

## حرف الالف

عراق عرب چهاردهم فارس پانزدهم قزاق شانزدهم گرجان هجدهم کرهستان  
بجدهم کردستان نوزدهم کوه گیلان بیستم مغان بیست و یکم خوارزم و دویم گرجان و سیم  
ولایات مذکوره مشقت برجا و همواره و قسبات شوره و مواضع خوب و مرغان مرغوب و جبال بسیار و تنال میشه  
و صحاری پرغیر و براری و پسندیر گویند ملک زیار گوید و خستاد و بوچستان و بوچستان بگدا تا خده از زنجان مردم از کشور ایرانت  
نقد اخبار گفته اند که در زمین ایران چهار صد شهر و ولایت هفتاد و یک قلعه و شانزده چشمه بره و چهارده بندر بسیار زاده ه  
نامند اهل ایران همی بسیار و با حاشی میارند و با اعتماد و ترخان اسلام از زمان کیورث تا اواسط دولت کتابنگی  
بروی صاحب سیه بودند و پرش و عبادت کواکب میسر و ندامات و اوق قول کبریا و نیر و انیان اهل ایران بر کیش میا بود  
و بعد صبرتی پوشنگ و جمید و نسیر بدون و کیش و میورد و مذنب هر یک از ایشان مذکور شد در عهد کتابنگی  
از تراد ایرج ظاهر شده دعوی بوقت نمود و کتابنگی وقت زردشت را قبول نمود و بعد اول آلتانر حلقه دین  
خلو کیم قاطع اهل ایران سرور و فرمان زردشت نهادند و مضمون این بیت را خواندن گرفتند بیت کبریا مغان  
شد و تعاد و هیچ سری نیست که ستری ز خدایت از ابتدا سینه و دوازده بگری زمان خلافت ابو بکر اسنه جل جلی  
آخر خلافت امیرالمؤمنین علی جمیع بلاد ایران بجز و تخیر اولیای اسلام در آمد و سپردان حضرت خیر الانام و مسلمند از  
آنوقت الی سینه و شش بگری سکه اند بار خلب و کشید اهل سنت و جماعت بودند و اهل فارس و عراق مذنب سا  
عمل میخوردند و خلق خراسان و آذربایجان بطریق ابو حنیفه سلوک میکردند و اکثر مردم دارالمراد مذنب پیدا داشتند و با  
چند در کاشن خاطر ریاحین و داد و کجیل قوم ها و میباشند تا آنکه در سینه مذکور شاه اسمعیل ابن سلطان حمید صفوی خروج  
و بر اورنگ سلطنت عروج کرده در اندک زمانی جمیع بلاد اکثر را مشغول ساخت و وجود داعی ملک وقت این دولت را براند  
و مذنب امامیه و مسلک اندیشی خسته را در اوج و او از اکثر بلاد آذربایجان اهل سنت و جماعت بر افتاد اکنون که سینه بر  
دو بیت اجل و بخت بگریست در اکثر صاحبان مذاهب مختلفه میباشند اما سواد خصم ایشان پیدا آمده و ساکنان  
جغریه اند در بلاد ارمن و سپردان و عراق عرب و فخرستان و کج و کرمان اهل سنت و جماعت بیشتر و در بلاد فارس و سینه  
بلاد خراسان و قزاقان هر دو فرقه یکسان و برابرند و در ملک کرهستان عیسوی وقت غالب و مقتدرند و هائید علی القی در ولایت  
کردستان و کرمان و عراق و فارس فرادان و کرده اسمعیل در عراق و خراسان و قزاقان و کرمانند و سینه قدر پیروزه را اکثر جفا  
ایران مسکن دارند اما قلیل و ذلیل و بنیاد خوارند و زمره کبیران زردشتی در شهر بزرگ کرمان قرب دسه مسعود خانه دارند  
و صاحبان مذاهب دیگر در کوشه کنار بسیارند و بخندین لغت ساکنان آنجا قلم میسنانید اول فارسی اهل عراق و فارس  
و خراسان و کرمان و کردستان و خوزستان همونا فارسی کوی میباشند و اهل شبروان و مغان و اران و ارمن و آذربایجان  
ترک زبانند و سکنه عراق عرب و فوای آن بسان عرب قلم میکنند و ساکنان با زردان کینان هر یک لغت مخصوص دارند  
مردم کردستان و لرستان هر یک لغت بخت و سینه قلم نمایند و اهل کرهستان و بوچستان و طایفه افغان و کوسستان  
هشان و قرای صفهان سده که ام نئی مخصوص در بان حلیقه دارند و چندین طایفه در اکثر حکومت که دارند و هر یک سینه  
و استیبار سازند اول اولیاء دولت قاجاریه که فارس و عراق و کرمان و خوزستان و دارالمراد و بعضی بلاد خراسان  
و اکثر آذربایجان و کوه گیلان و کردستان و لرستان حکومت دارند و دویم انامی دولت عثمانیه که جمیع بلاد ارمن و

# کشته اول

عرب و با بربر و بعد بعض بلاد کردستان را حکومت که از دست ستم احمی دولت رسیده اند که ایشان در تمامت دیار  
شیروان و ایران و کردستان و اکثر بلاد خاخش در کمال اقتدارند چهارم حاجت افغان که ایشان در همه بلاد از بلخ تا  
و اکثر خراسان طریق استبداد و استکبار بسیارند پنجم فرودگان که اکثر فواجی جرجان فده جزو دست خاوران  
در خراسان و باد غنیمت را دارند ششم طایفه از بلکان شهر مرو و قباچ و لواحق آنرا است که در آنجا ستم ایشان از جهت ترک  
خلو و بیخ و مشرب خان را در حیطه تصرف آورده اند هفتم قوم بلجاس و کرمج از جغتو که در کوه جبال که در بلخ و آذربایجان  
منتهی شده اند هفتم طایفه عرب خزیمه که ولایت قاین را اولی تصرف شده اند و هم عرب خوارج که حکام تاجان باشند بندر جغتو  
و شیل و سینا و فواجی انجار که در قفقاز پیش آمده اند یازدهم قوم سیستان که خود را از کتک کبان خوانند و در ملک سیستان  
بطریق استقلال حکومت میزند و دارند سیم امرای که در کوه بلخ جرجان و فواجی آن اقتدار دارند سیزدهم قوم نوری  
و خاف چارو سیم قوم نزاره در باختر یا نر و سیم طایفه بلوچ در کچ و کرا این شانزدهم حکام قسطنطنیه در دست  
بعضی قوم قبیله شیباکی در تون و طبرستان سیم کلان خود و خراسان امثال ایشان در کوه و کنار باشند و خاطر سردین  
در فارس و یمن با بربر و جزیر باشند در تاریخ مسطر است که قبل از اسلام چهار طبقه در ایران مملکت بوده اند اول  
ادمان سیدان و ایشان از ایشان نه نفر بوده اولی ایشان کوروش آخرین اسباب بود که در انقلاب از هسباب  
و طاق شود گویند کوروش دو سده و دو است و چهل و چهار سال از هبوط آدم که شد و در که بر سر بر حکومت عروج  
بود مدت دولت سیدان بان موافق کتاب نظام التواریخ دو هزار و پانصد و شصت و هشت سال بود و دوم  
کیانیان و ایشان بی اسکندر زنده تن بودند اول ایشان کعبه ابدین از اسباب نوزده است چهار هزار و هشتصد  
و دوازده سال از هبوط آدم که شش بود که بر او کتک جانماری جنومس نمود و آخر ایشان دارابن داراب است که در حاکم  
اغند بر دست خادمان خویش پایمال شد مدت مملکت طولی که آن بقصد و سی و هشت سال بود سیم انکیان بودند  
فرقه سیم نفر بود تخمین ایشان شش تن انکان بقولی این دار بود که در سینه خنجر و پانصد و نجاه بعد از هبوط آدم  
بر تخت دارانی قدم گذاشت و آخر ایشان اردوان بن نرسی بود که در جدال اردشیر با بکان قتل آمد زمان دولت ایشان پانزده  
سال و کوروش چهارم ساسانیانند این نرسه سی و هفتین بودند اول ایشان اردشیر با بکان از نژاد ساسان پوزین  
بنامند یار است که سده شش هزار و پنجاه کسری از هبوط آدم که شش بود عقب بنامند که درید و آخر ایشان نیز جردان شهبان  
است که در ایام فتح اسلام در مرو شایگان قتل رسید زمان دولت ایشان چهار صد و هشت و نوزده سال بود طبقات اریه  
تاکر که مدت چهار هزار و دو صد و بیست و پنج سال در ماحه اکثر ربع سکون فرسنگ کامرانی را نماند و هجرت حدل و داد و بگریز  
دوشن عالی دادانی رسیده و بروایتی مدت حکومت این چهار طبقه چهار هزار و هشتصد و سی و پنج سال بود در ایام آن  
عقله و از دست چمن نوای دین مبین بر بر پدید آمدن کشته و هجرت به شرق و غرب عالم رسید در روزگار خلافت عمر  
این طبقات و پاپیدی عبید و رسد و خاص تعالیه فتح ایران است اسلامیان افتاد کسی که با دیار دین معاند و مخالف بود بیچاره  
رانی نماند و زمان خلفای راشدین اهل اسلام بر جمیع بلاد اهل ایران اقتدار یافتند و احادیث کتک وقت دین دولت به بنی  
حد مبعوثه فتنه مدت سی سال و کسری زمان خلافت کشید و چون فتنش قضایه خلافت بر چید بسط حکومت نبی امیر  
بیست و نین صیقل کرد و چهارده تن از اقوام در کون نهاد حکومت نمودند اول ایشان سعادتیه ابن ابی سعیدان و آخر ایشان مروان

# حرف الاف

این محکم که بمردان طایفه در است زمان حکومت آن فرقه بسینه بر ما بود چون نوز کار اقبال بنی امیه در گذشت و آفتاب جلال حاکمان  
از مشرق اقبال طالع گشت آفرین طایفه سی و هفت نفر خلافت رسیدند نخستین ایشان عبد الله السفاح بن محمد با خضاد ابو مسلم  
مروزی در سنه هجری یکم هجری بر او در ملک حکومت جلوس نمود و آخر ایشان المستنصر بالله ابن المستنصر بالله بود که در سنه  
شش صد و پنجاه و شش هجری بلا کو خان ابن تولى خان ابن چنگیز خان با خواهری بنام امیرالدین اقلین و با مستنصر بالله امیر خضر الدین  
طوسی برادر السلام بغداد استیلا یافت و حکم بلا کو خان مستنصر بالله را مخلفه عدم شتافت تحت خلافت بنی عباس با خضاد  
پنج سال و کسری بود و نگاه دولت آل چنگیز در انگشور ظهور نمود چهارده نفر در آن فرقه در ایران حکومت رسیدند نخستین آنها  
چنگیز خان ابن یسوقا بها و بنی خلیج خان است که در سنه شش صد و پنجاه و یک بر اکثر ایران مستولی گردید و نهایت ایشان اربابان  
این سوسه خان از نژاد بلا کو خان بود که در جنگ موسی خان ابن علی تغیل آمد مدت اقبال در زمان استقلال چنگیز در ایران یکصد  
هزار و سه سال بود در ایام حکومت اربابان خستور فرادان بارگان دولت چنگیز خانان رسید چنانکه بعد از وی در سبزیاری  
شویاری و سسر و لاسی صاحب ایالتی ظاهر گردید هر یک در موقع خود امشاره بیان شده و بعد نیز خواهد شد تا آنکه سال اول  
امیر تیمور ابن طرغای بهادر گورکانی بالیدن گرفت ازال تیموری سی و یک نفر در کشور ایران حکومت نمودند و مدت حدود شش هزار و سه سال  
فرقه سلطنت نمودند اول ایشان امیر تیمور بود که در سنه هفتصد و هفتاد و یک در قبا الاسلام پنج بر سر بر جهانگیری جلوس نمود و در  
پس از آن زمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا بود از جنگ شک خان ابن خلیل خان نیریز و بصرب عراق شتافت و آخر الامور در  
برض طاعون از این عالم روی بر تافت معاصرین دولت گورکانیه لوک ترکانیه و ایطالیان ظهور نمودند و این دو فرقه و ترب حدود  
نه سال حکومت کردند در او از خود دولت ترکانان حاکم صغویه ظهور رسیدند و از ده نفر از ایشان شمس پادشاه که در ابتدا اول ایشان  
شاه اسماعیل بن سلطان حیدر و آخر ایشان شاه عباس ثالث که در وی پانزده نام شاهی نبرد نخست محمود ابن برادر بس غلجانی از چاه  
افغان شاه سلطان حسین را بدست آورد و با اگر اولادش بیار محمد برسانید و دیگر نادشاه بقیه اقیه محمود در بحث مصحت  
دولت خود معدوم و ناپدید گردانید زمان سلطنت هر که صغویه من حیث الاستقلال دوینست پنجاه سال بود و حاجت اقلان  
در عراق و فارس و کرمان و بعضی در بلاد خراسان نیت سالی حکومت نمودند تا آنکه شاه ابن امام علی بیک فرغ از چاه  
افغان در سنه هزار و صد و چهل و یک هجری خستروج کرد، ایران را از وجود مخالفان مضعان نمود و در اندک زمان بر اقل بسیار از  
عربان قلع بکنود و مدت او از ده سال من حیث الاستقلال سلطنت نمود و آخر الامور بمغفورن الا خادرب کالغایوب بن خریز  
اکشیر بار ویرا بقتل آوردند و اثاث و اسباب نادر اراحت اهلان او و بیک ترک و کرد و خارت کردند در ایران انواع شور و  
و قوع اتمام ریج و من استیعج بافت بر کس بر رویاری که بود بود ای خود مری شتافت معان حال لوکب اقبال زنده  
مشرق جلال طالع گشت و سنت نفر زایه بر تبه هارت رسیدند اول ایشان کریمخان بن رفاق اندر حاجت کرد در صد و پنجاه  
هزار و صد و هشتاد و هشتاد هفت بر فسق نهاد و آخر ایشان افضل خان ابن حضرت خرد بود که در دستا قان محمد خان ابن محمد خان  
قاجار بقتل رسید مدت حکومت نزدیک در عراق و فارس و کرمان و خوزستان و در لر و آذربایجان قریب چهل سال امتداد  
داده و آفتاب جلال قاجاریه از اقل اقبال طلوع نمود اول ایشان قان محمد خان بن محمد خندان بود که در صد و شصت هزار و دو صد هجری  
اکثر بلاد ایران را تصرف کرد و مدت چهارده سال و کسری در ایام سلطنت سهل آورد عاقبت در قلع شوشه بدست خادمان کوش  
قتل رسید و بموجب وصیت او سلطان قاجاریه شاه شیراز گردید اکنون که سنه نیز رود و دست چهل و هفت هجریست فرمان فرمای

# کشتن دویم

و شیرا کرده و در دست نخی نماند که ترک کار و پادشاهان گردون قمار از زمان ملوک چید او بیان و کمان نماند و در دست  
 قاجاریه در کشور ایران بوده اند و جمعی از ایشان پادشاه وقت اطاعت و اقتیاد کرده اند و بعضی از خلعت شوکت تاج بخش  
 و مالکستان بوده اند و برخی دیگر جهت صلاح دولت خویش از اب و در اذ اقتیاد بر روی سلاطین مصر کرده اند و ذکر مراد  
 در مقام خود شده و بعد نیز خواهد شد حاصل آمد کشور ایران چهاره مسکن سلاطین جم شوکت و مقرر خاقان فسیرون شمت بود  
 در کلمای عظام و عرفای کرام و علمای دین و شهادی طاعت ترین از آنجا ظهور نموده اند و اعمه طایفه سیدین و فضیلهای صاحب  
 عین آن بر زمین بر استوره اند و کجا بر گفته اند ملک ایران از وسط سموره اند که بگرف مغرب واقع شده بنا به منقول چنین است که  
 او سطرها ایران باید که خوب تر به قلع ربع مسکون باشد **صلی الله علیه و آله و سلم** **والله الطاهرین** ذکر انور علی  
 ربع و عرض دیاری مستقیم است طرف شرق نومان در گستان واقع شده و بلاد و اصهار فسیرون از رود کل از صمم  
 ششم و هفتم چوای آنجا بسیار سرد است مردمش قوی و ترک را غیب لاجربت مرست بک خاقان بیت اتم، یره و لیل نیور را بر  
 مشاهده نموده است کشتن دویم در بیان حرف الباء بر رای فضیلت پیرای علما، رود کار در صیر صرفت تجیر عرفای هر  
 پوشیده خواهد بود که غریب بحر کاه در اجمی ساحل رحمت الله انصره بقیه الحالی ابن اسکندر زین العابدین شیروانی در حرف با  
 منوطه دیار بسیار دیده و از سبب احسان عالم بلاد بسیار شنیده که اگر مجموع آنها جمیع قسمل آید بر آید خوانندگان را اطلاق ظاهر  
 لهذا باختصار پوشیده و قلی از تیره گوهر مینماید ذکر باطل پروذن کابل سابق بر این شهر بزرگ و سمور بوده از بلاد عراق عراق  
 گویند آتش در شمار راه مدینه صلوات و کوفه واقع بوده در اتم فی در آغاییده که مسورتی خود است در کتب تواریخ آمده که نمود و حجت  
 انصره و بلاد و احاد ایشان قرنیهای فسیرون آنجا را در الملک مروه اند و در وجه تسمیه در کتب و فقه انصاف غیره مطبوع  
 است که نمود و جهت خروج بر طغیان سوات کم فرمود تا سالیهای در از رخمان شماره عالی ساخته که مرغ چند پرواز و عم را بطرف  
 برهقان از رخ مجادلت نمود و در بالای آن شماره رفته آسمان را بجا آنکه از روی زمین دیده بود مشاهده میسند و از این جهت چاکر  
 و خجسته و جل و شرمسار از آن شماره نیز یاد و در ذکر شماره افتاد و چنان آوازی میسند از منوطه آن گوشش اعلی اعلی سید از  
 رفته و چون بحال خود باز آمدند از آن خویش فراموش کرده، مسند نیمی فنی نظم کردن که تقدیر خاچر تمام و در تویع زبان و بر این  
 ایشان پدید آمد و چون تبدیل پسند در انصره من واقع شد آن سلیم را بایل گفته گویند تولد حضرت ابراهیم در انصره بود و تولد  
 از قراد با تولد نموده و مسند گفته اند در دست مارت در خارج باطل مسند کون او گفته شده، در انصاف ساعی بین و تیره خوانند  
 ذکر باب الابواب در بنده طایفه عرب باب الابواب جماعت فارسی در بنده و روایتی فیان در عالم آنجا را فیان شاه خوانند  
 و متولان مورد فانی گویند از اقلیم نیم مویش قریب ایل و کیش متبدل و در اسب کمانی آنجا را فیا و گوید و اسفند بار نامم رساند  
 قبادین نمودن سامانی سمور کرده اند و در اتم و کرد در شهر و اجوام خراب گردید آنو شیردان عادل بن قباد و تجدید عمارت آن  
 لرود و بادونی عظیم از سنگ سار و در غایت استحکام ساور و دیوادی در طایفه استواری متصل با رود بکطرف او در برای خضیج  
 نامود چنانکه قریب نیم فرسخ در میان آب بود و بکطرف بگرد متصل نموده چنانکه در قی نزد مسدود است بعضی آید بر آید با جوی  
 گویند این روایت ضعیف است آحال عمارت انوشیروانی باقیست گویند چوای باب الابواب لرم و حاصل خبر و فاشی است  
 کعبه است علف نازدای خوب میونای مرغوب اردو اتم اگر چه در بنده را دیده اند در بنده بسیار مشاهده کرده اند در صحبت خود  
 و کلان ایشان میداده است ذکر باب الهدشت نام محمد است از همان بزرگترین مملکتان تکلفت قریب دو سه هزار با

تاریخ

بج

باب الابواب

### عرف الباء

بجای  
بجای  
بجای  
بجای  
بجای

عازد در اوست و عبارات حرب با هاست بگوت و گریبا با الکرج صاحب بچم گفته که تخریب است نبره از یاد در وسط شود  
 بود و مخلات و بگر متصل بان بود نامو این زمان محله است جدا آن طرف غربی و جدا اتفاق افتاده از قدیم مردم اینجا شیده است  
 بوده اند و برست مقلای نبی امتیه منظر بوده اند از خایت گرت و عداوت خلفای نبی عباس بر ایشان بران تو نشند داد  
 و گریبا چور نام ماجیه است از پیشادرسافت در معدود و واگشیر موای کر میر و اینجا موقور مردمش از خان است  
 مرادان و موش گرم قزای غرب اردو راقم اگر پید اخلی بولک با جورد شده است انا تفریب انجا رسیده است و گریبا  
 ولایتی است از خراسان در بلکیت خدثان از قسیم چهارم بریش مردم و این از کار زود نکش صلیخ است برجا  
 پاره قریب آباد مردمش اکثر خلی مدب بد نما و دین سید اما مینا و مسکن قوم سسار و تهمه خان تنگی با کرده موسی  
 شرد نموده است ولایت با خرد ماین برات و مشد مقدس واقع شده از باب کالی و اسباب جدو حال آباد انجا بسیار بر  
 مخد متیخ سیف الدین مرید شیخ نجم الدین خوارزمی و صاحب تصانیف کیره از انجا بوده رانم کز ما بخار نشند و نموده است  
 و گریبا و خیس از کثور خراسان از توابع شمر است در سه منسلی و جانب شمالی از ان واقع در قده سه بر که در ولایت  
 از کار موش خراب نمود و مغل مکتوب رکانت جانب خوس آب بر است در طرف ارض با دخیس بچه گویند با مس  
 و گریبا و گو به بند است مشهور و از شهر تا فخری سه مود و در موش از خراب حالت مکی و موش از خط استونی  
 طالع از قسیم بچم از آباد گویند که سینه گویند چه قیرادات در آنجا که با در کم بنگر و کلای چنان مروز در حالات جهوانات  
 خصمان فاحش میرسانه تا بر این جانهای انجا از سنک تر شیده طرح انداخته و طمع دمام و تورات را بدیر اندود نشاند  
 پس قیل و خوشگوار در موش بمبئی ۱۲۱۲ مانگا در موش یکی از طرفه غربی ان بدو بر با متصل و فاحش با مس است  
 زبانه های از مسیرون با موش از آن زمان پذیرد آن حرب بر بر ما عازد در اوست قزای چو انمات است  
 باخات و در اعانات مردم و وقت مردمش بی نبه است اگر بوی او با اگر چه ترک را نماند ان وقت مخصوص نبرد اند  
 زعفران و وقت سیاه که با مس اردو از میر در بلکیت از زلف ان رو مس شیدان قیمت نام است بخر در واقم  
 شش ماه در او گویند بوقه موه به با کردیم آمد و مهاجر کرده و خانه ان بزرگ آب بوده انکور و تریب است  
 مشوره طایه مس جبار قوی و بینه نرو و پندار منجبا با بیکه بر با عیوب و خبره و ابهرت تقوی و کرا  
 کی است کوه از بار استانی و نام آن پابند که کورس حدت نه نابخ دور افتاده است فرق بند و نام صلیخ از انجا  
 آمد مردمش کینش پیش زلفی پشوی آورد و خانه مردمش در حدت کوه کورخانه که کورن که در انجا  
 نمایشتن نام از قبیل نزل از انجا بر بیدار شرفی است که در بزرگ و بر بزرگ  
 تمامت سوخته و آباد شود چون از راه که سنی کرد و تسه می بد که بران اتمی عید از موش کرده عید انرا که خواند ان  
 آتش با مهای دیگر فنی کند زمین را مقدار نوزع چند نرود و سالی بجای آن خیزد از باب ان به بزرگ نام ان با بویه سوار  
 انسان را عکس بر جای که خواهد مرده و چون خواهد مشتق شود از انی رب انان مینا و دنده و خارچ با و نرود  
 با در انباست مرولو نانه جزا مستجاب خواهد و ذکر با دیه نادیه در است عرب پشت و صور باشد اما مشهور ترین از این  
 یادیه العربیت در ان با در امصار که بچم در سبیل و در سبیل که در و سبیل و آب و ان نه از موش از ان  
 شام تا بزرگ سبیل و بزرگ سبیل از ان با در انجا با با با بخت کم و موش کمان انجا بزرگ شتر

### گلشن دویم

بامیان  
اجروان  
بامیان

و سایر دواب و حوم و وحش مانند سوسمار و موش و مار باشد و ساکنان بادیه کهنم عرب و کردی بی اوب باشند اگر چه  
 ظاهراً مسلمانند لیکن از اسلام بفرجام ندانند اگر ایشان در دو قطب و طریق و شیخ نجد را بنقد و از مراتب مردمی محروم  
 و قوم نموندند خالی در دست اقدام نموده و آنرا با شک کفر و کفر آذیناً قاصیل احوال ایشان در حرفه  
 خواهد آمد و ذکر بار فروشش لفظ بار فروش معلوم است نیز نام شربت در ما زندان و میندایت حضرت نشان  
 در میان خنجر بردخت واقع و از تیسریم رابع اشش فرادان هریش بگری باغ و جویش از ان خصوص برنج آید بار نزار گاه  
 ظهور در پیش باغ از است مرکباتش بسیار در دوشس سازگارگی مشی فزیم شربت آذینت اگر ایشان خالی از  
 از صداقت باشند و اشخاص بیکت از آنجا بفرستند ذکر باقی باقی است از نبرد جای حکم و برای کم دارد اگر چه  
 با قرا ندیده و آقا کز شنیده و اول آنجا مشاهده کرده اند آنچه معلوم شده چندان قابل آن نیست که ذکر شود ذکر باقی  
 این لفظ باقی ترکیب از بلاد لرستان در میان کوهستان واقع شده را نام مشاهده کرده است و کتب صحیفه  
 از بلاد شیردان قبلی از مناسبت گویند اکنون برانست ذکر بامیان و ولایتی است از خراسان و از کوه نیران  
 و قبلی از کوهستان از اقیم چهارم دوشس از جزایر خالدا ت قب و عرض از خط استوی مح و ی میان کوه  
 و مح واقع و جانب او بر حال مشام احاطه دارد و طرف جنوبش بی آنچه مشاهده است گویند قحاک نازی بامیان با  
 احداث نموده و در زلفن طوک غور بنایت معمور نموده چکنیز خان فرود و کلان آنجا را نقل کرده هریش در غایت برودت چنان  
 گفته اند مصراع عالی را خانه دان و بامیان را بام دان هنگامیکه را قلم به ولایت جو فرو دوشس در برج نیران بود  
 عظیم یاری لیدنا استوار نموده و آنجا ناپدید است اشش از رود در نهایت غنبت و تقصیر حقی فزیم و جعل شربت قدیم از ان در  
 جبال آنجا طارات قوس بیوتات مرغوب گفته اند بر قیر معلوم نشد که از بنای یکت از هر کس برالی نمودم گفته بانی آنجا  
 معلوم نیست چنان بفرماید که قرب شمس بر خانه بوضع مرغوب کرده اند بر ایل خرد و خنجر خواهد بود که ششند از خانه طریق ارباب  
 دولت از کوه ترشیدین در غایت صوبت است چند صورت دیگر صورت از ان ترشیدین اند و مجبور و چکل بزرگ که در  
 و ذکر آن را ظاهر کرده اند ذکر آن معلوم بصلصال موت آن شبانه است طول بر یکت تحت ذریع و عرض آن شش از نیران  
 جمع ابدان و اعضای آن در صورت ماطله مسدوده اند و پشت آنها را کوه داده کمال صنت اظهار کرده اند و آنرا در  
 تب بامیان مشهور است و در کتب اخبار نیز همین مذکور است در زیر آن بیان غار است طرالی و در استس از یک و نهایت آنک  
 را قلم گویند که من آنجا را دیدم اما بنیات ترسیدم و از بانی آن غار و مستان از بزرگ بر سیدم اند و حتی چنوب خیری شنیدم  
 ولایت بامیان ششست برنج قلم کلین بنیات منین و چهل باره قوی مترت این اصل تر به از باب خانه دارد یکی حقی فزیم  
 الا و بند بعضی قزای آن مشید اما متی اند و بعضی مکنه اشش سادانه صبح السهند و قبلی غار حسند اگر ایشان در دو ناله مردان  
 در قی شیطان همگانه غاری زبان و چالی نادان اشش مرد غریب را مسل قوسه نیرا که چند فرسخ از روی گیاه ستوریا جان  
 و معدن فلزات نفی و نباتات غریبه در آنجا بسیار و از غلاب روزگار یکی غار آید اراست تحصیل آن مردان کتب یا  
 این است و ذکر باقی سدر ای لفظ باقی برای معلوم است ایضاً نام تدریست در حکمت قوم گویند و اول ملک کنه یا رگل  
 حله آمار است از اقیم نیم و قبلی ششم بنیات معمور و اگر مشیبات آنجا مو فرود است مردش اگر حقی فزیم بعد عبورند و  
 نیک زبان در بران بهر چه شش فرادان در نهاد در تصرف طوک موم بوده اکنون قرب چهل مسالی میرو اولیای قبالی است

حرف الباء

حرف نموده اند اگر چه قرم بنظر نیاید اما اهل آندیا بسیار مشاهیر شده است تفصیل آنجا در حرف قاف خواهد آمد ذکر باقر آباد  
 نام چند قصبه است که در موش و فارس و خراسان ذکر آنها دیده شده است بر باقر آباد ملازمترین است ذکر باسنور از بلاد  
 بوشهرستان و از توابع کربلاست از اقلیم دوم هوایش گرم و آتش تلاطم و مردمش خشن و ذمیب قوی بی ادبند چند آن اعتبار انداز  
 ذکر باقر آباد از بلاد ارمنیه کبریا محلی بجهت فراست مایه و هوای خوب دارد اگر چه در قصبه داخل ملک باقریه بختنا بفرستند و چنان  
 گذشته آنچه معلوم شده علی ادبست از بنا شده مردمش خشن و ذمیب و ترک زبانند ذکر یا لام باغ نام قریه است میان کابل و پشاور  
 حای خوب و محلی بر خوبت خیره تر از آنجا دیده ذکر باقریک آب نام چند موضع است باقریک کابل و نیز از آنست  
 ذکر یا بیدر قلم طایفه است از طوایف ترک در زمان شاه اسماعیل صفوی یعقوب بیک سرخیل یا بیدری بود اکنون در پشاور  
 ذکر نیک خاک نام قریه است در سه فرسخی کابل و قریه پنجاه خانه در اوست و چندین محله نیست در همش نشی و خشی در چند  
 ذکر بخارا در این است معروف و در بسند و افغانه موصوف از بلاد اسلام و شهرت باطعام لفظ بخارا بمعنی دارالعلم است  
 در کشور توران بزرگتر از وی شهری نیست از اقلیم پنجم و هشتم کم و هویش در رستان سرد در تابستان بی باده گرمند و در  
 اتفاق یافته و اطرافش کشته و قریه شش هزار خانه در اوست و نوامی معموره و شترای مشهوره مضافات است مسکن بجز  
 محله اغلب معتد خشی در چند قریه هزار خانه شش هزار گال قیانه در هزار باب خانه بودند مردم شهر بفرس دری گفتگو کنند و تکیه  
 باشند و ترک زبان نیز بسیارند و اهل قزاقی و دلمات نیز فارسی زبان و عموماً کج و بیستان مهر دارند و ادریس و صحرانشینان  
 قوم و ترکمان و اذکب و جنای و ترخانند مازسن و جامع و خواق در آن شهر بسیارند و کاکین در آنست و اوداق پیرایسته و علات  
 و کلبه بسیارند و افسند چرو و از نساج حسن با بهره اند و قریه نواز و شیکه که اند و نان بازاریش ممتاز و اکثر آنکه سرد میر و باقی است  
 جمعی کثیر از شهر قندهار و سمرقند و امرا از آنجا بر خو کشته اند و بر نور علم و کمال و جود و حال و جاه و جلالت از کشته اند کاف مردم  
 بخارا خالی از اندر اک نباشند اما بنایب منتصب اهل خاد باشند و ظاهر شرح را بعامل آورده و از صورت او نگذردنهای  
 و همی در خنده و پنهانی نیز بسیار است ذکر بختیاری نام طایفه است از طوایف کابل و از توابع کابل و در ایشان دو  
 طایفه اند هفت لنگ و چهار لنگ که هر یک از آنها طایفه از قبایل بسیار و عشار مشهور است که با قریه سی هزار خانه و همواره طرفین  
 میباشی و قتلای شنی بسیارند مکن ایشان جبال سخت و جنگهای پرورخت و چمنهای خوب و مراتع مرغوب و آبهای خوشگوار  
 و هوای ساینده دارد و خانیه بختیاری عموماً جنگ و جدان اغلب را برتر و بقطایه الطریفی طالب اما اشخاص نیک بجز  
 و سوره نیز در میان ایشان نیز بسیار است بعضی جماعت عادات و مروت موصوف و در مراتب غریب نوازی و مماننداری  
 معروفند یکی از قبایل نامیه دارند در عا که منی ندارند ذکر بخار و ترکیت از بد و پیشاو قریه است یا در قصبه معموره در او  
 و هوایش گرم و آتش سارنور و مردمش سخنان یکای ذمیب خشی ندیده است ذکر بکرین صاحب معجزه گوید که بکرین نام  
 جمیع بلاد است که بر ساحل دریای هند میان بهره و جان و آینه کشنده و بعضی گفته اند که بکرین تشبه بر است و بعضی بکرین  
 گفته اند و بعضی مسخر که ام خیره بر سر خود کشته اند و در آنجا چشمها و آهنا بسیار است و بلادی نیابت و صبح است و بلاد  
 مشهور بکرین حواد و قلبه و آره و بجز در آنه و عاره و کب بود در این است از قریه مردم بها شیره ذمیب و در آنطایفه  
 بیایب خشنه و یکی قوم عرب و در فواعت بجزل طهای اخبار عمل نمایند و در حسبه و اصرارین اصرار لازم و هشته هوای  
 بکرین بعلیت گرسند و مردار بر اعلا از دریای بحسین حاصل کرده و در عمارت بسیار است ذکر بخار جمیع بکر است بکر بکر

حرف الباء  
 باقر آباد  
 بوشهرستان  
 باقریک  
 باقریه  
 بخارا  
 بختیاری

بکرین  
 بخار  
 بکرین

# کتاب دوم

بخش

پ

مجلس است که آن بر کوه زمین احاطه دارد و بهت غلیج از بزم محیط جدا شده و موسوم است بجار سبزه و این بجار سبزه پنج تخته  
دارد و بهت بجار است بحر آخر که آنرا بحر روم میسند گویند و بحر شام و بحر چین و بحر هند و بحر عمان و بحر قزقم و بحر صرب و بحر خزر  
داخل بجار سبزه نیست و در جای خود مذکور خواهد شد در انجمن گوید که یکی نوشته با ایل دریا میسند تا شای بهت دریا نموده  
و عجایب بجار و غرائب و زکار مشاهده کرده است اگر خواهیم طریق تفصیل بیان نمایم دست بردار نشود و ذکر بدخشان  
و لایبی است معروف در کتب مؤرخان موصوف محو است به بلاد قدیمه و تصبیات عظیمه و مواضع دلگشا و مرآت صحت فزا  
دار الملکان بدخشان فیض آباد نام دارد و جبال و تلال آنجا بشیر از صحرای بیابانست مجموع بلاد شش از اقلیم چهارم ایش  
خونگوار و پویش سازگار و معدن لاجورد و لعل ایدار است خاکش حسن خیزد زمینش طرب انگیزد مردمش باجیک دفاتر  
زبان و اجناس ترک و دریانده کشنده مذیب خنی و دیگر اسمعیلی و قبیله شیطانا میزند طوک اند بار از نسل هستند رودی بجهت  
اکتوبر ایشان را متعرض گردند بزرگان این دعر فای صاحب یقین از آنجا بسیار ظهور نموده اند و ذکر بدلیس کبریا  
دسکون دال و لام مع الیاد سکون بین شهر کیت دل نشین از بلاد ارمنیه کبر ادنیات دلگشاست سمت غربی اخلاط و  
و از اقلیم رابع قرب میت پاره قریب دارد آن شهر میان دره دو کوه اتفاق افتاده بسکل طولانی و بسبب جبال و تلال حرارت  
آنجا است آینه ساخته شده و در وسط شهر محرومی شکل ملی واقع است و قلعه عتین در زیر آن احداث کرده اند و شگفت آنست که  
نیم از خانه یکی از سنگ تراشیده در نظر نینده بسیار زینده است نهی در وسط شهر جاری و بر اکثر خانه های آنجا ساریت  
در قامت خانه ها باغچه حرم و بستان چون ارستایش که از نده و پویش فرخنده است خاکش با طرب مردمش خنی مذیب  
با دند و شافعی نینده دارد و قبیله ارمنانند قرب اوست خانه قهر اهل سلوک دارد و مردمش سفید رخسار و از متاع حسین  
جال برخوردارند از باب حال و اصحاب کمال بسیار در آنجا دیده شد و سخ قمار از متاع سفید شیخ نجم الدین خوارزمی از کجا  
برویند و ذکر شیخ برهان الدین فاضل کبیر و عارف نامه بوده در فضایل انسانی و کمالات نفسانی گوی سبقت از کجا  
میر بود و با سخن و دانش که معارف لطیف میگوید و بقدم پیشین طریق حقایق و خاتمی میبود و قتی از اوقات از آنست که گاهت  
سوال نمودم که احمق کیمت و سخن چیست در جواب فرمود که سخن برتری گردنت بر دیگر می غیر استحقاق یا در کتب شدن بر  
امور که پسندد عقل و شرح نباشد و چندان در آن مبالغه کند که بنمورد کند حضرت ولایت منتبت حسین ابن علی فسر  
لَا تَأْتِيكَ أَهْلُ النَّجَارِ وَالْكَافِرِينَ الْكَفَّاءُ النَّفْسَاءُ یعنی احمق ترین خلق اهل فخرند و رشید ترین مردم پس  
کارانند مشنومی زاعمان کبیر چون جمعی کریمت صحبت احمق می خوانند که برعت و دیگر اگر احمق کسی باشد  
که خیر و شرفش نداند و نفع و ضرر خود در فسق کند و کار امروز را بفرماند و بر بندگان ایندمتعال اذیت سازد و  
خود را در ذلت دیگران شناسد و بزرگی را در صدر نشستن داند و از فن و کمان و قیاس و امتحان احکام الهی را جاری  
کردند و حال آنکه خود مقرر باشد که علم ندارد و مولانا محمد تقی مجلسی علیه الرحمه در شرح من لا یخضره الفقیه فسر نموده کسی که  
از نظم خانه خویش جاهل باشد و نداند که او ضایع اهل بیتا و چو نیست پس در این حال چگونه می پیش تواند بود و چه دلیل  
رود قبول نمودند که خود احمق است و حسنین کس باید بود بیت) نو که در علم خود زبون است حارف کرد کار چون  
و ذکر برهان پور دار الملکان صوبه خاندیس دار کوه دکن و از اقلیم دوم و بیست و نهم گرم و بنایت صحر و اگر مشناتس  
ناحصر است مردمش اغلب بنده و آن بعد مسلمان در زمین هم در واقع و جوانبان و اسحت از بناهای بران نظام نا ایا



# حرف البار

این ملک صحیحی و بیرونی برمان نظام شده ثانی این حسین نظام را تم گردید که چنانچه نظر رسید اما خاکش شده و گداز  
و مردم برمان پوردا کرده است و کبر بر نام سه موضع است یکی سمت جنوب و دیگر طرف شرق اما اگر بر جنوب است  
عکس است عظیم و کثرت است و قدیم و شگفت بر بلاد بسیار و قصبات بسیار و نواحی و بلاد بسیار و عجمه نژاد و جبال بسیار  
و حال عالی از اقلیم و عجمه و عجمه است و عجمه است و عجمه است و عجمه است و عجمه است و عجمه است و عجمه است و عجمه است  
شمال و در بعضی صفات و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
دیده و با ایشان صحبت نموده و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
حقایق و در این استان و قبا و در سیاحت کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
جهان دیده و در خیابان عجمه است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
میش برده و در سایه بید خرمی آمده و در عجمه است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
فردوس شود و در خان عجمه است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
در این مواضع و در این مواضع است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
و گاه توان بود که در این مواضع است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
نفس متنی بود که در این مواضع است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
بذل که کوی عالم بجز در این مواضع است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
باغ فرید که در این مواضع است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
عجمه است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
کردانی و عجمه است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
و از این عجمه است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
و بر این عجمه است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
مذهب باغ و باستان است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
فخر تا به این عجمه است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
آدمی است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
که با کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
مستور عجمه است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
دلیل نسازی چون عجمه است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
که است صاحب فخر است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
و با کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است  
شعرا و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است و کثرت است

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

# کلمه دوم

مؤید مطلب کرمی و نیز بر روی انجالی مثبت خبری و کلام المنزل الی انحصار ان فی دعوی البصیر دین نیاری عظم بل این است  
 که ترک روی مؤزین سینه را که حرکتی و طریق اولی است پس کبری منی کلینت مباح حق لغام آله حرام  
 بر سینه خود رانی سوار و در میدان علم است از بی کلام اولی الخلم کبریا لذت را بخت نسازی و طریق نادانی شیره بود  
 کردانی و حدیث ما عرفناک حق معرفتک را خوانی و مکار و دخل نباشی و خویش را اولی تراشی منی الاقر لبا انک حق قبا  
 لا یفریم حق و بر این سدی فانی دل نه بندی و بر شسته خبر القها من ذریه الاخریه خود را نه پیرندی و بکذب مفاق باس  
 سلوک فانی و کرمی الذینة دینی قدین ابانته ترک عبادات و مجاهدات کنی و از دل وصوله ف زنی و آیه خاکبند  
 ذنک حتی با نیت البعین را دلیل کردانی و تقلید آباء و اجداد او پیروی مقلای و خداوند فانی و بر عذر انا و جلدنا  
 انا بنا علی اقره و انا علی انا در هیم مفتقدون زبان کلماتی و طریق جریش کبری و در شش ضلالت پذیردی و آوا  
 لا تهدی من اکتبک و لکن الله بهدی من یشاء را و بل نیاری و ایضا طریق قدیر و راه موقوفه نیاری  
 و خویش را فاده مطلق نیاری و کلام خلق الله ادم علی صورته را بخت خود کردانی و صلی الله علی محمد و آله  
 انما بر مشرق قدش منری قابل و در حال اسخ و اقع مسکن قوم بزاده است در حرف و ده کور خواهد شد و دیگر بر مشرق  
 در شش منری شهر سوان در مابین سوان و یار سوان واقع شده و مردم آنجا سیاه فام و اغلب کندم کوند ذکر بدر  
 کبر اول و اول و سکون را روی از جادو کن است و بعضی گویند صوبه ایست از دکن مردمش اکثر هندوان و از مضامین حدیث آباد  
 را تم دیده و ذکر برست پور نام قده ایست فاین شاه جهان آباد و اکبر آباد واقع بنیابت حکم و حصارش حکم است  
 یکی مندر اند اگر چه قمر را قده برت و در منور نشده و اما قریبان رسیده و آنچه معلوم شده از قلیج استوار و کرمان  
 بنیابت سواد است و ذکر برار صوبه ایست از دکن و مشکت بر باد و بسیار و قصبات بسیار و قسار فراوان و مزاج بی پای  
 یکی از قسیم و قیم و جویش گرم و آتش از جهار و شیرین و اکثر بلادش و نشین مردمش اغلب هندوان و دیگر مسلمان  
 و قبلی اهل ایمان و خاکش حاصل خیز است که یکدک بعضی از بلاد برار دیده و مشتاهه کرده و با مردمش ملاقات کرده اما بفرقی  
 غیر بوده و توقف نموده است و ذکر بر و سیر نظر بر دسیر متقابل کر میر است جانی برابر دسیر گویند که امکان بر  
 باشد و گرم میر جانی را گویند که امکان گرم باشد و تیر نام بود کیت در کرمان ناحیه ایست خلد نشان و مشکت  
 ضرای و نشین و در اتم مرتب ترین از قسیم چارم و جویش گرم آب اندی از چشمه سار بنیابت خوشگور و برخی از کله  
 سار که راستان بلوک محویست بر و قله یکی در کرمان واقع بود و ایست در بنیابت برودت چنانکه چهار ماه بعد از نوروز  
 اول جهاد آنجاست و آرد مردم تا سستان موافق خوش و مراتع و گش آن و کلمات مسکن خاندان غلام و دودمان است  
 قده و عسکر که کی از قسیم سیاه آنجاست مقام حایه ذوالعلاست نزدیک ایشان طبر فیما یکت نام و کسی با بجمام است و لقب  
 نایشین علی است و در کرمان ایست بر و قسایل انسانی آرد است و بجهت کلمات نفسانی میر است ساکت ساکت شریف و نام  
 سلیح هر وقت در صدق و حقاقت در و احوال با ستم ساز است بیاحت و در سس و عراق اند با سجان و عربستان  
 نوده و طریق بعد اکثر مشیخ زان و در آنجا مردان در خدمت جنابها لیا رف با ستم و در حق علی شاه قد شمس پسر  
 علیه مشرف شده در بیعت در ایشان بر اکثر ایشان خاص آمده و درخت چنار شیر شاه در مقابل او بود حالت تفصیل  
 این کلام در هر کجاست و این سخن سر زنده در کرمیکاه در هر کجاست و در هر کجاست و در هر کجاست

بسیار

# عرف ابابا

کثر از گمان است بدین قصیر مشهور فارسی آمده و گزیر قهر جانات آن عزیز بدان ولایت آورده اکنون در آبادی است  
 دارد و اوقات فرخنده ساعات خود را در راه باریتانی معروف می نماید امید اگر صاحب کرم خانقاه که خدیب یاف  
 بخت آثارش با حقن و چه مروت کرد و بیچنگی و آید الایجاد و قلعه دیگر سمت شمال دروشته واقع در جانب اربابش  
 واسع است و کبر ساران نزدیک و مردمش جدا جدا یکی از قسمی است بجز با و جمع مع ایام و سکون  
 قریب است مترت معرون تریب مدباب خانه در اوست دوته مزرعه مضافات اوست و در تقاضای غایت بگرم است  
 آن قریب ارباب حسین و اهل گمان را قرة العین است اگر راست خوابی تمام درویشان را نماید سرد روشادی و دشمنان را  
 فشار آندوه و دید اوست اتم گوید که چندگاه با شجاعت دستگاه و سخاوت پناه بر او بودیم و یام چند طریقی الفت صحبت  
 در همان دیار بایک دگر پیویم خداوند متعال آنرا حلقه صدق و صفات حمیده و اوصاف کریمه بسیار گرامت  
 کرده بنده از اخلاق زوید و افعال ذمیه بیرون آورده است بدانکه نطق ارباب جمع ربنا است ربنا یعنی پروردش  
 رسنده و تربیت کننده باشد چنانکه در کلام مجید بسیار جا مذکور است در جهانی قسمه مؤلف آنکه در چندین فصل  
 و در جای دیگر میفرماید از جمله جانات بیایند صغیرا و امثال اینها بسیار است چون صفات حمیده در حدیث بر کلمات  
 آمده از عالم غیب بار بار ثبت کرده و در هر وقت نیز ارباب علی نام دارد خواستند زاده ارباب علی میرزا است  
 جوانست نوزده بسته و تفصیل انسانی آنرا دستگیر برین بدونی و افغان نکریده پیرایه غیب غرضش اید علی و  
 و شجاعت آنرا در بختان علی است قهر رانا او سیلی و او را بغیر مردانی خلی اسید اگر کرم خداوند کریم و لطف حضرت قدیم است  
 که آنرا نیز برای خاطر برین محفوظ دارد و احدای ایشان را خندول کرده اند بیچنگی و آید الایجاد کبریا آباد از قرای  
 پرات و کبریت آیات خاندان قدیم و در دوران عظیم آنجا است و از قهر نفس آنچه و سوم رواس در زمین هموار واقع و  
 واسع مردمش کی شیعیه مذمبه با غریب بود با مسکن طایفه مشهور و گرمیوه سرد و بر شش بگوست با حات و گشته و مسکن  
 صحت فرا بسیار دارد و در اتم گوید که در برنا آباد ارباب همسایه و صحبت ایشان سار و سیدم و چند یوم در آنجا خوشگام  
 و کبر بر جوت گوید بر جوت نام جانی است در بلاد حضرت نمان ارواح نگار و جانی بنیاب حار است و کبر بر علی سید  
 و کثا و دینه است بشت آسا از بلاد صوبه بزمه و استان از توابع کفر است از اقیم ستمو برایش کرم و ایش از چاه و سدا  
 آند در زمین هموار واقع و جانش واسع و محترم تریب و ستم ارباب خانه محمود و میرانی کرم بر شش موغور با حات  
 خرم و بیابان چون ارم در اوست نواحی آباد و قسمی غنچه بیاد مضافات اوست و اغلب مکتب اشش خایه مندوست  
 و بعد خلقی مذمبه دیگر شیعیه اما منانه قریب شست سال حکومت اندیاز با دینا توک بانیه قتل دانست بعد از اختلال اول  
 دولت ایشان بطریق صلح خیرت اقلیس قتل گرفت اتم گوید که در برین خاندان میگویند و مردمان صاحب دولت بره مشد  
 کینرا ایشان بادت نمود و کبر توابع اجه علیخان امیر و الامشان و توابع توابع ایشان بود و در تفصیل صورتی و صورتی  
 یکانه سیمود حسن صورت سخن سیرت جمع داشته همواره هم برود احسان بر قریب عالی و از بی میکانست بنیاب با اول کرم و جوا  
 بود و سخاوت آنرا بار نمود و داشت مگر ضعیف که مخلص با شیره زود روزی غیر چند است آن امیر مرتضی صیر عرض نمود که زود  
 خرد صفات سخاوت پسندیده و در کرم علی است تا میفرماید که توک را خیریه نهادن لازم و غیر نمودن از او زود است  
 که اگر با زردی ناید و ابواب خسته زود روزی بگشاید در آن سسکام بگشاید و زود سسکام بگشاید و زود سسکام بگشاید و زود سسکام بگشاید

ابابا

ابابا

ابابا

ابابا

# کشتن دویم

۱۱۳۵

گردودار استماع کلام قهر خنده خود کند نظم بخت دولت بکار دانی نیست فرماید آسمانی نیست بزرگی و کارگاری  
نماید حضرت باری منور و قدرت توانائی بطق فدائی مروت نظم اگر تاریخ عالم را بخوانی همه احوال عالم پدید آید  
آنجا صیقل بطلت بزرگی رسیده انده اگر مسوره عالم متحرک در دیده انده و ای شوکت و استیلا بیوقوف رسانیده اند مانند  
کیومرث و نرودخت و نصر و تنه ادا کنند و معاویه و عبدالله شجاع و عمرو لیث و احمد سامانی و سبکتگین و چنگیز خان و امیر  
تیمور و عثمان بیگ و شاه اسماعیل و نادر شاه و کریم خان و امثالهم که از حد و حصر فرسندون از چیز شماره بیرونست ایشان  
بسیار و حال و ابتدای احوال مردم مخلص بنیاد بود و مالک زور و کسب و خزینه بودند بجز اراده ازلی و غایت لم یزلی  
بنظایر پادشاهی رسیده و در شرق و غرب عالم صاحب دولت گردیدند اگر بیده انصاف بگریسیم زور و جوهر خند  
شیطان پس مانده فسر خون نرود بی ایمانست که سایه و عوی الویست گردند و طریق مخالفت آنی محمود و زبان نادر و  
کتورند و بسیاری عظیم و او مسیبا ی کرام را بقتل آوردند و ادبای پین انده معصومین را از زنده داند و ازیت کردند و گوشه  
قیان و عزت گزینان را اخراج کردند و آل رسول ماتحت و اقرار زدن بجز بگردد و از اول قوم مار و شناس نمودند و کرامت  
و اربابی اعتبار ساختند و عزتشان بکشد و دانش آوردن و کتابت شد بکلی آنها بقتل گشت دولت و از اولی مال بوده و بزرگی  
و نور سیم و زنگبر نموده که آیه گردید این الای انسان لبطخی آن قاه استغنی شاید متعال که او در حاله برگزیده نشد که  
مرد مخلص دعوی بوجیت کند زبان بکلمه آنکار بیکم الاصله کشاید و طریق جور و ستم باید و در ایشان مسکینان را ازیت  
نماید بنا علی بنا بایک شهید دولت را نوسید و نشانید و بختید و پوشانید و بر بجزده مساکین خیر رسانید و مسافران در دنیا  
خود کرده اند بیره نشان و سیمان و حاجران را احانت باید نمود و در باب پیش و اصحاب پیش و اهل احتفال احوال را رعایت  
نمود و وظایف بخار اعز که از دولت عزت جوهر شده اند ایشان را احسان باید کرد و سادات علماء و زناد و عباد و اولاد  
لوازم خدمت نعت با ایشان باید عمل آورد و بقلع و ابواب البر و قبور و مسیبا و اوصیاء و شیخ دین و عرفای صاحب یقین باید  
ماخت و آثار بنگ و عمارات خیر باشد و باطل و حرام جهت آسایش عباد الله باید پرداخت به آنکه از بدل مال ایشا و اموال چیز  
حاصل میشود اول آنکه او مسیه از حال کثرت مال حرمت و نخوت آن و از عداوت مردم خارج میکردند چه که صاحب دولت  
خیر و بخیل را دشمن بسیار و خصم بنیاست و در محافظت مال احوال و اصحاب زینت در کار است و مردم و بخیل همواره خوار و ذلیل  
ایل بدر کار است و سیم آنکه ذکر جمیل نام نیکو از مردم و کریم در صفح روزگار یادگار میماند و در داستان مخلصان برای کریم مسیبا  
پیدا میشود بر بزرگدستان و خصمان سیزانندی خورسند میگردند بلکه دوست مخلص شوند سیم آنکه در آخرت صاحب جود  
نهاد ترا بنده عزیزتر است تمام منیر التخی لا بدخل الثا و لو کان قایعنا نموده کلامت خیا که حکایت تمام مشهور  
خاص و عام است و بخیل و بیک از رحمت الهی دور و از عنقرت باری تعالی جور است حدیث البخیل لا بدخل الجنة  
و لو کان جبین نام مشهور است زیرا که صاحب دنیا است باشد مال جمع نموده نمرد و بضمون حب الدنيا و ان کل خطیبه  
ندان کس انصاف و عفاف ذمه و انصاف و عفاف و عیبه جمع خراب چنانکه نادر کس در صحن و بخیل و طول اهل خفاق و خند و حسد و قطع  
رجم و اساک و خست و سردت و سردی و بی شرمی و ظلم و جور و فتن و فخر و ذنات و لذات نباشد سیم و زور تراند اند و خست  
و کلام گفته اند که ظالم بر ستم بسیار مال باشد و مظلوم بر سیم و زور نباشد و عادل سدا محال باشد بزرگی گفته بخت بخت که  
خورد و بختید و بخت اگر مالش بارت رسیده کجا آشا و الله و الحمد لله بیشتر مال البخیل بجای آورد و در شیخ

حرف الباء

فرموده که موسی علیه السلام قارون را نصیحت کرد **وَإِنْ كُنْتُمْ كَانْتُمْ أَهْلًا لِقَوْلِي رَبِّي فَمَا يَكْفُرُ**  
 بران سبب که هیچ کس که بر سر تحصیل مال کرده و خورد در میان عقاید بعضی از فسق پسندوان و شرکی  
 از آنچه مشاهده شده است در امکان برای فریاد حقان ایام پوشیده و جسم خرد از فسق که گشته  
 میبود در اکثر بلاد هندوستان دیده شده و بنظر قریب نقل کشیده است تا اول ولایت برلی با جمعی از ایشان صحبت نموده  
 و طریق لغت و خلقت پیورده است لهذا در ضمن آن مقام ذکر نمودن مناسبت میسازد بد آنکه محلی در اول ولایت از بخت بدوان  
 دیده شد که آفتاب را یکی عظیم گشتندی و خداوند فعل و نفس خوانندگی و گشتندی که نور سایر ستارگان و ضعیف عالم  
 موجودات مغلی از آفتاب است و او سرور فرشتگان و پادشاه ملکیه زمین و آسمانست و در چشمش خورشید واجب الایام  
 بر خورده و گمانست فرشته و دیگر گویند که آفتاب حق مطلق و خداوند رحمت و ایجاب در عالم عنوی و مغلی است گویند هم وجود است  
 و او را مشاهده میسایم و بقرهات را استماع میکنیم حاصل از دیده و گذرد و دستبیده کرده و در قدر اکتفاست بحال دل بندد  
 این بود و فسق خود را از قدمای هندوان دانند و کس و طایفه از آزار و اذیت حیوانات محرز باشند در قیاس با سبب  
 و صلیاتی نباشند و خاطر نندگان بار تعالی را بر بخند و بقدر مقصد در ما مردم مکی نمایند و از کتب بهمان و نفسی و فخر و در  
 کند و اول تعین ایشان زیاده از یکسان گنبد و زیاده از احتیاج چیزی پذیرند و صورت آفتاب را بر چند قسم تصور نمایند  
 در میان ایشان دانند بسیار است و گویند فکر واسطه است میان مخلوقات و محوسات در میان ایشان مریض و ریاضت  
 گش فراوان که ریاضات شاد و زکات فوق الطاف گشته و درم را از خود دور سازند و هر که قلم نهند گویند اخلاص از دست  
 و عین الکمال و نظر خلق را نیز از دم دانند و بر کسب او را مانند زمین هموار آورده روند و بر حسب اقطار و یاریدان آن طایفه  
 و مسبلح ضار و خوش و موویان را منتهی کند چنانکه آزار و اذیت توانند نمود و از حبس خبر دهند و بر قهر اعدا قدرت  
 و اگر ایشان در جنگهای دور از عمارت ریاضت کنند و فسق و دیگر از هندوان باه پوست باشند فانز یکی عظیم و فرشته  
 بندک دانند و در پرستش و تعظیم آن مهاله کنند و گویی از ایشان آتش بر ستند و از ماده جمودیت او دم مستند و آتش  
 قدیم دانند و نیز گویند زکات ترین مخلوقات با ریاضتی است بلکه او را بندگی کند و او است و جمعی هستند که بپوار پرستند و موجود  
 حینی بپوار دانند و حقیقت حق را از بپوار که رانند و بعضی دیگر است این پرستش کنند موجود حینی آب او اند و برخی خاک را خدا خوانند  
 و بر خیز را از خود خوانند و او را دم دانند و قومی دیگر آدم را پرستش کنند و انسان را ذات خدا دانند گویند آدم موجود حینی است  
 چنانکه هر چه مجید و اعتقاد او برین بوده و طایفه طبیعت را خدا گویند و بنسب او را حمید و او را قسمیم دانند و مرده و کفر فرج  
 پرستند و بیاد او دم مستند گویند آدمی را با بجا برانده طایفه است که اندک کی فسق نمودن دانست و او را قبل خود ساختن  
 سزااست جمعی دیگر بندگی اگر نمایند خواهد که جهاد و گویند چون حیوان ایشان از آن موجود شونده و سرحد وجود اند و جرم پرستند  
 ذکر بجاست پرستش نمودن او را گویند شماره بسی مسلمانان اشارت او است محراب ایشان کتابت او فریضت میگردد در  
 هندوستان و سایر بلدان بسیارند و بعضی از آن فرق در ایران لرودم و ششام نیز مشاهده و این اختلاف در میر ریاضت کرد  
 از این جام با دوهجت چند و بعضی از ایشان دمی دارد و ظاهر و قده داخله و در خستند و سایر محارم با جا بر دانند که بدون بر  
 شوهر داده حجت تراست چنانکه یکی از عقاید را پرستند که این زن تریجیست و او در جواب گفت و قوی که پشت شوهر او در  
 زین من بود اکنون گویند که ترا در است این خلاف منبید هندوان مشرین ایشانست که ایشان را حیوان و حیوانی و عیله خود زنی

۱۳۷  
 میان  
 هندوان

# کهن دویم

۱۳۸

باز از این نام

بیاورد

باز از این نام

و اینست واسطه بیکانند یا باشند پذیرد حقاید این طایفه بسیار است اندکی گفته شد قالسلام علی من اتبع الهدی و کرم  
 بره مولد نام قصبه است و لید بره از مضافات خط کشیر میان جبال شامخ و واقع در طرف شرقی است و در کنار رود  
 عظیم اتفاق افتاده و بعضی مشتقات در اینجا پیدا و ناماده است این کو را در پیش جبهه افرازدنش از کوهت بر روی رود  
 و از عالم معرفت مجوزند و آن قصبه سازده فسر سنج از کشیر در راسته و قرب سهرارو نام دارد است و چند منزله مضافات  
 اوست اینس خنی مذنب و کروی بی او بند را تم گوید که قصبه بره مولد را دیدم و یکت در اینجا منسزل کریدم و کرم در کت کرم  
 و السلام ذکر بریم از بلادین در قصبه کشیر که در قرآن مجید آمده در نوام بریم واقع شده قدیم الایام شهری بوده اکنون گویند  
 قصبه است در پیش یکی عرب زیدی مذنب بنیاده بر این زیاد است و کرم بر روی گویند کعبه را بر روی خوانند سهر بر روی  
 شهر است و کرم در حرف کاف خواهد آمد انشاء الله تعالی و کرم بر از جان بقم اول گویند نام دوم حضرت یکم بر از جان  
 خوانند و دیگر بر از جان قاریاب هم را در اتم بر از جان قاریاب است آن قصبه است بجهت آب می در و در شهری پیدا و سهر است  
 افتاده و جوانب از بدان کشاده است قصبه بقصد خانه در اوست و در طرفه چند مضافات اوست این از چاه و کار بر روی پیش  
 کرم و حاصل خیر خنستان بسیار در از و در پیش یکی شید مذنب و لایمید و کرم بر و در بقم اول شهر است عظیم و بده است از قدیم  
 مسکن بر اجای و شوکت در ایام جم شمس قصبه چاه بسیار باب خانه در اوست و در اجای خوب و قرای مرغوب مضافات  
 اوست و اغلب مردمش هند و است و دیگر مسلمان و قبلی اهل ایمان انبیا از بلاد صوبه کجرات و از این جهت آیت است  
 از بند صورت چهارم حله در و اکثر مشتقات آنجا مرفور است و در بر سه بقم اول بعضی از بر مسا گویند شریست در قبا  
 صفا و مدینا است خوش کعبه بر از اقلیم تخم و خاکش خرم انبیا در سه منسزلی اسلامبول واقع و طرف شرق و شامش  
 فی الجمله واسع چون انبیا در زمین است و بنده اتفاق افتاده و طرف خوب و مغربش گرفت و در طرف یکم شمس کشاده است  
 لاجرم نظر بسینده زنده است اما در ملکات آل عثمان بوده و بعد از فتح روم ایل شد او را در پای تخت نموده و در  
 لوک آل عثمان کارات محکم و مساجد مستحکم و خواق دل پسند و مدارس از جمله ساخته اند باغات خلدشان باستانین جهت  
 توان و حضور حکم بسیار و خامهای پاکیزه و نهاد و هر چه انداخته اند قاصهای اند یا در احشایج کرم کردن نیت و چشمهای بیاض  
 کرم در تمامه خلد است لوک و هم و عمارات عالی در غایت مناسبت در سر آن چشمها ساخته اند اگر چه چشمه که آبش کرم باشد  
 در عالم بسیار است و غیر بسیاری از آنها مشاهده کرده ماند چشمه که سیلان از دبل و چشمه قزوین و چشمه بر دسیه گرگان  
 و چشمه خلعت و چشمه باین برات و زابل و چشمه اوبه برات و چشمه تهنیس و چشمه قراحصار روم و جای دیگر نیز دیده شده که در ظاهر  
 نیت لکن انجمه بر جیس این چشمه شرف دارد بلکه نسبت بهم ندارد و چشمهای فراوان میان شهر برسد در اکثر خانهها و نیت  
 فی البحر خوشکوار و برایش طوبت آمده و در دریا سه فرسخ دور و جیح میوهای سبز برایش مرفور است و کوه با شکوه و بلند نظر  
 جزیش متصل است در آن کوه حیون بسیار و شکار بسیار است قصبه چل از باب خانه در شهر مسکون اما من طوائف مختلفه از  
 اعیان و در نیت یکی ترک زبان و فقیر او غریب مسکن از سواد انجم ایمان خنی مذنب و بعد نصاری و دیگر خالی و دیگر بود و دیگر  
 شاهی و قبلی شیدا اما تیز در جیح کثیر از باب کمال و اول و جد و حال و خداوندان جاه و جلال بده و مشاهده کرده و دیگر  
 نفر از ایشان کنایت میکند و کرم شیخ امین القدین افندی از شیخ انداز و از عرفای روزگار بود و در او صفا  
 حمیده و اطوار پسندیده بر اگر عرفای آید بار سبقت میزد و در از یافته و نامت عمر اودی غیر و هاشمات قصبه

# حرف الباء

۱۰۰  
در بیان

نور سالی عمر داشت غالب اوقات فرخنده ساعات خود را در مجامع و در ریاضت و اوراد و ذکر صرف نموده بود و در آن زمان  
بصحت آنعارف آگاه گشت باس فیض مستور و نوبی بخدمت ایشان عرض نمود که اگر فصلی از خواص حروف میان خانی و متبحر  
تفریحی خواص اسما و حسی کشانی غریب نواری باشد خوب فرمود که علمای اسما و حروف و عرفای صاحب آفتاب  
در این باب کتب مفیده تألیف نموده اند و در این خصوص طریقی بسط و کشاید نموده اند و در شرایط و آداب رعایت خوانند  
حرف و اسما و اوراد و ذکر است تمام تمام کرده اند آنچه اسم و الزم این راه است میان شود و بداند که در آداب خوانند  
حرف اسما و اوراد و ذکر است شرط لازمست که تا سیران اهل و فیض او تمام باشد اول خود را از خیالات فانی  
متراسازد و دوم از غیر حرام و شهید اقرار نماید ستم روزه و نماز و صدقه بقدر مقدور بر پا دارد و چه هم  
ترک کلی بواجب کند مگر آنکه متقرر باشد برای دردی و ذکر می تحسبم از اسما و مرشد اذن کسب زیرا که بی اجازت  
سعی و عمل بر باد است ششم باس پاک و کسوت ظاهر پوشد پنجم از محال و مباح نسیه بر نبرد و از طریق با خدا  
تجاوز نکند ششم رعایت زمان و مکان نماید و عمل مخصوصی بر اتمه کند تخم اختیار خلوت و غزلت ترک  
ساخته و مجالست کند و هفتم ترک صحبت زنان و فساد زندان نماید یازدهم بخورد مناسب اوراد و ذکر  
سوزاند و دوازدهم تقیم عبادت حصری و اطلاق را معین نماید حصری باشد که نصاب قرأت را معین کرده باشد  
بعد معلوم و این طریق اتم و اکمل است اخلاقی است خداوند بخواند عدد معین ندارد سیزدهم اختیار خلوت  
نماید و باید که دست خضای آن مقدار یک نماز ایستاده توان کرد باشد و زمین حیر و دور باشد و در امکان بخورد  
و عبادت مصلوٰه کار دیگر کند چهاردهم باید که زبان بادل دل باز زبان موافق باشد پانزدهم ستم ترک  
سجده و تکلّف و دعا و مناجات کند و از نظام موقوف و معنی است از نماز شام و ستم خطه عدد و اتنا آن کند  
و اگر عبادت حصری ترک نماید یعنی نماید آن عدد و با خرد رسد در شامی آن نغم نماید به هفدهم نشستن قبل از شروع  
دعا و آیه و سوره که وارد است خواند و بر خود عیب و سجده ستم در اخذ ملاحظه نم جدید و مکرر یا کوان و تسبیح که بخواند  
باشند و این حرفی رقم زده باشند اصلا و اناسند که چیزی از آن عمل آن نویسنده و در برای هر عملی لونی خاص آمده است یا در  
نموده است و اعمال محبت لونی بنمید و سبزه زرد و اختیار کند که بگوکب سعد تعلق دارد و در عبادت لونی سیاه و کبود و سرخ  
کند که بگوکب بخشش تعلق دارد و نور و ستم در رعایت او را تو بر و بعضی را برابر آوی و بر و ستم است یا در دست  
و شیر و غیره باید که حامل رعایت این اشیا را بکند تا تسبیح آن را کرده ستم هر توبه تمام است بصورت خود و معانی نورانی  
و استعمال قوت خیرال با رعایت و ضبط و حفظ کتب شام از زهر بنف یا که با ستم بود و یا با حیرت ها تا از تیری که بر کجا  
لازمست دانستن طایع حرفت زیرا که هر حرفی طبعی خاص و مزاج مخصوص دارد بعضی با رو بعضی با رو بعضی با ستم  
رطب است و بعضی را مرکب القوی یافته اند از حرارت بیوست و برودت و غلبت در بر و طبع است و در نماز و عبادت  
بعضی حروف اختلافت بنا بر اختلافی که در تریب حروف است و بعضی است حروفی که در تریب حروف است و بعضی است  
اج ذقن لونی و حروف سوائی اینست مت خ ذقن لونی و حروف سوائی اینست مت خ ذقن لونی و حروف سوائی اینست مت خ ذقن لونی  
فهمی و حروف سوائی اینست مت خ ذقن لونی و حروف سوائی اینست مت خ ذقن لونی و حروف سوائی اینست مت خ ذقن لونی  
من و حروف سوائی اینست مت خ ذقن لونی و حروف سوائی اینست مت خ ذقن لونی و حروف سوائی اینست مت خ ذقن لونی







# کاشن دیم

در تا بخورد و زبان دشمن بسته گردد باید که نام دشمن در وقت عمل گفته شود که همیشه در روز و در وقت انقاد اگر کسی در وقت نوشتن  
 حرف صادر نگردد و اگر بخواند بسته شود و زودی قطع مسافت کند انقاد اگر کسی ششصد بار بر طعام بخواند و بخورد از مرض سختان  
 شایب انظار اگر کسی خواهد که از میان دشمن سلامت رود باید که هر ناخن خود این حرف بنویسد و در شام نوشتن و در یکبار  
 نفس بخواند سلامت کند انظار اگر کسی از طالمی برسد بر باد انهد بار بعد و جهان حرف بخواند و هر پیشین انهد و یکبار  
 بعد مفضل او بگوید و بجانب طالم هم کند بزودی انظالم نابود گردد اگر کسی بصورت نمود بنویسد و بر مصرع بنده دشمن  
 العین مگر کسی در مسکام ناز خنده بار این صورت مع بر هر رسید بنویسد وقتی که عطار و مشتری خوشحال باشند و آن  
 نوشته را زیر کفن نهد و آن تحم کند حق تعالی زبان او را بگفت جاری گرداند و چون در محاذی دل خود او بزند فهم عقل کامل  
 او را مریضی که در او هر که با خود در دست در می بندد و اگر در ذیل آن حرف العیز بنویسد اثر آن کامل تر باشد العین اگر  
 کسی هر روز چند بار بعد از خود شش بخواند و بجانب دشمن هم کند بزودی نابود شود انقاد اگر کسی ششصد و یکبار این حرف را  
 بعد از زره بیاتش یعنی کتونی آن بخواند با سماء او و آن ده است هر معضودیکه دارد و ظاهر کرد و هر که در او است نماید بر کراه  
 این حرف با سماء او مخصوص اسم الفتح ابواب معارف و حقایق از علوم خفته بر دل او متوج شود انقاد اگر کسی این حرف را  
 بار بعد از غسل و شش بر یک جو بنویسد و در منزل طالم و فن که کار وی بسته شود بر پیشان که در الکاف اگر کسی این حرف را  
 دو بیت با یک حاصل القرب است در قش بنویسد و با خود دارد و چشم خلق عزیز و مکرم کرد و اگر هر روز دو بیت بار بخواند  
 اسرار الویت در دل او کشف شود انلام اگر کسی خواهد که از نظر دشمن مخفی شود باید بوقت حاجت این حرف را دو بیت بار بخواند تا  
 مقصود حاصل شود و اگر بر صغیر شمس بعد مفضل خودش که بنام او یکبار است بفرماید و قسم نهد و با خود نگاه دارد از چشم  
 ساسان محفوظ ماند اللهم اگر کسی هر روز جل ببرد در شکل میم نظر کند بسیار آمل اللهم را تا بنیر حساب بخواند سبب نیوی  
 و از روی بر روی آسان شود اننون اگر کسی این حرف را بگوید یکبار بر فعل ناسب بنام مطلوبه او در مطاوع  
 و در پیش اندازد انگش قرآنی کرده هر که بر کار او مقرون با اسم النور بر کند ظاهر و باطن او نورانی گردد و الواو اگر  
 کسی حرف را خواند و نه بار بنام کسی بنویسد بروق آید و بیاد او بر خواب آنگس بسته گردد و اگر بنام دشمن در دست  
 بر کاغذی بویسد و در مراد او بزدان دشمن بر پیشان او بد حال شود انقاد اگر کسی این حرف را بقصد پیشانی دشمن بنام او بر کا  
 کورستان کت یا خاک سرای وقت بخواند و بر خانه دشمن اندازد باری تعالی شده او را کفایت کند انقاد اگر کسی این حرف را  
 ده بار بعد از غسل او بر کاردی بنویسد بنام شخصی او را در زیر جاک دفن کند خواب آنگس بسته شود و آرم کوبه آنچه از خواص  
 حرف نوشته شد از هر یک و از بسیار اندک بود و همین جستم نمود و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ ذکر  
 راعب پاشا وی در مرادی حلیل القدر خوانده بود و در فضایل انسانی و کمالات لغفانی بر او کرده و در ای قیبری سبقت  
 میشود همه مسحاب در ای متین دیگر وقت و صفات خیر داشت و لوی بر و احسان بر سپهر نقاب خود و کلان سبقت  
 ابل فضل و کمال و در باب همه حال به اجمت خدمت کردی و لوازم و احترام نسبت با ایشان بسط آوردی روزی در حضور  
 جمعی از کار انبار از قیصر رسید که آنکه بر لایه الا انت صبطا نکات ای کت من القالیین چه مستی دارد  
 اقامت بنویسند و طاهر موافق قول مفسرین سخن کرد آن امیر معروف مصیر نمود که این خود ظاهر است من بهتر بنام  
 رسید و قیصر عرض نمود که آنچه بنام طاهر رسید این است که در این آیه حضرت یونس اثبات وجود حق و نفی وجود حکمت نمود

از کتاب...

# حرف الالف

۱۲۳

نموده مع بذات است که در وجود خود در بی حس و غایت و نام داشته و بی را و ناسع و درون خود را بر این معنی  
 و در خنده یکی آنکه حتی در بی از بارگاه احدیت نرفته و دیگر آنکه اشعار بر نظم نفس خود فرموده و اشعار بر توجوه آنکه ذنب  
 لا یخاف من شیء کرده که با اصطلاح اینها فیض خای شعری گریزند بعد از استماع این کلام بیایست تخمین نمود **من العرب**  
 روزی که اتی بی سینه پانی از جوره افسان خوردن و دشمن از شرم غری بر خون در هوای غازی جان داده و در میان کوه  
 سر صحرانهاوه با خاطر بر نور قفسه فرسخی از شهر دور با انداخته بدامن که در فقه و زوی یا قاصد که در فقه خیا نقل پیش  
 نمود و گفت الحال قطع دشمن خانی نازم و قمع وجود خیم درونی بود که در دست چنگ شش غنیمت برابر زمین نهاده گشت تا که  
 یکباره فتنه زین خسر و ریخت و کرد و خوار از هر طرف برخواست عقیده او شایسته این امر غریب در برش گردید و چون پیش  
 آمد دید که در سخای آقاوه که چندین غم خروانی خاوه بر او وجود سینه بندر عقده در از آن برده است قدم نبرد که استقامت  
 و اعلام نمود و حاکم آن زمان را نصیب فرموده و بر برای عالم آرامی قیصری معروف داشت بعد از غنیمت معلوم گشت که  
 طلسم بوده و یکی مثل شش طلسم او نوره خنسی بر کلاه بر بالاد نقل مخصوص او شش گشته شود طلسم شکسته گردد و کج بر سر بیت  
 این (است) دولت است که خون دل آید بکار در دنیا سی عمل باغ چنان اینده است ذکر بر  
 نعم با شریعت دکناد بده است خدا است این از دور و خوشگوار در جویس بیروی مایل و سازگار از قسیم بر این و  
 در زمین جوار واقع و طرف شاکر گرفته و سایر اطرافش بی وجود و اسیر تقه می سینه زاده و شرا حصار کشیده و در آنجا  
 مستعد و کابین مکتف با تمام رسانیده و ضرب چهار باب خانه در اوست و نوا می و نشین و قرای بیت قرین مضافات است  
 و نواز سر و سببش بیایست یکوست یا حات خرم لب استین چون ارم داده و در جمع یا حات نام بار عمارات دو طبله ساخته  
 و در محاذی آن جنبهای خوش طبع انداخته و اکثر فاشس و یواز دارد و در نظر بسته و بسیار فرخنده و زینده است  
 و چیت برود جردی مشهور است با طرف تالم میرسد و قیمت مناسب میزند مردش شیخ فریب زنده مشرب و سفید رخسار و  
 مباح حسنی بر خور دارند عموما خالی از ذوق و عروسی نباشند و اشخاص نیک و مستوره سرد اهل حال و اصحاب کجلی  
 در آنجا نباشند که در دیدار مشاهده کرده است ذکر بر چند کسرا دل و سکون را و قمع حیم و ذوق مع اولاد تصنیف  
 تر مانند در الملکت هسان و از توابع خردمان است که نزد قرب چهار باب خانه در اوست نوا می بسیار مضافات است  
 پیش از تاریخ و هویش متدل و بگری مایل مردش یکی شیده و مالکش از خانه عرب خالی از عروسی نباشند و خا طرد و  
 تشبه خانچه باشند و بر جندی مشهور است و کرب و اوج بیج با در مسین مع الالف و ختم و اول سکون نام تربیت  
 این کمال و شیریناوه قسه دکناد و غنیمت است قرب حد باب خانه در اوست و جویز شش یکوست کرد که در پیش  
 از فضایل انسانی دور و از لایس صرف خورد قمر کرده و پسندیده است آن در زمین جوار اتفاق آقاوه و اطراف  
 گشاده است ذکر معطام حصه است غنیمت فرجام پیش از کار بر در پیش طرب بگردد و غنیمت حاصل خیز بر سر پیش  
 فرادان و جویز و خدا شش از آن اخصب در زمین جوار اتفاق آقاوه و جویز بر پیش گشاده و طرف جبرش که نزدیک  
 گویند از بنای بیطام خانوی خود بر زمین مسور آن از شیر و است قرب بر ارباب خا در است چند قریه صوره مضافات  
 است و سمت شرقی از غرب نیم فرسخ دور چینی است مشهور و قرب سه فرسخ دور است و طرف شرقی یکوست فراد کثیر الانوار  
 سلطان انارین با نیز این مسور فرمان اندرون سرداخته و اثاره خالی مقداره و در این حضرت امام جعفر رضا و

چهار

تج

ک

م

کاشن دوم

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

در جنب فربانزید اتفاق افتاده هم نام مردم اند بارندب نامی دارند و اقسام آنجا اولاد شیخ بزرگوارند فقیر کثیر است تمام را در  
 و جهت بندگان آنجا رسیده است ذکر نیست بقوم باروسین شده از بلاد و زابلت از اقلیم سیم سواش کرم را هم  
 آنجا را زید و ذکر بصره بفسخ با و سکون صا د شیر است بگویند از بلاد اسلامی است در خلاف عمران خطاب  
 در سینه پانزده بجزی غنیمت این عروه بنسبتان علیه اعداء نموده و مسجد جامع آن را عید اعداء این از قشت خام خسته  
 بود زیرا و این امتیاز بجزی ساخته و رسید و صیاب بر کرامت و سبزه کعبه را بر بنا نموده قبل آن طراست گردان شهر از اقلیم  
 سیم در کنار شط العرب واقع و اطراف آن و است و در به برابر باب خانه در اوست و نواحی بسیار و نواحی بسیار  
 اوست بواش کرم و آتش نبات یکوست و هوای شیش بهر از در است و هوای نخلستان اوست فرسخ و در عرض و در فرسخ  
 و شب در روز یک مرتبه جزیره دریا می شود آب شط العرب ابله کرده و دخل شهر کند و ابل شهران آب کار سازی نماید  
 مردم بصره هم نام عرب و خفی مذیب اند و لیکن مشید و بیورد و در آنست تر بسیار و در آن بندر صا جان دولت خداوندان  
 بسیار و در جنگ جل در نواحی بصره واقع شده و قبور صحابه و مشایخ در آنجا فراوانست مانند عظمی و سبیر و انس و ناک و  
 تا بنین حسن بصری و ابو در و او حبیب همی و امثال ایشانست گویند همه شیطان همین در آن نیست و ذکر بطحا فیوطها  
 در قشت عرب بین شدن آب سبیل یا گویند اما بجموع نام دلای است در جنگ عرب یعنی بر آنکه مجازا بطحا گویند تفصیل  
 در عرف حار خواهد آمد و ذکر بعلک شریعت معروف در هند و افواه معروف شهر طرف غربی دمشق واقع و در  
 در اتفاق افتاده و اطراف از بند اشرفی ابو کساده است قدیم الزمان شهری عظیم و مملو جسم بوده و مردم در آنجا  
 نموده اکنون فرب برابر باب خانه در اوست و بقا و قسده به مصافات است یعنی کثرت آب و صفت هوا ممتاز و بحسب طراست  
 در صفا از اکثر اماکن باقیار است اکثر طرف غربی جبل لبنان بفرام واقع و شرفی آن جل صفاست شهر بزرگ و در  
 دور شهر روان دور جمع خانهها جریان دارد و اقامت فراوان سرد سیری و کرم سیری فسلوان دارد اما تاریخ و لیسو فدان دارد  
 و اکثر جو باش ارزانت قله بعلک مشرق جهان و بانی آن بر ضمیر موهو خان چو ششیده و پنهانست فقیر آنچه در قنبر آن بیانی  
 کند زیاده بر آنست و جمع عمارات او را چنان کند و حار می نموده اند که عقل در بدین در تماشای آن چیرانست را اقلیم گویند که  
 عمارات مجید و بناهای خرسید در عالم سیاحت بسیار مشاهده نموده اند بعد از کشید بران مصر خان بسالی دیده اند  
 اگر چه مورخان ذکر نموده اند که سبب حج در شرق و قسده می کس در مغرب و چنان در خزیره با چمن سمت غرب مانند  
 اما منصرع شنیدن کی بود مانند بدین حج از منقل آقله نیست که بسلسله مسیاد آن قله به عقب بوده است در روزان  
 و سد او سال عدوان وی بجزای نرزه اکنون که سینه رود دست چمن و در قست حجرت آنجا باقی مانده بسیار بکنه اصل  
 قله تقریباً یک میل است مرتفع واقع شده در شرق از نخل زیوار است و سنگهای بزرگ که طول آن سه گز و چهار گز و  
 پنج گز است بدان کار کرده اند و چنان وصلی نموده اند در نظر بسنده یک قله گویند با کاه و در میان آن سنگها صخره  
 چ که زیوار با مسادی جدار نقدار سنگهای عظیم ساخته اند و بعد از آن از سنگهای دیگر که در دیوارها  
 زده اند و استحکام آنرا از بیخ آبی و سرب آده اند پس از آن سطح با هم آرد و حوار و متعلق نموده اند سنگهای مسطح  
 عظیم تقریباً دو فمده نعلی و قله که در آن عیت جیب بوده مانند بالائی آن بوده و نصب کرده اند و قریب سه مده  
 ساخته بودند که هر یک از طرف دیوار بکرات او یک پارچه سنگ خام ساخته شده اند که مستوی از سنگها است و بجز

بروز بدین ترتیب کرده اند و هیچ حیوانات و قرآن آنرا که در کاری و نقش امی نمودند و امثال صدر از شیخان از آنجا  
 و حیوانات صحرایی و مرغانی و جانوران دریایی و اشجار را با همین بسیار در آن نقاشی چنان کرده اند که گویا در حرکت  
 جان دارند با وجود آنکه چند سده از سالی بر آن گذشته بود و چون در میان حلقه خلاف کرده بعضی گویند  
 که بنا بر طول مدت آن آن معلوم نیست و در کتب تاریخ و در میان دیده که همه بجهت از بناهای ملوک عالمه است و یکی  
 گفته اند اصل نام بی بوده و یکت استم سورهی بوده و یکت استم را اهدا شده بود و با ستم آن دشو بر موسوم شده و موسوم  
 سفید رخسار و از مناجح حسن و جان بر خور دارند و بلند باله و خوش قامتند و خوب نواز و در موسوم مژده و قوت تمام از آنجا  
 آمد و با یکی عرب و اگر در شب شبنم در شب عیال اهل است و جهت در دیگر خضاری اند و خاکش سفید است و از طایفه قرنی  
 در استند و از خواهند که گویا است که حکم آنجا از زمان خلافت خلیفه ثانی است از آن تاریخ تا حال دولت و حکومت ایشان  
 زینت را تم گوید که دارد آنجا شده و چند گاه در آن شهر توقف نموده و با مردگان آنجا معاشرت کرده از ایشان خشنودم  
 و اگر بپوشد صاحب فرمت القلوب گوید که بقول نام یکی از ملازمان او شیروان بوده و آن قصبه را طاعت نموده و  
 نیز از باب خاندان است که پاره قریه صفات دست تاب نموده از آنجا بر سر جاریه و غفلت از ستم و در آنجا  
 و بیوفای بیان دارد از بنده دوره ستم رخ دور و اگر میوه ای که میرسد موز و سیب و غیره و در شهر عرب بعضی ستم و بعضی سیب  
 ماهبه و می در زمین بجوار واقع و اطرافش واضح است این مثل میوه اش صفوت عالی نموده دیده شده است و اگر بعد از  
 شد نیست تخم بسیار در کنار و جلده افاده و چون در ستم جایت گشاده است از تقسیم ستم طویش از جزیره خاندان  
 حج و در ستم از خدا استوی کج است بهشت است مثل برایش بگردد باطنی خاشاک من نیز در ستم عرب  
 بگردد و نام شبهاش بسیار و مضمون ما نشهد الا انفس و تکلان الا عجب خدا آنجا انگار قسم هم از زمان ناز  
 زود و کتف است غریب و جو قسم ساخته ستمی کج نموده و در ستم از آن ستم می اهدا شده موسوم با با از  
 او شیروان در صحرای آنجا باقی بر آورده بود که از باغ داد میکتند که در آن باغ و او در ستم میگوید بعضی گویند نام بی دور  
 و آن ستم به جهت شهر شده و او مستور حصر این حال که خلیفه دوم بی عباس بود و از اهل کوفه خوف نموده و بر قول بیان  
 اعماد خرد و در ستم مدد و چهل و پنج بگری بطایع فرس بعد از او ساخت و عمارت ستم و قصه ستم و مساجد گشاده  
 و اسواق درخت فرا و مقابر اولیا فرج اهدا شد و مواتی و قریب حصر کتاب چهار هزار ستم از دنیا و مقصد وی و  
 ستم درم خرج شده بود و صدی بن منصور با چارادار بخشان که دانید و در دست اکثر عمارت آن مساجد عجب  
 رسانید و از وی ابن عدی در تحقیق غفلت آن بر تبه گوید که طویش چهار فرسخ و عرض او و فرسخ کردید و اهل ستم باشد  
 ابن القدر جانب ستم آن بارونی شهید و دور از ستم و ستم از کام قرار داد و چهارده در ده بر نصاب ستم  
 و طرف غربی که سمت محله کرج بود ستم بارونی بر آورده و دور از ستم و از ستم که ستم کرد و در دست و ستم آن  
 خندان میماند نمود که گویند در زمان بی عباس از آنجا شفت بنزار تمام بود و چون زدی ستم بی و ستم آن در ستم و دست  
 بریت و ستم از تمام رسیده و گاهی بنده ستم کرده و سایر تعلقات ستم بر این قیاس باید نمود و ستمی  
 با که خان روایت یافته جدار قتل ستم و اولادش بنزار از ستم قتل آمد و ایضا با بر خالفت امیر شور ستم  
 قتل جام داده و چون بنزار کس مقول شده کفر خرابی بارگان عمارت آنجا رسیده و ستم را با و کرده است

بسیار از آنجا  
 از آنجا که در آنجا  
 از آنجا که در آنجا

تعبیر

تعبیر

# کتاب دوم

از عهد سلطان مراد خان، حال در دست و میبایست بگویند که سینه هزار دوست چهل و هفت هجرت قریب پنجاه هزار  
خان در آنست لیکن در همین سال لشکر و طاعون بداندیار اسپینا پاقه قریب صد و پنجاه هزار کس از خاندان و کافین و  
گولان و خف و خرد و غیره شهر خستی ساقه در قریب پنجاه خان بطنیان و بعد ویران و ویرستان کت و جمعی کثیر از خراب  
بزیر خاک که شسته را قلم گوید که در او ایل طرفان با آنجا بودم و آنچه ظلم و جور حکام و باخوشی و با اطمینان برایشان  
دارند مشاهده نمودم باقی حال مجموع عمارت شش از اجزای دوسه طبقه است اموات مستغنی و کافین مختلف از حد  
بسیرون و مساجد رفیع و خاناتی منبیه از شماره پیران دارد مسکن از باب دولت و ثروت و نامن اهل کت و بکار  
ساکنان آنجا طوایف مختلفه اند اغلب قوم عرب و خنی مذہب و دیگر شیبہ اما متبداً دیگر شافعی و دیگر بود و دیگر  
و دیگر علی القلی و فیللی حسینی و مالکی اند صاحبان خات متفرقه در اندیاری بسیار بنحو هم نامازی کوی و دیگر فارسی و دیگر کرد  
فلسفی و دیگر ترکی و دیگر هندی و از باب لغات دیگر نیستند هر دوش سفید چهره و از مسلح حسن و جمال با بهره  
در خوشی و کم آزار و کم اندوه باشند و بیشتر جو و جواد در ایشان و ضعیفان نخرانند و کفالت و کاپلی بر طبیعت  
ایشان غالب و بر همیش و طرب و لهو و لب راغب باشند در مع و ذم آید از سخنان بسیار است حکیم انوری در مع  
آنجا گفته است خویشتن فراموشی بسداد و جای فضل و حسن کسی نشان ندهد در جهان چنان گور  
سواد آن عمل چون سپهر نازک است برای آن بخت چون نسیم بنار کت کنار دهنده ترکمان سیم تن غنچ  
میان رجه و زخوبان ماه رخ گشرد و عود مستوفی صاحب تاریخ گزیده گفته است باجمعی نهاد خوش است لیکن از به  
کسی گویا بر اول بود دست سی با هم نفسی بسپرد و مرغزین ضایع نگذارد از جوانی یعنی و حکیم خاقانی  
در ذمت اهل آنجا گفته است بیداد از زمان بختی طبقات طبق زمان بختی جمعی کثیر از مشایخ عظام در آنجا  
آموده اند مانند شیخ بهلول و شیخ معروف و شیخ جنید و شیخ داود طالی و شیخ تبری مقبل و شیخ عادت مجاسی و شیخ  
مشبکی و بشر حافی یکی ایشان بطرف مغرب و جل بعضی خارج شهر و بعضی اندرون اند و شیخ عبدالقادر کیلانی  
و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ احمد مسروق و ابوالحسن خضری طرف مشرق و جلده  
اندرون بیداد جدید آمده اند و از علمای امامیه نیز جمعی مد فتنه در پی در قریب ابوحنیفه مدخون شده اند و آن  
قریب است با صنفا و عظمت بر باغات بخت فرا و عمارات و کثرت قریب هزار خان در او است چند نرد و مضامین است  
اکثر مشایخ آن افرادان و نیکو و جمیع ساکنان آنجا خنی مذہب قوم عرب و بغایت متعبد اما بفرقه عرفا و غربا شیخ و با  
عموم در ایشان رعیت قرار عالی مقدار ابوحنیفه همان ابن ثابت کوفی در اندیاری مظاف خلق روزگار است کتب عالی در  
غایت مدانت و ضریح نقره خاص با اسم قبر شمس ساختند و بجزات بسیار استوار بخت آسایش فراهمی مسرتیاد طرح  
انداخته اند یکی از ایل دانش بر پای قبر کاتب نمود که در کتب مورد خان مسطور است که چون شاه اسمعیل صفوی بر ترویج مذہب  
و بغایت کاشت و تخم تحب بر طوب مشیجان ایران و سایر بلدان کاشت و بر جا که مستطاب و مقدر که در هر طریقه طلب  
مقت و باعث بر انداخت در در مکان قبری از قبور بزرگان ستمیان بود و مدوم و با غیر ساخت از آنجا چون طبعه  
بر است بخت آیات را مستور نمود و بعد از قتل و عمارت اهل ستم و باعث قتل مولانا جلال و فتح علی در آنجا در اوین  
ساخته چون باران سلام آید در رسید قبر ابوحنیفه را خراب کرد و بناهای عتیق و جدید او را بر انداخت و چون طو

آل عثمان فدا در اسحور کرده بنابر تالیف خوب انبای زمانه در تبری ساختند و کندی نزدیک و عمارت بترک خسته  
و خلق را بربارت آنجا تکلیف نمودند و عوام تیره بربارت با تمام اقدام کردند و اندیشه نمودند که تمام معبود خراب  
و معبود نایب است در تواریخ ممد است که المکل علی بنده با خاندان آل بیت سالت به طرف حدادت است و عجب  
خدمت و دوام ولایت در زمین مسند خود میباشند چنانکه فرمان داد که عمارتی که بر سر تربت جناب مسند است آنجا  
علی بود خراب کرده با خاک یکسان نمودند و آب انداختند چون آب بخل مدفن آنحضرت رسید قریب حد کردند  
پیش زخمه میخ کردید لهذا آنوضع موموم بایر گشت و معجزه آنحضرت بر همه ظاهر شد در خلال اینحال متوجه بود  
حضرت رسول که در نزدیکی از انبای صحابه بود گرفته او را بچوید سه رنگین و در زمین فرسود نمود چون سواد  
بخت تخم و کرم پیشش بر روی و از ابرکت عظیم و نور حسیم شرمندی خلایق زبان اعتراض بران نادان گشود  
مگر نادان گفتند چو را در دوزی حضرت رسول در دست گرفته این عزت و حرمت آورد نسبت به فرزند بنده خود  
آنحضرت مدت خواری آورد حق حرمت و قربت مروت فرزندش و کند از طرفه تر آنکه این مثل رشتت از لب پدید  
و این بر دوش نگریده را بگویند مشهوری چه عالم بین سب که آه شد کم کسی ز ابدال خواگه  
بر دم سری با انبیا برداشته اولیا را بسو فرودند آنچه گفته اینک بشیر ایشان بتر ما و ایشا و سید  
این نمند اندایشان از عطا است فرقی در میان بی مشتهر آن داناکوید که آن کاکان زیر گداز  
و مشاهده کرده است که انبای دنایب نام خدا و انبیا و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
زینها نمایند و خلق را حسیت نام نهاده آنکسان را زیورهای کوناگون آرایش کنند و مردان مختلف امر و ان  
فاخره زمان نبی عزت دهند و بیاسهای کسب و زرد و زیورهای اعلی مانده فواید بسیارند  
و غیره که آرایش شده است شعبه امام نمایند و انوار کسب و اول که ناموازند و مسند را که  
و شدت افواج انداخته و استبر ببال دنیا اطعام کنند و فرانس در بیان متر فرموده اگر ستم  
اود افصح نماید و بسیاری از سادات اهل حاجات پدید شد اگر در زمان ایشان داده پذیرد  
خیزی خواسته زبان حاجت گوید در جواب دشمنان بر ایشان تشبیه کرده بلکه خوب زده آن مجاز  
و محروم باو گشتند طرفه تر آنکه نام این طعام را در نام گذازند فوراً از نقصان دشمنان امام داشته و بجهت  
ایکونه اطعام روفند دار استقامت خواهند و از شجاعت امام شست غیر مرثت توقع کنند  
خیال مجال باقی حال و در انبای فدا در انگر حیات شرفی باو در این صفت از محاسن و خوبی است  
و صاحب فرقه در انجمن سخن دارند و در انهم به شش فریب را بر اندازد و با جک و غریب و اگر  
نموده بجزم خانی از طرف ملک ارطغرل سلطان ایران کرده با انهم که در انجا  
ارباب سلاسل در انجمن نامشده با سدا و دیده در فاعیه و تشبیه و بکتاب مشهور و  
و کبر بقصد این بنام باو سکون خیر بود این با اند و فون سدا کند و بعضی اورا بگویند  
از تواریخ مسند اوایش گفت است تمیزندیه که کرمیم به و باو سکون محکم نسبت است  
و قسبه بجهت توانست و در پنج منسبه بی در انکه با در طرف مشرف از او اند و در ان

بزرگوار حضرت مولانا  
محمد باقر خاوری  
رحمته الله علیه

گناه است از اقلیم سیم این عالم و پویش سالم قریب هزار خاندان است قزاقی چند مضامین است مرد شش  
زبانه خالی از مردی ما سینه فلک حکم دارد که کز قن این طریق قسمه خالی نیست و میوه های سرسبز و کرمی فراوان  
دارد که در اتم داخل است و تا اهل آنجا بسیار شده و خود و طریق صحبت ایشان میوه و ابواب معاشرت بر  
روی مرد شش گزیده در زمان قیام خدای معرفت غلبه از آنجا بر خواسته و زبور قبایل صوری و سنوی  
ارسته بزرگ کینز ایشان به اذیت رسانید و کز قدوه العارفین و اسوه المحققین العارفين  
رواقی علی شاه طاب الله تراه هم سالی و نام گرامی آن بزرگوار میرزا محمد حسین صاحب میرزا محمد کاظم کراچی  
بکرانی مشهور دین الامم معروف است اما اصل آنجناب از ولایت بمبارده و در شهر کرمان نشو و نما نموده و به جم کرانی شهرت  
یافته عارف معارف تالی و خارج معارج سبحانی فرود و در فقه فخر و صدق و صفا گوئی سبقت از آن گز عارفان  
سیر خود آن بزرگوار از خلفای واقف بر سبحانی جناب نور علی شاه اصفهانی قدس سره بود و جامع علوم ظاهری باطنی  
و عادی فضایل صوری و مسنوی بود و سفر فراسان اعرافین و فارسی نموده و جمعی کثیر از عارفان و عباد عاقلان  
فرموده و کرم و سرور در کار دیده و در بسیار از انبای زمان کشیده و زهر سخت از جام حیات چشیده و با دانه معرفت  
از ما شربت نوشیده و کسوت خدا نسیده بود چون اینها سیم خان بود و در ایشان عاقلان ایشان محفل  
و مشهور بود و از لوازم خود ستم نیت بگوشه نیتان معرفت گزینان میسوزد تقصیری نمودند آنجناب از اذیت بسیار  
نمودند حکم نمود که در چهار سوئی شهر کرمان آن ستمی گرامی است اجواب نمود و خوانده و معترف و صفا داده و زیاد از عطف کرد  
در بیکار و بیایم اندازد و از آن بود نسبت آن بزرگوار عمل آورد و چون با آن عارفان قریبی آن بزرگوار نبودند که مردمان برضا ستم  
و لوجه الله دادند و زبان حق و لحن بر آن مسکوک گشاده چند گاه و دیگر آن بزرگوار در قید حیات بود و اوقات فرخنده ساعات  
خود بنایند و تفضیل قضا و ترا صرف میسر و تفریق عالی قضا و تربیت خالان بود و میسر بود تا آنکه در عهد و  
سند هزار دوست پیت پیچ جبری از این سلسله خانی بی عالم باقی در گذشت در قریب هزار فیض دار مشتاقان  
هکس نره رسیده گشت و خزانة علی قیامه گوید که بعد از آنجناب نگردد سیده و از صحبت ایشان بزرگوار دیده در  
عبادت عاقلان در راه استوار شده و در خدمت قیامه از آنجا میسر بود و سیده بزرگوار و بگله قیامه از آنجا است  
جناب شاه قدس سره ولایت کرده و در شیراز بختی فرموده چند گاه با هم بودیم و از صحبت آن بزرگوار آنجناب  
فیض میسر بودیم اتمی صاب مقامات عالمیه بود و در کشف حجابی و دقائق کسب کسی با او برابری میسر نبود و نظم و سیران بزرگوار  
قریب سی هزاریت در صفا روزگار یادگار است من بجز در سال آن غریب که احوال جناب مشتاقان علی شاه قدس سره و تحقیق  
دیگر داره آن بحسب اشیاء حدیثه حکیم است و دیگر ولایاتی و آن قریب چهار بیت بسیار در بر و در جلد جانت  
الاحوال که اصل آن از جناب نور علی شاه قاضی شاد است و در جلد بیان فتنه داده و دیگر مراتب المحققین است و آن  
دانه است که نظماً و شمه تریب نموده و در عالم میر شیبان را ممانه کرده و از روی سننالات نموده و شیطان  
جواب داده آنجناب سخنان ایس را جمع نموده است قیامه مختصری از آنرا ملاحظه میسازد همین در مساله مراتب  
المحققین میر با بد چون از مقام معلوم پروان شام شخصی بر کسر راجه در آن جنس نباشد اینها که دردی بر سر  
بهستی عصاب و بدستی دیگر از آن سننالات نمودم که چه کسی در مقام داری و این گونه به صورت چه جواب گفت میسوزد



# حرف ابار

العبیه بگردنم آنکه بی آدم دریا شکل منقح فریب میدهم و دنیا و شهرت آنرا در نظر ایشان نیز در زیر و آنرا پندار از کتب  
زایل میکنم و با سخنان او امر و نهی را بایل نم آنکه در فرسوس نمود و میکنم بصفات مختلفه اذوات نم سخنان ایشان در برآورد  
تفاتی و حد و این را آورده و عجب در سر صاحبان مال و آزاران ایشان میکنم نیز که قصاص و زوال لفظم نیز  
جید و رسم خیاست نم رسم جنادات عادت نم آن سخنانم که امام مجتهد با حق یک بنده من است و عبادت  
کننده من زیرا که خود میداند که از امام علیه السلام رخصت نیافته و با من در امامت مشتاقه خود را بایست عام نام نهاد  
در خلوص و از حاکم حوام افتاده نم عجب آنکه از یک ابرجیه گنایانست این مجال را مشاهده میکند هرگز اعترافست زیرا که خود  
که خبر ندارد و عجب خود را میبخشد برمی دارد و از دست بوسی حوام عطف آرام میگردد و عجب بنده است که من اقا لیم خدین  
بر از سال عبادت را بکنج که بکنز انسان در است تبه مشاخم در با ختم و در کرمه فاشیج وینها از یک تبه ختم را  
بنا عبادت و نوح را تا آنکه محبت نمودم و آن بخند رکت نماز عادت بی عیب را که بیان گیر شده که چندین هزار سال را  
از عبادت استخاربت سرانده ام که کی از آنجا صدی و دست و علم شیوانی آن را بر افروخته و با آنکه بر زبان از شمس چه  
می شنود که قاذخا و ابواب جهنم خالی بری و اب بگوید **اَللّٰهُمَّ قَبْلِکَ اَتَقَلَّبُ عَن قَبْلِکَ** و منم آنکه چون بسم فمیشی آدم را بنوا  
آنکه می بندشان نم بگردنم که در مشا بر او میرفت قبول زیر خاک دارم و در آن حیثیت ایشان که اولی است  
و بیایست تحصیل عینی که شریکت و بالا دو هم بخت جا و این شباهه که منم زا بد عالم مجتهد و بکنست حرمت ز پر عالم  
صدور جای من باید و عاقبت بدلت طمع کرایه سکتم بخت بدست که چون شکر گشته هر که این نم در جن قنات بیعت  
نم شکر و نم شبیه نم ریب نم قسب و نم عذرتک عیب نم آنکه این مواد را با دستن الفاظ از حقیقت معانی با نه  
میدارم و از الفاظ معانی و بیان بنسب بری می زند آدم هر آن خود مجتهد بگوید که قیامین تبه در آن بختین علوم رسمی است  
و عبادت ایشان بجز از عالم جسمی است مسائل آنرا در این جواب گفته ام زیرا که در مستقر هر که ایشان خسته ام و بر زبان او  
این ویست که استقامت در دایمی ندارد در شکر شده و پیدا نمود امر و در غل مس و بل بیایند و در باب اشکال استیانت بر عباد  
قبول میکند و دیگر ساعت رود و میداند که از یک بگوید **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَنْ تَجْعَلَ لَیَّ اَنْ اَسْئَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَنْ تَجْعَلَ لَیَّ**  
و خلق خدا بایل زیرا که آنچه از احوال او بزرگوار بر آید که در سالی از آنجا بداند  
او نیز شیوانی است نم من آنکه کم که در باطن علامی است در هر صافند او را **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَنْ تَجْعَلَ لَیَّ**  
بر بوم علوم جامد و مشتبه بر چه در علم رسمی و اناتر از ذرات علم **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَنْ تَجْعَلَ لَیَّ**  
و جدا این بده آنکه میدهم و از آنجا بر وی انداخته **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَنْ تَجْعَلَ لَیَّ**  
است با انقلاب اخذ کرد و می که نم آنکه بفرموده و عبادت عبادت او عبادت او  
خود میوم و از آنکه ان هم نم آنکه مستطرد که است اهل نیز از راه بخواهند که در عبادت او  
نمیدانند و نم صدق و بلا نور نم چین و تنو بنور است آنکه از خود میباید **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَنْ تَجْعَلَ لَیَّ**  
خود را در مسکه که از رویه در باره دیگران قدر میام نم آنکه که ندارد بوسیله و میباید خود را با آنکه  
بصافی ایف و داخ جید او را بخیف و صفا می با دانی **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَنْ تَجْعَلَ لَیَّ**  
افتاده رو بتر میروم و نم که از علوم سر شده بفرموده **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِکُلِّ شَیْءٍ اَنْ تَجْعَلَ لَیَّ**

# کاشن دوم

و غیب میدهم نمایی پس هر قدر دوشس بی مرشد زنده پوستس از شراب جمل خود را بی بدوشس که کسکول که انی را بکند و بچهر  
بی پروائی او نخته نمیکرد انم و کلام عرفا و شمس را با نثر خرافات خود هم آمیخته سخن انم و کلاه تنکی را که بسزایه خریدارند مال  
بزرگ خرید و بر بسته و در جاهای آن نه در از انی جان از شتر چران باور رسیده و رشته شاخ بزگویی را عوض ذکر خدا میگن  
دار طایل کرده و چوبی نام مو از چون افتخار ناز آسیده خود دست آورده و خیش را نموده نادوی خویش را غریب بخت  
یکگل خشیش نشات آسما در آب لطف خوردن دانسته و شیشه صفا و سیر باطن را بنگ استنهای کادوب است  
چون بگند مانده بود مناصل اعصار را بسوزانند و ختمی است از زمین مگر در یوسا حد در ذرا بقوه مسکن است  
پیرانه گاهی چون بپیر بخت غیر عمر میکند و گاهی چون غیر طلب شیر غیر عمر میزند پوست بگند را برای نونه دورنگی برکت  
نذاخته و از خلفه ای و اوله ای نه بابا ماد و شست گوش افلاک را که ساخته و من باین واسطه قانون بهتری را که در آن  
خطای را نرم کرده و قدری داخل و کبر بر او در انداز میازم فعل میدان را بسوی تفر میگویم و بدو در انداز میگویم و شما  
انده ریاضت بودی علوم غریبه اش اندازم و بدون اجازه استاد در تحصیل آنها کاشن ما نرم و منم آنکه علم نرم میا تو  
با چرخ فرودمانی را بر آسمان در نرم دانایی با آنکه میدانم که هیچ میدانم فرس فرست در میدان اینجا بیغیبات میدانم  
منم آنکه این تخیل را بکنند عجب فکر میگویم و با فسون یا شس سخن منم آنکه بسیاری از بی آدم را با این خاطر علمی که میکنند که محبت غیر  
دانی آن دارم در غفلت انداخته ام و بعبادت کردنش با یکی از اولیا الله که حد و آن با نهادن منی بخت رسالت نیاه است  
در ساخته ام دلیل یعنی جرح کردن اولیا و او صعبا است در مرزمان چه خلق مرزمان طالب اهل الله بر بان مستند و شمس  
این الله را بکنند و ایدار خاطر خسته منم آنکه چون در میان جمعی ثبات الایمان متقی القلب و اقلان میرسم متصدق میوم  
و از حال خود در تاسف و میروم و از گرامی خود آفسوس بخورم و انقاس دایت میکنم و در طلب نیز نم چون از میان  
دانی روم بر سر زنگار دوم تا در غفلت اقم تجد بیکه که با این سخنان را بر که نشستم منم قابل سخنان همین و طالب تصدیق از اهل  
منی اگر تصدیق کنند سرور سوم و تا بر سر خطا و غصب و منم آنکه با اولیا از زبان جمال عالم نمانم که خواص را از عجب  
عادت و کبر خود و تعارفات بی ادبی آموزد و از بی ادبی نسبت و بی غفلت طاعت بر قاضان و نرم و عوام را با انواع سخنان  
میگارد و در نه ایل مرات جهان نماینی مرد خدا میدارم اطوار قبیله خود را در آینه مشاهده میکنند و مسک نشود ایدار و تخیل  
و استوار میزند منم آنکه در وقت شنیدن سخن اولیا یا در خبر ایدار نظر یا در گفتن اخبار کوچک و بزرگ و شمس با مردم آنکه  
بجس ایل خود چون راه با هم رفته و در یکی را استیجاب و حصار در بریشان قتلعلی مشغول میکنم منم آن که پوری که فرزند  
خود از غلبه بریب حق شد میکنم و سبب منع کردنشان جمع منم آنکه کسی را هیچ لباس فاخر باشد تعظیم نکند میشس  
من عجب و متکابر باشد اگر چه در جوابت از جن فرس و خرد خاطر باشد منم آنکه قوت ادعیه او او در دنیا جا و جلال  
میوم و بسیار با عت اقبال منم آنکه با شکل مختلفه منی میکنم که ذکر را از ذکر فراموش سازم و منم مشبه نذازنده در سنا  
میرد و سم غیر بی شرعی طلبیده از پیر که صاحب تربیت است از زبان میرد و منم آنکه متاجین مرا میباید که هر که سبب از  
طاعت من نیستانند و بچند در مع مرد تعالی مشمارد منم آنکه لیاقت گفت آن کسان که طریق طاعت میرد انی در  
راه اخلاص ناقص سپایند و با اعتقاد بر این سبب انی را باید نگاه در مشورت و مصلحت با اخبار در میان منم آنکه انده  
نذر مصلحت و مشورت در میانم و او امر پسندم که بجهت طلب صفات ذمیر از همنس آن امر شس فرموده با مشورت

# حرف البار

۱۵۰۶

و قبح چینیستاید در عدد و عداوت پیرش بر می آورم و ابداً در یزید بار بار بارش می کند ارم نمبر هجرتی که در تنفس بر روی می کنم که  
 پیر است می افکارم نمبر چهل صانع خالص یعنی اعتبار ناقص تمام شکست در خیالی سالک در وقت امتحان کردن که سینه او را  
 بکوبد یا اسناد سید بچکل و غرایب از راه بر می نم طالب رشد بکوبد تا باغی من باشد یعنی وقت من او را شب امتحان  
 بکوبد نمبر هفت از هم پیشده یعنی محبت نامر سید و نمبر بر جانی نمی ارادیتیه خود علی کفتم انسان از تو به وقت  
 این است گفت اوقت که فانی گاه گشت از خیال ماسوی در گذشت در وقت حکم است آن کامل بر آمد و زانده شد این است  
 خلاص شد و وصلی الله علی محمد و آله و اهل بیته من اسرار بود عار و ادوی در وقت من بکار زد که انقباض فرود رفت  
 وان بر خفتن بی برگ و نوا جنب و دور دیگران عشق و پروا پایا بر یک بر این بود مرقد شکرانی فانی در وقت  
 ماتس بود سه افتادن گاه سادش قرب و قبول باو شاد بین بیان جت غشسین در وقت هر دو سان فانی در وقت  
 دادی جت است تو شش کبیر مانده سیرگردان برایش صرخ پیر ای بیان که معیاشش که اندرین ادوی فانی در وقت  
 صد سزاران کاروان در جت دین با مان پایانش برود دین این صحرای کوه پرده کش بر کامی سستردان در وقت  
 فی غلظ کفتم برود سب که کرد اذقاد خستگان را با او من جان با کان من در این وقت خیزه از خاشاک خاشاک جان  
 این بیان در غمی از تو تم صب کان بود ادوی فدای ششغ دو عین پای زحمت باو شاد که زود او را بدو نهان با  
 خاشاک بیست هفتای سید صفا صدر و قلب است و سیم خار شفا پس فراد و خور انطب از تعیین پس بود این جت است تعیین  
 نورد و آمد جت کردید بار جان دل را او آرام و سدا جان ز انقباض جت ستن جان بود عشق او در مریخ  
 بود خاشاک گشت او بر کرد خورد چون دلش از خنده خضاب خورد عشق باشد جت و درش چون جت در جوی حسن بر جت سید  
 شایبار عشق بر را از کرد در جوانی صبیده که پرواز کرد کش گشاش بر ماسوی بود از جت چارمین انقباض  
 آن بزرگ جت و در عشق جت آن مواجوب ذات کبریا است آن بود که جوی نفس خود آن بود که کرد لای باو شاد  
 آن جوانی با صفا را صفت آن جوانی که شمار از قربت ستن بر این قربت آن بود زنده تقوی ربه شد آن  
 اندرین ادوی که نام او است بکفتم باشد فانی کبریا است آن فانی که غم دنیا بود آن فانی که خنده مود بود  
 بر غم دنیا محسوس الزوال چه نم جو زار غلمان در خیال خورد عثمان جت بر این نخل مستی با کنگه از جت  
 خیزه جت فانی جت است اندرین بخار سانی جت است سانی باقی به بعد است فانی باقی دل کاه جت  
 نخل نماذ که از آن بزرگوار گرامت بسیار خواران عادات شمار بطریقی نو تر منسوب است بزنگه که نزد اولوالالباب چون آنجا  
 روشن است بر رباب دانش غمی و پوشیده نیست بنحو چینی گشته از اهل ایمان بجای خیزه در آن خجایت نورد که ایشان  
 برای این مشاهده کرده بودند که فرزندی که از دوستان ارادت گشایان بجناب در حال اختصار و صرف است بوده و قطعی  
 ظاهر با فرزند بسیار داشته و آنچه از دو او معجز کرده بود منصف شده و احرام را بر او کس نسبت خدمت جناب آمده با حرم  
 آنکار حال بجا بر بعضی نمود بر سر این فرزند خود آنجناب را تکلیف فرود و این را تبع امید ز جیات تیار کرده بودند پنجاه  
 و شکار را نوردند که بر این مرد و پیشک آوری چه فایده دارد و در پنجاب ساد مرقد رفته اند که از نوبه فرموده بود  
 میگردیدند شمارا برینهای شعاعی را حاصل کر امت فرمود چون حسب امر آنجناب بر سر این مرتضی حاضر شدند  
 در عهد صحت ساد به فرمودند خادم والدین و انرا بجای بعد از مشاهده خلیف که است زنده بود و شکر الهی را بچند بچند سادید

فلسفہ دوم

وکی در علم کلام و فقه و اصول در آمد و در دیگر آنکه در جمعی از نشانی استماع اتفاقاً که عبدالحسین خان که فرزند نامی بولک از بولک  
گردان بود بسبب مخالفت آنجناب بنگالی حذاب بر سر سیهان که قار شد و هم در غربت یافت عبدالحسین خان  
نیز از قیصر بر این مطلب اذعان نمود و زبان اعتراف بجرم خود گشود و دیگر آنکه جناب میر علی شاه مظفر اندو اقبال که سید  
انصاری و عارف شریع انصاری است برای قیصر حکایت نمود و جمعی دیگر نیز بیان نمودند که بسبب عطف آن بزرگوار بر او که در کار حضرت  
آن شد که چندین بار در خانه آن بزرگوار معذور گشت آنجناب جمعی را که حاضر بودند مخاطب ساخته فرمود که باید و چه باید  
کرد و صرفت گفته آن نام و نام آنجناب شود و از این عمل ناشایسته که در خانه با اتمام نوره تو بود کند در اقیاب سرور حضرت  
و اگر در این مدت بد مشهور و حال این عمل نامم کرد چشم بکی را که در خود را از همه مستور فراموش بود یعنی از حصار عرض کرد  
که جناب ایشان منکر کربال انبیا مال بودند سر این خواهد بود جواب فرمود که سخن یافت در خانه از او صدق و صداقت  
حضرت مولی مرفق و در روح گماهی بزرگ و خطائی ترکست در شب و در شب که روز خود بود شب اما صبح بیدار و مشغول  
عبادت حضرت کرد و کار بوده دکاه گاه باستان نگران و مسواریه لاجرم کویان شب اتمام نموده و صبح بجم شریف بر روی  
توزیر کرده و جناب فرموده و از مسواریه اردوستان طلب حلت نموده تشریف بردار مس خانه آورده و حال بنام در  
کرده و اینها بجا مسواریه آمده گماهی کی از غلظت و در شاه روی بر سر کشیده در مان وقت تمام کل من علیها فان کسرت  
و عزت علی و ذکر کما شمس ولی قریب است قصب مانند و معنی است و بسند قریب بقصد باب غنای در اوست چند عزم  
مضامین داستان قریب این قریب و بجز در اتفاق افتاده و در وقت آمدن و شمس گشوده است از بد و نا طوی است چون جان  
کما شمس ولی در آن قریب مدفون شده نه در امکان بر بنام آن بزرگوار خوانند گشته آنجا یکی عالی تشریف و شمس بنام آن بزرگوار  
تر که زبان و مجلس در ایشان مستعد ایشان را تمام چندوم در اینجا بوده و با بزرگان آنجا صحبت نموده و کما حاج کما شمس  
ولی طریق اقبال پوشیده نخواهد بود که آنچه از ظاهر کما شمس معلوم و در کتب اخبار مفرد شده است که حاجی کما شمس  
چند ایضا از اولاد علی ارفضا علیه السلام است نیز بر وقت آن بزرگوار شیخ معروف کفرخی قدس سره میرسد از  
مردمان آنجناب فراموش بوده و بعد از من جذبات آنجناب ایشان را آورده است و با او در وقت و صبح کرده در حدود  
مسجد شمس و شمس حبری بروم رسیده در آنوقت خود در آن کشور سلطان براد خان این از خاندان عثمان بیگت بوده  
و بر بر این بزرگوار خایه یکی چنین در آنجا ظهور نموده بسبب آنکه وقتی با فرنگان بخار و وقت آمدن آن بزرگوار  
توجه و حضرت برخواست و حاجی بولک در آنکند رسید و عرض غایم حاید حسان کردید از حضرت صد مسواریه فرماید  
یور سلطان بخدمت آنجناب عرض نمود که لشکر اسلام در حیات قلت و سبب آنکه در نهایت گرفتار گشت کما شمس بجا  
به تبت ایشان است غالی و خلاصان را بر وقت بیضا دعوت فرمائی از آنجا فدا نیست مانی مدیح تو بود آنجناب بنا بر این  
فرمود استند علمای سلطان غلامان بن اسلام دعوت کرد و نماز موعظت و نصیحت بجا آوردند با آنکه در آنجا  
بسیار انعامش در ساسان ایشان مجموع غلامان بقیه اسلام شرف شد و بدایره طاعت بیضا آوردند و آنجناب  
صدای خیر بر ایشان بگشاد و آنجا بیضا را یکی حبری نام نهاد و منسکوبه نیز یکی یعنی حیدر حبری یعنی سپاه  
و از آن وقت جوهای آن بزرگوار بر یاقوت در ترقی و تزیید بودند نیز آنکه در آنجا در دم بیضا در آنجا نصیحت حکمتی نمود  
چنانکه موجب بزرگوار انسان لطیف آن راه استغنی آن فرود سلطان محمود خان در نشانی از دست

تشریف  
کما شمس

## حرف الباء

(۱۵۳)

پهلوی یکی جری میان رزیدند و تیغ صیدان بر روی قالی نهند خوشی که انصفت مرود و صفای هر وقت و کس است کینند  
علاینه که حسن مخالفت سلطان بود هر چند خود کار از روی شکت ضایح بود مندر سهر مرد قبول کردند لهذا فرمان  
بر قتل و استیصال آن بر کشته بختان صادر گشت و در اندک وقتی قرب صد سوار پهلوی جری از این عالم در گذشت و حکم شد که  
هر جا پهلوی بر مکان بر رویار و بسد شهر که از ادعای نیکوگری بود بر انداختند و جمیع مردان و نظامیه را از کشور روم و شام و  
عراق عرب غیر کم معدوم و نابود ساختند اکنون از ایشان جز نام در عالم نمانده است سلطان محمود خان بجای یکی پهلوی  
شکر گزی بزوق قانون فسر خان نهاد و را تم گوید که شرب تریخید و تجسد بر حاجی کما شش فی غالب بود و اغلب  
انواعات مطلوب حال قیده و چون با قاضی آمدی خلفای ظاهر و مجاور و حتی امیرالعلمین و کرمی و با وجود گرفتاری از روی  
اول شکت به جهت مطلقاً تیره نمودی و زندگان سیمان را هن کردی و مطاعن خاصه بان نامکان و سلطان و ذرفان  
بر زبان آوردی اکنون نینو میدان آن نزد کوار پس طسبه بقه دارند و این ظایفه را در اکثر بسیارند در عالی بودند  
نشان سببیت و از کسوت کبود نغرت دارند و دیگر که با حسن بی و کبود پوشند او را سستی و عکری گویند و از نگر عادت چنانچه  
باشد و با حسن قیام و عقیده مخصوص ایشانست آفریم مردم و صلوة و سایر عبادات تپاشند از این بعد و محرم دارند و کما  
روز خاشودا با بهی ازند و در هر کجا گنمشید در تمام بلاد باهولی و روم باهی و جزایر بر قدم بود شام و مصر و عراق عرب  
حاریست در کابل عثمان گلایه ای که گنجهت اسایش ایشان در تمامی ممالک محروسه ساخته اند امرای اندولت و اناسای محنت  
خواتین خوبتر نام نظامیه طرح انداخته و موقوفات بید بر ای من مشس ایشان متر نموده اند و ایشان بر سلطنت خویش اجمیت  
خاندان دولت گذرانند و بر مسافرین و قسده او مساکین رحمت رسانند و صلی الله علی محمد و آله کجین و کتب طبع از  
خراسان و دارالملک خراسان است و شکت بر فوتمی و قضا و قسوه می فرین اقرار از سلیم چهارم طومس بر جزایر طلالا  
قی و بر قس از خط استومی لوللا جنبای آن خلافت بجای گویند چون این اصول اجتناب از کسوت است و بر او بوده است  
و محورت با بر شکت تمام فرود است و کما حسن و کما حسن در عازات آن کسوت و در برابر بهادری شده  
و با باره پشید و پرورد و مورخان حکیم بود که در بر تاملید نام کردند و در باب غور مسدود کسوت از دحام بر نیت  
رسید که امر قده با سهر کتفد حکم او سوار در نزد آنجا کتفه هیبت گمان که نسل بود که سوار بر روی دایه شمس  
زادگان کرد و مسوره از مادری کتفه آن سدرم بر جری مسدود آن که گویند سیر مردم کتفه مسدود  
جیبی که با رخ جمیع لیر کرد است که در کنار عثمان ابن عثمان از جانب جدیدت اخف اشیر از با با اخف کسوت بود  
و در د تگاری میدونی جاسوس بر تیره سهر بود که در وقت قدرت خلیفه خانی در صل شد که از رود و سیرت تجاویر  
محمدی کسوتند و هزاره دویست نام بوجود بود و پنجاه هزار کسوس اسادات عظام و مشایخ کرام و سلمه در جانب رود چا  
مس و استند لشکریان حکمران خرد و کلان و اطفال و منوان انبار بخش در دنده و عمارات بلند و تصور ارتد اند  
برابر دیگران کردند بعد از قتل و عارت در خیالی حکمران خالی اند که در وجه خستری بیع و ستاد و ک که نشانی بود با  
ترددات بسیار مخالف ایران پریشان گردید و اکنون که مسدود در دست این است بر دست تعایب پریشان  
قدمشش فی آنجا آباد نیست و قرب با فصد باب خانه در اوست و در سبب رجات در خارج قله کسوت و رند و مرد شمس  
معد خشار و از متبع حسن با بجز بر خود در شکت معذل و زرد و است و سایش جری با بی تعلف و بی نیت نهاده اند

نویس

# کلیسن دوم

بجای

و گفته اش فارسی گوئی و عظیم غوی باشند و اولی در بلاش ترک زبان قرب می پسندد خانه دارند از طرف اوزک  
 و ترکان یکی تمسیر زن تیره که از مد مدش عمو همان دست و غرب نواز و در بعضی اخلاق تمازند اغلب خلقی خوب  
 و عادت متعصبه چنانکه در تصب میان پنج و ششیدان کثیر گفته اند **بیت** بین دو فرزند و جهان بی پرستی و  
 مشبه کثیر سلطان کلهاء سلجوقی در رساله خود آورده که مردم پنج از متاع خیرت و حقیقت بی بهره و بی پایه و در خارج است  
 و مرد تلی بی پایه از خوب و حلاش از زبان هر کوزه شمشیر اوان است از او که انکوره و خنجره اش متنازه و بندد و اشش  
 است نوشته اند که از دیار پنج از فرقه علم و عرفا و کلهاء و شعرا و امر بسیار بر خواسته بر یوز معارف کلمات ظاهری  
 باطنی آید بسته اند بنیاده از فرقه علم شمشیر الریس ابو علی مسیاده از عرف و شیخ یقین سلطان ابراهیم او هم و حاتم اسم و عوفان  
 جلال الدین صاحب ثمری از آنجا بوده اند و اکثر وقایع ترک کیان پنج را در الملک نموده اند و بعد از ظهور اسلام پسند  
 و اما لاماره ملوک اسلام بوده و زبده سلاطین کیان کثیر بوده و زده است که بقول مردم آنجا بوده در ایام دولت کتاب  
 نموده چون در بیان احوال ایشان زیادتی بعیرت افزونی عبرت لاجرم شطری از احوالی آنها بیان نمودن مناسب  
 بود **در شرح وین سناوشن بن کیکاووس** زبده مدحین و در کار و قدوه خواقین کرد وین آقا در وقت  
 شمشیر با خرج برابر و شمران تنها جریانش با قدر برتری شمشیر و در روزگار آن شمشیر جهان محمود و جهانیان  
 عنای حق کزین و حکمای حقیقت امین و در زای با بدیهه امر ای کشور کبیر جوانان بر میز کار بر سپهر نیک که در پسران  
 ادب آموز و شمران چنانکه در مردان با حقیقت زمان با حقیقت تنسیامی حوادث میشد و فخرای قناعت اندیشه اسباب  
 شادی تمام و سامان خرمی با انجام بود که در این زمان چون شمشیر و کیمیاست و شمشیر نمائند که بعضی معانی کثیر در شمشیر  
 و احکامش را شمریت خوانند اما کثیر کبران و کثیر موبدان برانند که کثیر و کثیر فسیرون بود و کثیر را و عمل شمشیر و کثیر  
 به مشک از برداشتی و مضمون جام کیمی غای فریدون اصل کیمیا شستی برسته گشتی که هر چند برانهای بنانی مشابه بکیمیا  
 شمشیران فرزند شمشیر با اختیار است بر در بکارهای آشکار و کیمیا فریدون با بران راه خاست تا بر فرزندان شمشیر  
 نسبت و در روزگار او میان خداوند روزی برسان و در فریسته جان چنانکه در آن آسایش جهانیان آقا است هر کس شمشیر  
 او را از خود بهره نیست بجز او است زیرا که اگر آفتاب بودی هیچ شی در عالم ظهور نمودی در جهان چنانکه اری حیات  
 او را روزی از هیچ وجه دست نیامدی اینچنان جای آریک بودی و کس در آنجا آسایش نمودی چون آفتاب نامیکو کار  
 لاجرم پرستش را سر او راست کثیر و در آن است و جاسس آمد سخنان بنده و کلمات از جمله در آن مندرجست بود هر کس که  
 در حق از نوعت و مشک بود و کثیر در آن عمل میسوزد چنانکه نامه بدی از تصنیفات بر مشک نزد فریدون آسایش  
 داشت و در کتب موسسان آمده که چون جام شمشیر کثیر در رسیدند و انایان بر رسید که حقیقت انجام چیست عرض نمودند که باید  
 انجام ما را معلوم نیست کثیر و از آنجا که نام دیگر ساخت و او را جام کیمی نام نهاد و کسر و جام را کیمیا و کیمیا  
 تمام بود کثیر و از آن دو جام هیچ از روز خیمه در باقت نمود مسکامی که برین پسر کیمیا کیمیا و کیمیا و از آنجا  
 او را گرفته و جامه محبوس ساخته حیات حیات او کثیر و مردم نبود کثیر و در انجام نماند آخسته گفت برین در جامه است  
 در شمشیر کرد و شمشیر از جامه ما برونید اکنون انجام کیمی غای در آن قرار است که در آن کیمیا آورده اند که اسکند  
 کثیر و در آن قرار گرفته بود و جامه از آنجا بوسیله این آورده اند که کیمیا بر طبعی با او دیدند کثیر و آن بویج نوشتند که

# حرف الباء

(155)

از طوک مردم جهان را سخر نماید و در این خاطر زیارت من آید و خداوند کند که این جام بر سینه من بود چون اسکندر رخترا بخراند  
خیال بودن از نامه بعضی از ارباب تحقیق بر آنند که جام کیستی نامی اشارت بر مرآت صبران شیردار است از کلمات معرفت است  
دوست که کیستی برای سایش است نه از خواسته و قرب شایسته بگذارد دانش پرستش نزد است کردی خیال و اندک  
کلامی با بد خورد و پوشش یا قیوم روی از بد و نیک عالم را فیم و این خیالی بیرون داشته زیرا که چون آنها بافته شد و خوردند گشت  
داست که این خانی بر حق بوده و نام روی حسین نموده که روی که ساختن آنچه در باطن انجام میسر شود آنگاه در دنیا میماند  
آمی زده کانی مردم بد است که چه قدر راست نادان آنکه قدر این قدر داده و عمر خویش را نادانی میان آن سانه و کائنات  
**مِنْ اَتَقِ الْاَهْلَکَ وَرِیَایَن فَهَلْیَ اَزْ اَحْوالِ نَزْدِشْتِ مَوافِی اَعْمَالِ وَ زَرْدِشْتِیَانِ عَلِی سَلِیْلِ الْاَجَلِ**  
بر صبر میرد و ایمان سخن دانشوران بود کس نمی بدو مشبه و نماند که آنچه از کلام - فضایی است خیرا نام در کتب تواریخ از آن  
زردشت نوشته اند در این کلمات خود ترجمه شده اند در کتب سخنان در اختیار کبر آن در آن اخبار من هیچ ابهامات در گرفت  
و این که گفته اند در عهد احوال شاگردی از قائده در میان غیر حله است در تمام علوم غریبه یا مریخت علوم نجوم و فنون عجیبه  
آنگاه در حرمی تبت کرد و کندیان کلام واهی است جوهران چگونگی زردشت کیست کلمات او را کتاب طریقی ایمان  
آورد آن پسرش استغیا را کتب بسیار تألیف کرده اند که مختصری از تدریس بنام سخنان سخنان نوشته شود و خلاصه  
آنکه چون او در کتب شریاری و سایر بر جهان زاری بوجود کتاب بسیار زیاده گفت و گیش به آبادیان وقت حکومت دسی  
به رفت جان کلام و دیوان و روزگار بر مراد است در کتب مشاطات ظلم و عبادت و قس و فساد از ایوان کجوان در گذشته  
شود جادوگری شیوع و قاعده افشون گوی قوع یافت طریق بر روی در دین که کاره شریک است هم سابق و چون  
تجاری عالم و فساد بی اود نیابت رسید و حور زمان و فتنه جهان بهایت انجام داد و در جهان انفس من کرده کارها  
در من بر بندگان خویش و خلق محبت اندیش فتنی نموده زردشت را باج تبت و طاعت را تبت متوجه و سه هزار فرمود خلق  
این عمل آنکه چون حضرت عتبت حل کرده خواست که بت را شاد و بدایت عبادت نمایی با رسالت نماید و خلق را هدایت  
مدا و ارشاد فتنه بر این عتبه علمی جز از اثر او فریدون شایسته نبود و این عتبه گبری غیر از آنکه انج با به نیست زردشت بیابان  
شعبان نیز سب که از نسل نسیم درون بوده و فتنه او و عدد بر آن نسبت از نیز فریدون میر سببه حضرت زوال من در دنیا  
از این دو کس نفر رسیده و در بد و جوهر کس کتاب از بدای عدد بقضای خود خرامید از آن تا سنج تا حال که سینه در  
دو بیت و چشمت محبت و در عتبه و حبه و چلیخت محبت و در زردشت اینجا و سخت سال گذشته است فرمود جوهر  
گوند که زردشت در سنگام تکه خنده نمود و فتنه حاضران دیدم پوشش بت بدل غت طایر تو از بدایت هر آن بر آید  
زمانه گریست چون کاسان جادوگران معلوم کرده بودند که عقرب شخصی پیدا شود که پیش میران سسر و عابیه جادوگران  
بر اندازد و اندامی قصد زردشت نموده دست نهاد و شمشیر کرد و زردشت ایشان باز ماند که اندام اول و سگای باجه تبت  
زردشت من باز کرده سار رسید جان و اسباب آن در فرستاده بودی و سبب از روی دستم در روزانه شوق و غصبت  
در اسنان بود و همواره در عبادت پرستش خدمت سپیدان فر در هر مرتبه و در خارف و بنا و سخن از بهر نیقی مرا کشته  
و برهنه با تبت و خوشنودی می سبب طبع نمودی بر این دنیا و در هر زمانه دیانت مشهور گشت چون از عمر پرستش سبب  
گشت پیشی غرضه شرفی نیست خود را بداند و نیز این قبیل از زردشت و در شای راه خواند در این سینه

در این کتاب  
 از ارباب تحقیق  
 در این باب  
 نوشته شده است

زردانیا

# کلمه دوم

گزیده که نماز خیرین بر آن خوانده است متوفی داده بجا و تیریزوان ششانی که در آن وقت چنین چنین که اهل اسلام در هر جمعه  
گویند با کسوت نورانی و صورتی روحانی بزودت نزول نموده بطرفی روانست گفت که ای زودت ازین دنیا می فانی چه آرزو داری  
و در صورت بر او می گوید: قدم در راه که بگذاری زودت جواب داد که غیر از رضای باری آرزوئی ندارم و بجز صدق و صفا  
راهی دیگر نمی یابم مرا و ای زودت سوال در بر است بجز رضای حق همیشه شکر می چنانست که مرا در یکی مشاهده نمایی  
و طریق مراب و سلوک پس منتهی به کتاب بن فسر بانی آنکه بهین چنین زودت گفت که حضرت زودان تو را درود میرساند  
و بزودت خویش بخواند بجز و زودت تعالی مردان سوای خودی مسکنت کنی و جواب شنود که اصناف و الطاف الهی در باره  
تو بسیار و نظر محبت حضرت باری در حق تو بسیار است پس بفرمان چنین زودت برخواست با شارت نیک داد چشم  
فرودست چون چشم کشید خود را در همین مسیر مشاهده نمود و بعضی در مقام سدره استی خود را دید بعضی گویند همین فرودت  
الما و فی است چون زودت آنجا رسید و بگفتی دید از حوران فرستگان مکی نمود او آمدند و از روی موافقت او را آفت  
کردند آنجا نزد زودان پاک روان شد چون راه بارگاه قرب آمد یافت زبان نیاورد و سان هفت هزار گشوده گفت ای پروردگار  
چرا در ای که در کلام زمین و آسمان از بندگان تو بهتر و شریکست جواب داد که برستی دوستی زیست بعد از آن دستور زودان  
را از روی نیهای و اسرار پنهانی که بود بزبان بیستانی سوال نمود و یکی با جواب شنود دیگر نامه عرض کرد که ای دانای سبحان  
مرا از نیک بد روزگار و گمراهی فرج و در اوقات لیل و نهار اعلام نمایی و از زودت همیشه از حقیقت عالم و از چگونگی  
بتا و از خیر و مستند دنیا مرا آگهی فرماید حضرت زودان فسر بود که من از غنچه خیر و خواجه یکم و بایگان نیکو کاران نزد یکم از  
دشمنان دوزخ و دوزخ و بد کردن کسی را فسر ما هم در راه بدکاری و تبه روزگاری خلق نایم شاد و شاد است بدی کار بر من است  
و اهرمنان دشمن من ایشان را در دوزخ گذاشتن و در عذاب جاوید و آتش من لازم است آنکه حضرت علق فرمودی  
اشد از آن در سینه را بر گمراهی افلاک و سکون خط خاک و ناما بر سر بر آفتاب و سوره نوحس ایشان بیا کرده اند و بر سر  
عنا به بر نور و قصر بر تو به عظیم پرستم و دوزخ پر عظیم در عالم بقا و کیفیت فها و گنوه آخاز و روز انجام هم بجز ساند و در  
ایزد تعالی زود و بهر مقدار بد و غایت فرمود و گفت ای زودت ما تو را با فسر رساند و کسوت خوب نیست و ای که بجهت از ما  
به نیکو بخور خاک فرستاده ایم این نامی و این صفت که اسی را بر دار و قدم در راه او شاد و خلق کند و در پیغام مرا بگفت  
بر آن که زودان را جادو گران کناره کسید و گفت که گیش مرا از جهان و دل می پندیرد خلاق با بگری که در سنگام جاد  
از آن خلی هم بر روی تو جادو گران که خرقاقت زینتی محتاج آید زودت فرمود و در روشنی او از بر تو مو است در زمین  
به شاد این مرد و بدست شست و تصور وجود و خلاق از زودت آید به روز و زودت در شام او عظیم از غلبت خلق نمودم چون  
زودت بشیرند بر سالت و حلقه تکامل مقهور رسد از زودت پایه تبه و زودت از آنجا که در کسوت بگن زودان و در  
سبحانی و تعالی است با و باقی ارض و سارا راه یافت بفرمان زودان از مقام لامکان بچند امکان شتافت پوشیده  
نماند که عملی است در شتافت کرده اند و ای که معسر لاج زودت روحانی بوده یا آنکه جهانی روی نموده عملی خیر  
ایشان آفاق و ارض بر این سار زودت است بانی انسانی و جسد خضری و آقی مشده و اما از باب تحقیق معنان گویند که رسیدت  
همین همین در یک انسانی زودت از طریق ای که در وقت بر این حقیقت از آن بجز و در دست نه جسم و جسد از آن بجز  
بهمین زودت شاه است و این که گفته بسهم فرودت جادو گران خطه حقایق زنی وضع عموماً آتی است و چون من جسد دارم



### حرف الباء

براسمانها که بهشت جاودانی است عروج نماید انجمن نخست کتابت از نفوس سویست انجمن دویم اشارت بقول  
سوادست و سخن گفتن خاکد چون نفس از عالم حلوت در پنجهان مغنی غریب و سافسته افتاده و بچه بپسین خرد رو با  
نهادن در شکران شاد و خرم شدند گویند چون نزدشت بکمال کمال رسید نخست بپناه کتاب فرامید بچینی و دید از وجود خرد  
مندان و دانشوران آراسته و فیلسوفان و حکیمان از هر طرف بر خود هستند زیرا که خسرو ایران فستق و انانیا ن را دوست  
دوستی و محبت داشتند این را به زین کاشتی چون خسرو یزدان خسرو زمان را با تاج کرا تا به بر سر بر بند یاب و  
زبان صبح و لسان میخ او را انیسرین گفت طبع شهر بار از انکشار ماند کل شکفت در آنوقت خدمت و خورشید خشنود  
آذری بود که دست او را المی غیر مانی می آن کشش را ز کله شاه ایران نهاد وی خسته از دست کشید آنگاه دست داشتند این  
نهاد ایشان را نیز نوزاید بعد از آن با مرز در دست وی که اخته چهار نوبت در مینه اش بختند و بسچگونه بدش مفرقی سینه  
خسرو ایران مقدار و خورشید را دریافت لاجرم قدر و منزلت خردش بر افسه نمود و فرمان داد که کسی بسیارند و در قریب  
شدیاری گذارند و زردش بفرموده شمس را بر سر کسی قرار یافت از جواسسه برای که در اول داشت انگار سخت  
و در گران بها از هدف خاطر سپردن اغاقت و علمای دانش ترین از بسیار و همین مرتقی مناظره سپردند و بدین  
مغنیه در لایق نظیر بود خورشید اشهرند زردش کجی ایشان را بجهت های فایده از امر داد و هر کس که برودان اغاقت سنا  
گویند که در مجلس کتابت نخست نفر از حکما پرستند حاضر می بودند سی نفس طرف بین می نفر باب شمال مانده آن حکمان  
در جهان بود و در آن روز حکمای بسیار طرم شدند و حکمای همین نخست زردش نمودند کتابت زردش را پیش خود خواند و باید  
قد را در بر سپهر اعلی رساند از جهت مجلس تعیین از علوم روزگار مستوان بود و آنچه استفسار نمود یکی را جواب نمی نمود  
لاجرم در جبهه برای خود جای داد و ابواب علوم بر روی و در آن را بساده بکنجا با کوه اندوه از درگاه کتابت بر روی نخستین  
مراجعت نمودند و پیام شب با قضا که که در روز آنکه کتابت و صفت برنده و حدیث از مرفوعین خورشید حق اندیشه و کمال می یابند  
مصراع چون بر آفتاب زردش و خورشید از نور و در آن ادعای بخت بر آرد نخست فرقی علمای سخن گفتند و آغاز کردند  
و آنچه از کلام موافق نفس را از نور و خورشید در احوال از صد دلیل و برهان میسر بود و اگر نود و بیستم زبان میگوید و صد و پنجاه  
در اثبات آن بیان سپرد در آن زمان خسرو ایران پایه تسبیح و خورشید را فرود از آسمان در شب جان و حسب آیه استقامت فرمود  
و خورشید سخنان بنحیه و حکمات بسنده که که پیوسته با سخن تسبیح بود که فرود آید و عید سعید است بهر ماسه از آن شای  
و خمران سیاه و بد رنگه جمع شود و عید زردش در آن روز و آنکه در آن شبان زاننده این بیخ خورشید کرد و هر که  
سخت و مشیبه باشد و در آن شب زاننده به آنم بعد از آن میساجی که دارم بهر بار جهان گذارم سخنان و خورشید زردان و نور  
پادشاه ایران مقبول افتاد و بر این بر با عذر از سران و دستمرمان کرده و خورشید از آن زمان داد آن روز هر که به بیجا  
خوبس باز گشته فستق و علمای دانشمندان پس از آنکه در آن روز و خورشید بنا صورت نبوده سسر و برگی  
انداختن بود و زبان شکایت شود که هر چه در آن شب زاننده تسبیح از هر تسبیح از روی عقب رست و خود لوی عزت  
اعتبار و قرب و اقتدار بر افراشته مان آنکه طوطی خاکد بر هزار دست که که اندک است نزد که ام جمعه تجلی  
نموده پیش که ام عام طالب علمان یقین که او جمعه نیست پس در این میان است احدی و چون اشخاصی لازم  
و عراج بلدش از نو است آنکه از در میان او قرار شد است تا قریب از وقت باشد که در آن شب بر زبان می

و این امر در این احوال این امور به نیراسته از اینکه کلمات در میان آورده زود در دفع او اندیشهها کرده اند استند بیت  
 چرا که اینها در گذشته مدتی در انکس نصیب کند رئیس بود روز دیگر بوجه عدم متران وقت و سروران دولت  
 مجلس شهریان را نیز در انهم و شوریه بنیادهای که گرامی نژاد در آن استاد خورشید آبا بختین شهریار خرابیه مجلس  
 از بود و در وقت آن امر استند و فرمان جدید در آن در قرب سلطان مستعمل کردید علماء و حکما بسیار مشاهده و مجاهدان  
 هر چند از ترقی سی و استقامت خود در انامرها جزو نظم شدند و بجهل و تصور خویش احتراف کرده با ابواب مکاره بسته و  
 کسوف نژاد آسمیه خورشید را از زمین کشته پیش خواند و پایه قدرش را با بادن کوان رساند زود داشت اللات نام شهریار  
 که ای پادشاه بدان و آگاه باش که من رسول بزرگم و فرستاده خدای زمین و آسمانم خداوند که زمین و آسمان در پیش  
 و در مکانها جوهر و اعراض و حواله و نحو سنس آفرید و در میان مکان طایع و کوهها و حیوانات و موالید نه گانه و ستم و ستم  
 محوسات و مقولات را از کتم عام بر ضد وجود رساند و ترا مملکتی چنین و سلطنت زمین و شوکت و آفرود دولت مکنش و عقل  
 بهر فکر متبذره داده و امرای در آن حکمای جباران علمای روزگار و عقلانی شسته بار و سران سپاه و لشکریان کینه خور  
 نترسند و فرمان تو نبوده و برابر هستی و درستی جت ارشاد و هدایت جباران کرده و نژاد تو فرستاده آنگاه کتاب آنها  
 و زود را از فضل سپهریان آورده شهریار گفت که این در حالی این کتاب این اندانی داشته باید که این فرمان بگردی و سخنان  
 از اول بیان بستوی که سود تو در آن کار تو بمانست اگر نرسد آن من ببری نزار زبان سدد و سود تو خوری نیدیش تا تامل  
 نمای و در حقیقت خویش اندیشه فرمای خیره و ایران فرمود که بر این به چاره بر آن در امری بر این از خاجه میان میاوری خوش  
 خدا گفت که از مخرات من یکی اینک است که آنچه آدمی را ضرورت است بدان فعل و بابت خدیو ایران گفت از انتخاب صلی بخوان  
 و کلمات چند مبع من برسان زود است از استاد زندبانی چند کسوف و وضعی نژاد شهریار خوانده شسته نماید در در اینصفت چنانکه با  
 نرسند و بر آنگاه سادی کرده و گفت تو دعوی بزرگ و ادعای سترک نمودی برگشت تازه وقت جدید زبان کسوفی آن  
 تحصیل راست نیاید و این باب بیخارج مشتاب کشاید چند روزی بکنه اینکتاب خور کمر تو بر سبیل عادت خویش بیاورد غل مانت  
 بسیار آنگاه و خورشید بسیار از نژاد او دست کرده در حادث خود روی تو به بیادست آورد و علماء و دانشندان از زود خورشید نژاد  
 بجایت بر نژاد و بطلانی میبود جمع ساخته و نگاه کند با و رای زود اگر چه کرد و دروغ ایستاد بکنه فروغ یافت و و شورانیزی  
 بر زبان یافت باقت که حضرت کرد کار برگزیده خویش را خیره زوی او و ان بی باقیان در برابر او با نرسند و بیان  
 این سخن که جوهر شورانیزی آن نژاد شسته بر این زمان آمدی معراج و شاق را بدر بان سلطان بن سلیم نمودی و زوی و انوران در بان  
 فریب داده که پدر از روی گرفته هر چه را گناه و تند چسبندگی پدید مانند سویی و استخوان دهگان امثال آن در فریب کرده زین  
 و خورشید از زبان اتران با در اقرم نژاد خورشید شسته بسیار دانش شده را در دهان استاده زود باقتند و خورشید را پیش  
 شاه دیده از حالت حسد زبان شمشیر گشاده گفته که بشیر یار استکباب انخوان که همه بخرد و انون در این مرد با فاشگری مقنون است  
 و در مکران سبیل را با پادشاه بین سکون را نرم کرده اند و در حق را شورانیده است میخواهد که در جهان نرسد و شود اندر و مردم  
 انکسیت می نرسد تا با و با و در خویش را در راه از انکسیت نرسد که از این استخوان باز نزار عین کرابی است این نژاد قی خود را ضد  
 میوراند که بر سبیل خورشید را سواد و هدایت با دشمنان است که از این مرد وقت زوی از جای نژاد و سبیل این  
 را نرسد تا نرسد و در این زمان و از نژاد استخوان استخوان نرسد تا نرسد و در این زمان



# کتاب دوم

در سینه صد تقصیر علف در خواست نمود آنگاه کتاب فسر بود که کتاب نذره استار بر مقصد حرم گاد بخفا فریب تم سبب  
در غرب نوشته زرد محمد تقی و جمعی را بچو نفت کتاب بر کاشت و حرام را از قلم آن باز داشت و خود را  
تجدید و نذره آن ترغیب نموده و جمعی که از فت زردش تیره نمودند بقول رسانیدند و هر کس قبول نمود باید فسر را در اولی  
گردانید گویند چون اسکندر روی ایران را گرفت کتاب نذره استار با او عادت یافت اکنون میان کسب آن و حرم  
قیل از آن باقیست در کتاب شارستان که یکی از کتاب مناست آمده که روزی خسته ایران بود خورشید بران عرض کرد که  
بر چهار روز و ناست اول آنکه قبل از برگ خود را در آخرت مشاهده کنم و دوم آنکه روئین تن شوم که در جنگ جدا  
نمی دانی من زنده سیم آنکه یکت با این جهان را بدانم چهارم آنکه نذره و جاوید باشم زردش فرمود که این چهار  
آرزو و تمای تو را در خود بسم از یزدان بپشت و کنن تو باید که از این چهار یکی خوشت را کنی اختیار نماید  
زیر که کس بر کین که نامن بگو اسم زداد آفرین پس زردش فرمود تا شراب شیرینی و ناری میاوردند زردش  
در جای خوانده بر آن بر مید آنگاه جام شراب انحر و ایسان او روی بر کشید همان دم جو شش کردید و رو شش بخند برین  
ترامد و در آنجا حور و عثمان و شمشیرهای جهان و حضرت یگور کاران در جبهه خود را منانه دید آنگاه زردش بر پشتون کانه شیری  
حایت کرد و پشتون شبر را زردش وی از بیخ مات رسته بجات باوید رسید بعضی از محققان ایشان گفته اند که مراد از نذره  
جاوید معرفت است نفس است که هرگز فنا پذیر نیست آنگاه بر باجای است او چون جامه است آن بد و بخورد علوم او نین و آخرت  
معلوم کرد و انار را با نند یار داد و چون اسفند یاران انار را خوردند زمین تن گردید اندام زخم روی نیز رسید کتاب فرمان داد که  
تمام خلق بدین بی در آید و در ملک آن آتش که احداث است یعنی نماند که در جبهه زردش خلافت یعنی گویند زبانی الاصل بوده و در  
گویند از ولایت بی خور بوده و اکثر موبدان بر آنند که از آنکه با جان طلوع کرده و در کتب ایشان آمده که زردش در پنج گفته شده و در  
که نشان این زردش او این بی خوانده خود را و او خور را زردش یعنی غیر خدا گویند سخنان زردش تمام زردش است و او را غیر زرد  
گوی گفته اند منجه در عانی گفته که گیتی مادی و صانع است یزدان ابر من زردش آن کرد که با او اهر اصدی پیدا شود که دشمن کرد  
ابر من از شکر او پیدا کرد و دیگر گفته که ابر من بیرون گیتی از سر اخی نگاه کرد و یزدان بر او دید و بر جاه و حضرت او رنگ بود و خا  
آنوقت یزدان خاک را بر آید تا شکر او باشند زبا اهر من جنگ کرد و چون یزدان توانست ابر من را مغرور کند و مردم او فرود  
با بد جرم صلح کرد زردش تا آنکه در تنی مین ابر من در جهان باشد و چون اسم من از جهان بیرون رود عالم خیر کرد و است  
گویند زردش که گیتی گفته اشارت بدین کرده و او یزدان روح را خواسته و از ابر من طبیعت حضرتی و فسر روی نفس اول  
بوی مادی و خا و ابر من عبارت از تعلق توی روح و جسم روح که اشارت که بکار و صفات مبدی و اخلاق زردش که  
ابر من است و در فسر زردش از افسراط و تفریط نگاره باید کرد و در بر جاه و اعتدال باید آورد تا سیم الاحوال باشند و بدین ابر من  
بدن مین در حال اشارت بتسلط و برتری خدای تن است مخصوص بر ایام صباوت و قبل از طلوع بلکه در سایر اوقات حیات بدنی  
در بعضی ابدان و سیم من نفس ابر من از جهان اشارت است بوقت خستاری که ملک است یا بوقت اضطرابی که حرکت طبیعت است  
نفس آزاد کرد و خود را تصفیه کالاته با بد عالم خود رسد که غیر محض است بگردان گویند سخنان زردش را بر سر چنین میدان و بیان  
نظایح آن اکنون قلیل از احکام شریعت او نوشته غیره از آنچه گوید اول اعتراف بر ناست زردش است و دوم  
با پر کاردان مجامعت با بدوست با رحمت بر زبان نا امید نباید بود چهارم لواط و تنابت در بردن حرام است و اگر

حرف الباء

معلوم شود قیل انگلیس از دست یغیم مرودین زمانار ششم نیند و او را چهار که نهند ششم آتش را اویم فسمه است و دارند و میدی  
 بدان سوزانند مغم کفین مرده باید که خوب است بستم روان میرزا و او را شش و دارند ششم بر چو در نظر یک ای نام نیند  
 بند و بسم پیران و دقمران را زود تر کند گفته و اگر بد است با شندی را بفرود می قسری نماید و انگلیس بر پیران که  
 روزه از کمان بر میرگزشت چون حد کشند خواه با ال مین خواه با کمانه جان استوار دارند و خلاف حد کشند و چون  
 پایان کار معلوم نباشد اقدام نمایند با خود بدان هر چه جان شورت کشند و جوان مرد و اول قوت باشند و جوان بسیار کشند  
 و از مخالفت این دولت اخبار از لادم دانند استوار و مرشد را تعلم کنند و زمان خایش نبوی آتش و آسمان و آب مگر نیند  
 گفته دپای بر پیر زمین نروند مسوا از کمان آن بود کشند و کورگان را علم و دین آموزند و ایستاده بول نمایند و برای  
 مردگان احسان کنند و زمان را جهاد نباشد چرا که نه هر چه مردی بود خود بر روزه در خصای او جویند و راستی پیچید خود کند  
 و از جنگی و قتلانی و زنا دور شوند و بر سیسنگاری کند و زدی و راه زنی نمایند و از کمان فلان و با کون حساب کشند و گوشت  
 مردار نخورند و گناهکار از اچیزی نهند و سخاوت اچید خود مسازند که بزندان فرموده که بیست جای که یا نسبت قیر که بود  
 و زای در کمان نیند و دست بسیار است اگر یکی مرقوم کردد بسمه کینه دقری شود لند همین گفتار در میان طریق  
 زرد و سفید و نیمی از روشش ایشان پوشیده نماند که در غیب ندرت است از ایشان مال شریف و طریقت حکمت  
 باشند و برکت از آنقدر کتب بسیار در طریق خود تالیف نموده و در اثبات مذهب خویش و لایق و بر این معنی و قائل آورده اند که  
 اول مجاهده و ریاضت بسیار دارند و در شش باطن عمل نمایند و در تزکیه نفس و تقصیر قلب و تخلیه کسب و تجلیه روح کوشند و گوشت  
 تجرد و بر سیسنگاری و قتل و دیوبندی و شمشیر و بر زوید عالی و عالی و انجای و انکاری و قایقند و گویند که طالب بزندان شست  
 باید ترک دین و مذهب آباد و اجداد خویش نماید و با هر خلق صبر کند و انانی طلب فرماید و با مردم و انا ظور کشند نیند و در صفا  
 معاد روزی سه درم کم کرده و سه درم رسانند و بعضی یک درم نیز رسانیده اند و در ریاضت بر شوخ و خنده مسرور کرده اند که یکی  
 و خاصه شی و میدادی و سماوی و با مردم این جهت هست و در سر عزت ذکر کرده و هم انما بان جهان را کند گناه  
 بیخ نام ایشان را از آثار بسیار است آنچه پسندیده است بر گرفته از جمله آن نیز است ذکر کت و بیست کت و بیست  
 در کت ایشان چهار را که زور و بی ضرب با خوانند یعنی ذکر چهار ضرب ذکر دیگر بسیار است یعنی سه ضرب و طریق جلایان  
 نیز بسیار است آنچه پسندیده است چهارده است و از آن چهارده جلیج قسم بر گرفته است و از آن نیز دو قسم با خیا  
 کرده اند یکی آنکه چهار را نوشته پای چپ و ابالان را از راست پای راست را با آن پای چپ که از رده دو دستها را این برده  
 بدست بر آن کت پای میاید بگیرد و بدست بسیار شست پای میاید بگیرد و چشم را بر چینی که کرد و این جسد را از شمشیر گویند  
 و اگر خواهد ذکر کت رویت مشغول شود چهار را نوشته و بر دو چشم خود بندد و هر دو دست از آنرا تا که از رده سه دست و عمل گناه  
 دارد و پشت بر است کند و سر در پیش اندازد و نفس را از سر تا کت بقوت تمام بر آورد و سر راست است از دست کسی که بر آن سوی  
 پستان راست شاد است کند و بر زیر پستان چپ که عمل و دست ختم کند و در میان کلمات فاضله بسیار بود و اگر تواند چند ذکر  
 یک نفس فریاد و ذکر جنین که یک دست جن کور بر آن یعنی آنکه از آن است با آنچه خست نیند و از آن با نیست استی  
 خیا نیست یا بر تنش میزنی و این است که با بسته بود با ایشان و چون چشم بر کت است از آن است که از رده سه دست و هر  
 کت را پسندید و بر آن اگر حق است شرف کت که ذکر در جنین که در چشم و در آن نیند و در آن نیند و در آن نیند و در آن نیند

در میان کت  
 و کت

خافل نمودند نخست بر آن دوتم بنی نسیم روانی بر طرفه دیگر آنکه مستحکم ذکر سوراخ راست بینی را گرفت نام این دو تا آنکه  
 تا شانزده شماره و در مستحکم شمرده من بالا کند آنگاه مسدود بر آن بینی تا گرفت شصت و چهار دفعه تا به این وقت  
 را که در آن نفس از سوراخ راست بیست و دو بار بگوید مستحکم شمرده نفس بالا کند و از ششش که رسیده به تنم خوان برساند و اگر  
 در بچگانی رسد که پندارد نفس نماند و از هر چه در تنم خوان نماند با بر آن نامند به نوبت اول نشستن گاه دوتم بنی گاه  
 تیم ناف چهارم اول صنوبری پنجم نای کوششم میان او ابرو پنجم مارگن سرد و میان سرد رسانیدن کار  
 کافایت و کسی که نفس را با این چهار رسد چنانچه خواهد بود هر چه دیگر آنکه هر چه بر دست از کارهای پیورده و احوال  
 استوره بر در او بگویند خلوت موی آورد و دل بحالم بالا بندد و جل بر زبان که چینی حرکت زبان در وقت که خواهد نامند که  
 و تازی و فارسی و غیره روانست هر چه دیگر صنوبری است در چین و گرویشان کونینا پنجه در حقیقت جامه انسان است بجز  
 کاینات از عطری و معنی معقل است اگر چه در آن از زمان مکان محسوسه و از حلول اجساد و اتحاد اجسام میراست تا  
 قبی میان این دو تنالی و قلب صنوبری و اقصی بنا بر این یکی پس در باطن یک فراید بدل کبیده و چنان اندک حاضر و ماکرا  
 و حقیقت بر چگونگی و پیش و غوغا داند از جمیع روان و اشکال و صفت متفرقه و مشامه و پوست از این اندیشه جدا شود  
 و از دیگر غافل گردد و همه حواس ظاهری و باطنی را بر آن غار و با وجود آن خیالی جمیع موجودات را عدم انکار و در آن حال  
 لا شگ کفیت غیبت و خودی رخ نماید و ابروی بر یکی بر رخ ساکت کشاده گردد و جمال بگریک طابستر شود و خیال و اولی از زبان  
 بر غیر دینی اختیار نداری لا یؤتی الا الله از نهادش بر باید و لیس فی الوجود الا هو سراید رباعی کر کل  
 بود اندیشه تو کل باشی در برین صفت بر علی باشی تو جزوی و او کل است که روزی چند اندیشه کل کنی پسین کل باشی  
 و صلی الله علی محمد و آله فکر بیامی جنت با در سکون هم و جامع الالف با اقصائی بندیت موصوف و در کفایت  
 دولت و حقیقت سر در دست از بنا در کجرات و توان از کن است از قسیم دویم همایش گرم و آبش از چاه و بد و خاکش چو آب  
 و خرم و میوه که میرش و سواد فراوان و فله اش از آن است در کار بخت و اقصی سر طرفش دریا و طرف دیگرش است  
 نکه اش اگر نماند آن و متفرق در کان و دیگر مسلمان و دیگر کبستان و دیگر اسمعیان و دیگر اهل ایمان تقریبی هزار باب غایب  
 و در ای باب و قسری همواره مضامین است باغات خوب چند بر که نزدیک دارد قرب خود سال میشود که باعث غلبه آن بند  
 کوفه دار الاله نموده اند و در کنار از شریک میل و در حصار حکم از سنگ تراشیده احداث کرده اند و از قرب و فتنه سازان  
 جنگ چنان مستحکم نموده اند که خسته فرود بین از مشاهده آن کلمه مین در بحر حیرت میآید و در قریه مسند رخا نه عالی عداوت  
 و منابع روم و چین و ترک و هند و سنده و غیر هم در آن بندر بنجد و مر است ارباب دولت و اصحاب تجارت از بهر ملت و با سخا  
 فراوانند ظلم و تعدی در اینجا نباشد و هر کس برسد داشته باشد و بهر نهایی و کیش که دارد و زاجم او کس نکرد و چنانکه بندوان تجانه  
 دارند و مسلمانان در مسجد نماز که از مد و صفاری بکسب آن انگه دارند و هر کس روشش در سب خود اهل آرزو حقیقت  
 بهشت انجامت که گذاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد اگر چه در قامت کور بند و سنان بین وضع و طوره فکر است  
 و جو روزی در آنم بغیر حق نیستی در بیانی که در شش نمودن آنجا بختی هر که در طرفه سبیری مشاهده شود و بجز فرزند نخواست  
 و در هر قدر از ریاضت گمان نمند این ملاحظه شد که یکی خود را آنچه در طریقی بی خود راجت نموده و دستها را افزوده ایستاده  
 بر روی دیگر علی اندام نمود و سبک روی دیگر روی با نقاب کرده و جاده مبلر و خنده از مسلمانان مشاهده شد که یکی دست

کتابی

## حرف البلاد

به نمازگزاردی و یکی دیگر دست کشاده جهادت نودی یکی قسم آن خواندی یکی دیگر او را در ذکر کردی و چند نفر دیگر مثل خود ۱۶۲

باقی و جمعی دیگر فرودس جنگ نامی و بعضی دیگر از سنی نیند و بنده و کبسه و غیره جمع بودند و زمان خاصه در حضور ایشان  
مجلس و سلاح میسر بودند و زمره دیگر مشغول بهجت بودند و جمعی دیگر قرار میکردند و حاصل بنده مجلس مخالف یکدیگر مشاهده شد یکی  
از حال یکدیگر فارغ و آزاد بودند و از یکدیگر خوف و هراس نداشتند و از هم جدا شدند و در کشور هندوستان نیز بر این دیده و این نظم

از مردم آنجا شنیده است بیت این خرابات منافت در او دارندند شاه و شیخ و شراب و سکر و نای سکر و  
هر که از جمله افاق در آنجا حاضر بند و وارسی و سوسن و ترمس و سیوه و گریز و برهنگ و شمشیر بر طری که در گذر آنجا  
شده آن مانده رفتند و جمع آن بنادر میاید بند اندر در عالم بسیار است چه که از شماره میسون و از صرافت ذکری تک

بروزن رنگ نام پسند بن حاتم بن نوح علیه السلام بوده و کجی زاناد کرده و نام خویش موسوم ساخت اکنون آنوقت در آنجا  
کوبه بیجا که نمی نماند که بنگاله دلاستی است وسیع و عریض و کثرت فیح و مستیغ شکست بر بلاد قدیمه و در این خطبه و نصیحت  
و گفتار و حاجت فراموشی است از طرف شرق و شمال و از سمت مغرب بسیار راه و این در جانب جنوب در با

و در جهت شمال بولایت برسد او در درو عظیم مانند شط العرب از وسط آن کشور از جانب شمال بطرف جنوب میگذرد و همه در آن  
از عظیم در بر پیش از جاه و طبعی اندر و عظیم و بر پیش از نیم و شب کثرت طوت هوایه سبز و غوم و کجی ناخوشی و بیداری در  
آنها بسیار است و با وجود آن بنیاد معرود و حاصل خیز در استان بوشا طرب و کثیر و میوه های گرم بر پیش از نایح و میوه و ترنج و انار

و این آنکس خواند و آن نماز کند مشن وسط و بر بخش بنیاد از آن با استیاز است سگر و نایح و نایح بسیار حاصل میشود و در آنجا  
نقیس در آنجا می باشد که در جهان منحصراست سالهای فسد آن در تصرف ملک اسلام بوده اکنون غربت ششاد و سال میشود که اگر  
بلاد و در آنجا در آنجا تقرب اند و تمام بنگاله و صوبه است اول صوبه یک بیوزن جنگ و آن جنوبی بود و بسیار در آنجا

بسیار در آن صوبه بسیار بر وزن تمام و آن شکسته بر بلاد فسد و آن نصیحت بی ایمان ستم صوبه در آنجا نصیحت خوب است  
مخوب است از او بعضی بلاد بنگاله بطرف مشهور و مذکور شده شود و کثرت سار کسب و نایح و نایح مع الالف و شیخ راه و کجی  
سین شهرت خلد قرین و درین است دل نشین از آنیم و نیم و بر پیش گرم و آبش از جاه و بعضی از رود الحق مقام محمود است نوح

شصت هزار باب خانه در او است نواح خوب و بگوک مر خوب و مضافات او است معماریات رفیع و حضور منیر در آن شهر خوانان  
و رود بسیار بزرگ موسوم بکنک در آن دست بر او است کثیر در زمین چهار افاق افتاده و جوانان از آن گشاده است سنگینه  
آنکه بنده و آن دیگر مسلمان اهل ایمان مسکن از باب دولت و اصحاب ثروت و اهل تجارت از کثرت دولت و نور سیم و زر

اندازه اگر تحریر کنند که متاع دولت عراق و فارس و خراسانست که یا باغ و دروغ نماند در کنار رود که متصل شهر است خوب  
بکثرت از سنگینای رخام تراشیده در غایت استکار و خوبی و خوش اسطولی غسل خانها و عمل آبش جاده و زاده و جاه  
خانهای غنی بنیاد ساخته اند چون شهر میده بنده و آن از آنجا که شهر فاشانست بعد از اجامی و نیکوت در ایام نری

شصت چندان باب بقعه و آثار غیر طسرح انداخته اند که محاسبان ایم و دور آن از حساب آن قاصد و غایب و عیال چندان چنان  
عالیه اعدا نموده اند که هندستان هم از مشاهده آنها خاتر شیخ محمد علی خزین که از اولاد شیخ زاویه کیلانی بوده و از خوف  
ناور شاه و فراد خود کشور هندوستان فقه و باغیانی در بنارس نماند و در آنجا سینه آسوده در تصرف بنارس فرود  
شهر از بنارس نیم صوبه عام است آنجا بر زمین بچین در لم است آنجا الحق و بسدر آنجا منظر آنجا

بجای

بجای

## گلشن دویم

۱۶۳) رنگ بان خنجر و فسه خار و غیرت خوابان کشیده و قد فارست من غراب العشق اکابر و احاسن هندوان و معارف  
 و احیان سلیمان بالاقاق برای تعمیر بیان فرموده اند که در زمان اورنگ زیب بن شاه جهان تاجرنی از خراسان نامی فلانی  
 بشکوه هندوستان آمد به شهر بارسس و در آنجا بدست خردی دل داده و پنی دل فاده چهل شبانه روز کرد که می مشوقه کرد  
 دوران مدته زکفت و ششید پر مشوقه از شاه به و انحال اندیشه فروده در دفع عاشق چهازه چاره جوی گردید و چسبیده نیرا  
 احضار کرده گفت قلم خانه دل مار از گرم عمارت کن پیش از آن که این خانه روند و پیرانی مجوزه گفت دل خود را در  
 در بندار که این در در چاره نمایم و نمازین اندیشه فارغ گردانم آنگاه حلوای تریقه اوده نزدان تکلم نهاده گفت که حرکت  
 مبارک باد و ما به زندگانی تو در گذشت عاشق چاره از استیلا و انجیر از کوی و لبسه داره گفت چون مشوقه بقاعده مسرود  
 از جهت فعل جادوت بیرون فرامید دل داده خویش اندیشه از نزدیکان خود احوال آن دور افتاده و پیر رسید که آن کار را می شد  
 بر سرش چه آمد گفته آن در در از سر فرود کردیم و از قرب تو محروم نموده تا چهار ششکان بر آینه خاطر نوشید و کرد تا بی  
 ترا کرد ساز مشوقه از استیلا این خبر که درت اثر خاطر شش بر که گفت اما بظاہر گفت قرب گردید آنچه کردید و در باطن چندان  
 متاثر گردید که کار خوار و مانند کویا گشت و هم در آن چند روز از غم عاشق از این عالم در گذشت و در دوران دل بسته از شاه و آگاه  
 صدای آه و ناله بر آورد و در کرب و زاری گردید با خبره موافق کیش خرمس با خود و صندل در محل مرده گان آن نازنین با سوختن چون تو  
 دیگر آن تکلم بر سپید که مشوقه فرسوخته بود و شسته عظیم از آن محل ظاهر شد و از جوانب آن گان جولان فروده قرب دو ساعت در گنگ  
 بود مانند کسی که جویای کسی باشد گاهی سر به کشیدی گاهی بیخ بر است در از شدی چون انجیر حیرت اثر کوشش دور نزدیک رسید  
 بعد در حیرت اندام و بندت اورنگ زیب این امر غریب و معروض داشتند آن شهیار چند کس از محتای سینه یار حجت  
 تحقیق انگار رسالی داشت ایشان بوجب فروده محل فروده شب بارسس آمده آن امر عجیب مشاهده کردند و مدت و ماه بطریق استیلا  
 همان وقت که در ظاهر شدی و قرب دو سه ساعت جولان فروده منطقی گئی از جهت سینه نیشامی آن امر غریب بر روز از دو جام تمام  
 در ان مقام روی نمودی تا اینکه از آن قاتل یا اینکه بنده مشوقه همان هنگام عاشق تا کام که در آن مدت صحر او جنگل بسیر بری  
 و روز و شب در ایام مشوقه بر آوردی میل بهارات آبادانی کرده بان هنگامه گذر نمود و آن شهر را بنظر در آورد و بگردش به  
 روی بشا کرد و شد نشسته عاشق گشت خضار هر چند سی بسیار فرودند که عاشق با از جنگ شعله بر آینه میرشد حاجت شد  
 عاشق را صومی خود کشید و عاشق بز طرف شهلا دید عاشق و مشوقه همه در نایا دیدند و بعد از آن کسی از آن شهلا خبری از او  
 عاشق اثری دیده نیست خان عالی که ناظر کار اورنگ زیب بوده و از او آشنندان و ششسی در شب شاعرینس بوده این حکایت را  
 بسکت نظم کشید و شاه قاضی اعظم بنده باقی الحال بیت عشق سهرم طرد و بی میزد عشق معروفست چمن نیک  
 انما من غراب العشق جمی کشید از خلا معرفت معیر برای تعمیر در اشهر و پند بر حکاست فرود که در زمان دولت شجاع  
 الله در این سفید و کنگه ششبی از آن شب تا او کان ایران در شهر بارسس بدختر هندوی صراف که از ارباب دولت بود و دل داد  
 و چاره به پیران و نایا در او در آن زمان از عشق آمد خرنی پا و کسسه کردید پیران و لارام از بد نامی بر رسید و چند روز  
 در شب خواب دید که در آن کنگه حضور در شش عجز جوی شام و صادق مشوقه خود را بخدا گاه مشاوه نمود از نزدیکان  
 این در وقت شامه شامه استغفار از این بیگانه استند از آن که بر مرتبه هر کنگه فرود شد عاشق جان بازار ششیدن گنگ  
 بر آینه در شب از این سر و دست فرود آمد و در میان این دو آب کشور بسیر می فرود رفت آن بخروان جانی را



# حرف الباء

شان دادند آن عاشق جان با نازی دل نواز خود را در بهانه آن داشت و نوشتن بر ایاد مشوق غرق ساخت چون نزدیکان مشوقه بتزل خویش مراعت کردند جهت خورد سندی و ششوی و بسیر چو کی را تقرر نمود آن و لبر و فاکیش بجا بر خرمی نموده گفت خوب گردید که آن انگش رنگه آب گل خاموشش نمودید روز سیم برای غسل کردن بسرو و خرابید و بکار گلنگ رسید از نزدیکان خود پرسید که آن فتنه را از که ام عمل غرق ساختید و در چه مقام آن مدعی نزدیک را دور انداختید ایشان جایی بسین را بنظر آن خورشید منظر جلوه دادند مشوقه بعد از استعمال و بسین خود را جمع نموده در میان مکان انداخت بیاد عاشق و فغانش خود را غرق بجز قیاس ساختن کنان انداختند به آن غرقی بجز صورت افاد و پیر مشوقه را اعلام نمودند بر لب سزار و تالان به امکان آمده خواصان جمع شده آن دو کوه شش ترا که دست در گردن یکدیگر نموده بودند برون آوردند و سیر چند سی کردند که از یکدیگر جدا نمایند نیز شده و آخر الامر غیر نموده حاکم که در ششید بود در بیکت مقام دفن کردند و کنبندی بر سر شان بر آوردند بر خرد گویم عشق را ششم دیدان این عشق آیم غل کرد از آن فصل در پیش چه خرد کل بخت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت کی رسید این باغبان برگرد عشق آسان را در شش ماند در وقت و وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین ذکر بناکت قریب بودن مع الالف و فتح کاف عربی و سکون تا از این قریب و شش خویش بیانت صاحب تاریخ ساکن از آنجاست قدیم شهری بزرگ بوده اکنون قصبه ایست برایش بسوی مایل و شش معتدل و مردش اهل تده و باغت باشند ذکر شش قریب با سکون نزن و کس کاف فارسی سکون شین بجهت هم در موقع آنگش منیر بکس کبیر شش صنوبر از توابع کبیر است بکس کبیر از بلاد کابل و کوهستان مردش علی افغان دامل ایمان برایش گرم در شش خوب را تم کوی که از آنجا بجهت نودم و توقف نکرده و با خلق بسیار معاشرت نمود عالی از غیرت و قوت باشند و سایر مردان اندک از شش عین مانند صفدر علی و حیدر علی و دیگران از اینگونه اسم نمانده وی سنی در غلی است ذکر عجا ربم با سکون لام و حین مع الالف و سکون را نام دو ولایت یکی در بلاد شام و دیگر شوریت مشهور از اقامه شش سرده و شش باجهت اندک میان مشرق و شمال ایران واقع کرد در اقم اتحاد ندیده اما باغباری بد و دشواری گردیده چند تعریف ندارد ذکر طحار نام ناحیه از اصفهانست قریب به سیل راه قسریه در اوست بخش از قناته دیویش شیکو است و در قمر کر دیده ذکر طحس نام ناحیه است از طوایف کرد و مسکن انظار بطرف جنوب از بیجان و شمال عربستان واقع قریب است به از خانوارند طایفه اهل طایفه ساکن خوریزند و علم وجود ندارد بر سریند یکی خشی زب و جلی شربند و از رسوم مردم ایشان یکی است که فرزند خود را خرد شده و نیز غمت و صحت چندان ندارد ذکر طوح اسم قبیله است مشهور در حدت و گرت نامصونه مسکن آنقوم دیار سهند و کج و کران و با نپور و کلات و بستان قریب حد بر از خانه و از کرده در و قضاة الطریق و شیخ نجد را قبیله و بجا راه فراسان و کرمان از قندی آنها سرده و کسی که از در ایران خوف کند منقوره است و سان بر روزگار در مراتب نزدی با او اند و قطع راه بند است محل آوند در پیش صفات عمیده نیز ختمه باشند ذکر نو لدر بنم با او وجود و سکون لام و ضم ال و سکون بر الف و قریب یعنی پیدا شده و باید که هر معنی آمده وی قصبه است بزرگ و مردش یکی ترک جانی خوش خلقی و شش است از کلات تا طولی است طرف جنوب است و مسافت ده مرحد دور واقع از قریب بر ایله قریب چهار هزار باب خانه در اوست شواج و کشتا و قصبه ای صحت قریب است اوست باغات خوب ایشان بر قریب دارد و جنوب و طحس از آن ذکر ششیتن فرود است انقباضه میان

شش

شش

شش

شش

شش

شش

### کشتن و درنیم

درد

بیک

است و بلند اتفاق افتاده و طرف خویش را با خود کشاده است و غلظت خلقی بسیار از پیش او سر بلند و خاری نیسند و در عموماً  
 صاحبان و نیکبختان او را بشنود و آنرا که بر آنها من بامعرفت و ابله طرقت در آنجا دیده و شده و نیکبختان ایشان اقدام  
 میسازد. مسلمانان آقا مردی آگاه و متبحر و خواه بود و در کثرت عرصت شخصی میسازد و نیز در نیکبختی حالات و احوال  
 میسازد از روی ظاهر نمی آید و استیجاب بر روی و عملی اندام و بعد و حال خود ایشان ظهور نمودی در او  
 غیر نایبان سوال نمود که این است هواره و در تمام و بعد و انبیا بر یکت عالی و در منزلت حسن و نشان بر یکت  
 منوال و در سینه کشتن و حال که در عیان جاری در کرد و در شمس عالم عشق غم گرفت بخاطر بسیاری بیجا و در روز خفا  
 و عاقبت پیکر از بسبب چیست جواب فرمود که چون علی باقی است تمام و تمام در آن حال و از خیال جهان درم از این جهت  
 که این حسن رخسار و لطافت چنان در من مشاهده و محمود و غیره عرض است که در کشتن بر این سه اسباب و اول که چون ای  
 نم برداشتن کسی افتاد در شمس چون حال دشمن از چون خلال شود چون علاقه بودی کسی بر روی نماید و از ابواب حیالات  
 خود کشاید و در راه نیکبختی کلمه ای آن نم در نامه و خویش را از حق بجز غم که در اندیشه نکرده و از اندیشه نکرده و در هر حال نیت  
 تواند به سینه با جرم هواره و در شمس غم و در شمس از نده و کین باشد جن لینف و بیکوش سفید شود و چون کسی از روی در حق عیان  
 و از یاد باری تعالی محمود و از مبارک فرجید بگذارد و در عالم وحدت جهان کثرت غلظت افتد انواع رنج و عسرت  
 و اقسام درد و دوا بر آنکس روی بد چون غلظت می و غلظت حضرت مطلق مشال حال و مشکل احوال من شده و یکی جهت نوزاد  
 در ذکر حق خلق و وابسته و در عواقب نیکبختی نشسته ام و پروردگار خود را شناخته و دل خود را از فقر و نپرداختن تمام و در آنجا  
 و از روی در عالم نماند و خود را از گرداب و بهشتی برانده و بسا حل آرام بخمن رسانده ام و در مقام امن رسیده و آن  
 میسازد خلاص که دیده ام و ما صدق الالهی ان لا اله الا الله لا تخف علیکم ولا تم یحزنون شده ام و بریزد حق خلق  
 و موافقم و بحسب الالهی ان لا اله الا الله لا تخف علیکم ولا تم یحزنون نیز انم و نیز انما جلیس من ذکرتی بخاطر نیکبختی من ان نوزاد  
 حق و ذات مطلق که پاینده و عاقبت نرود و بنده است و بهر آن ذات پاک در همه جا و بهر کس بنده است اگر بجنب  
 کلمات و صفات آن ذات دیده نمود و بنده میگرد که در کس است نظرات او است و زمین در زمان و آسمان و  
 در آنچه در دست جلوه یافت او است انما قول الالهی ان لا اله الا الله لا تخف علیکم ولا تم یحزنون کلام است  
 نظر کرده میاید حسیرانی رو میدید (مصرع) در نسبت خاک را با عالم پاک و چیزی به دست نیاید و بر یافت  
 عجز و کسار روی میسازد که کل مشیت خود بجز آنکه پاینده است تا بنده بیزار و مخلوق تکلیف که در قوله ان لا اله الا الله ان مطلق بر روی  
 تجلی نموده و قسمی بر من جلوه کرده که دل را از غیر و غیریت برانده و خار دل را از خیال دلی فارغ ساخته و پس و بسوی  
 و در خور سندی در صفت بیاری و جواب بیبدری و دولت نسبت و عفت و دولت دو دو ستاد من دشمن دشمن و کشتن در داد  
 دیداری و الم و شدادی یکی در برابر نفس من کیسان شده و نیک و بد صبح و جهنت و فقر و نیک و راحت و نیک  
 عالم و عالمیان را خوار و بهر فرشته تقدیر نموده ام اگر جمیع موجودات و مخلوقات این ذات جامع این کمالات من  
 و به خرم و خورسند نبی شوند و به مخلوقات کایات را از من بستاند و به نیکبختی و به نیکبختی مردم علی آنها چون سر باب  
 در اند خواب معانم و بسبب پند و مهورات و مهورات جزا دخی و کرجال مطلق بهر انانی و ناپا و میخوانم و من  
 از خیال وصل و جو نشسته و بی راهی نشسته ام و انواع الالهی و در فدا کمال بسینه در خلقی کسبیه اگر بگویند و بیجا

حرف الباء

بلاکبر میان بعضی اوقات میگذرانم و در هر کس و هر جا و هر چیز خود را می آورم مشاهده میکنم و او را میدانم و من در مقام (۱۶۷)

عَلَانَا بِتَيْبَاتٍ لَا وَدَّ بَشَاءُ اللَّهِ فِيهِ سَاكِنٌ شَدِيدٌ أَمٌّ وَتَمَنُّ مَا صَدَّقَ بِهِ وَبِهِ تَبْلُغُ شَهْرَ الْكَرِيمِ

عربی و جمال و جلالی مشاهده می شود از جهت خواهد بود **نظم** من شدم پاک ازین دصاف از جمال لیونام

تأسیات الوصال **وَسَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ قَائِلِهِ الظَّاهِرِينَ** و اگر عبد الرحمن افسندی عالمی بند

پایه و فاضلی که انبیا بود در کالات صوری و ضایل مسنوی گوی سبقت از ایشان می رود و با کسی عرفای

عصر و قدیمی و بر صحت داشته و علم موافق ایشان بر سپهر اخلاص فرائد غیر خد گاه در خدمت انگیزی بود

و سخنان سخنان بسیار از آن بزرگی می شنود روزی از وی سوال نمودم که شریعت چیست طریقت کدام و حقیقت

چه معنی است در جواب فرمود که این بر سه چیز است غیر معروض داشت که **كِبْرُ الشَّهَادَةِ الْوَالِيَةِ وَالْاِتِّقَانُ الْفَالِحِ**

**وَالْحَقِيقَةُ الْوَالِيَةِ** قول رسول خداست پس این تفاوت میان من و غیر من است که بزرگ است و او که بسبب اختلاف

احوال با ما مختلف می باشد و در هر سه جانی و در هر توانی اسمی و نامی ظهور نموده چون آنحضرت نظام صورت داد

در آنوقت فرمود **الشَّهَادَةُ الْوَالِيَةُ** و چون تربیت فدا نمودی در او استقامت کنی **الْاِتِّقَانُ الْفَالِحُ** و این در

مراتب بسیار جامع بودی **الْحَقِيقَةُ الْوَالِيَةُ** فرمود در این غیر مستحسن است که قایل بشکلات است و او در بود و آری که

انصافات ظهور کرده و دستم ازین کجیم چون کسی امر کند بخوار گفتن او قول باشد و چون نامور بزرگ است و فاش شده و خوا

بمخورد به آن ذکر در حال گشته که عبارت از حقیقت باشد چنانکه فرمود **لَا صَلَواتَ إِلَّا بِمَنْزِلَةِ الْمَلَكِ** هر که در مقام او این غیر

است اهل شریعت باشد و کسی که در مقام افعال غیر است از هر طریقت بود و هر که در مقام حال آنحضرت بودی از این حقیقت است

پس شریعت پوست طریقت است حقیقت بود صغیری پوست محال باشد و صورت بند و چون حقیقت شایسته نمی

مسی لی صورت باضنی ظاهر درست شود و کذا است هر طریقت با شریعت است حقیقت با طریقت فاشه کرد و آنکه شریعت را

مستکبره محلی کافست و گمانید هر طریقت را افکار در اندیشه از **اِنَّكَ كَالْاَقْدَامِ الْاَضْلِ** هم نظاره **وَسَلَّى اللَّهُ عَلَى**

**مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الظَّاهِرِينَ** و اگر بند امیر روی در نزد منی مشیر از واقع و مراقب فریادش را است آن بند

آن دو بین رکن اول و دلی ساخته از آن بدناخته که باله که قریب چو باره که سه بار در صحرای خود در تربیت بند گشته اند که

عنا و اوله کوی در میان درین ساخته است گزیده شده و انقی از جان بنویسند آن دیده نشسته و اگر بنیاد بر لوسه

بندریست مهوود در بسته افواه مذکور آن بند را بنام فارسی است مغرب شمر آورد و مستغنی دی واقع در جنبه است

است پیش برده پیش بود با عایت نرم و مردمش مردمی نماز و تخریب است آنجا تخریب جای به دست تم کوید بینه که

آند بار رسیدم و سواد نیز در شهر آیدم و تقصیر آنجا را است تمام نمودم و مردم آنجا را بسیار مشاهده کردم حاکم و گفتم آن مرد

بومر قاضی دیدم که چیزی از ایشان بسیار میگوید و گفتم او میگوید و گفتم آنجا را از نظر بهر که گفتم آنون در نظر شریعت

قریب میل و شش سال می شود از آن ناحیه خبر ندارم و گفتم خوب است که چیزی باری از آن سوسه درین زمین رفسح چون در آنجا

است در آنجا در راه دور ای افتاده و اگر مشیر است در آنجا بسیار است از آنجا است زبانت هنوز بسیار منزل و سر حد فرکت و است

و محلی است و ششست بر جا در موره و نواحی مشهوره یکی را قسطنطنیه است که از راه بر می آید و جهت فزایش شده شش و پنج

و بنایت متعصبه و بعضی میزند در شش غریب نواز و شجاع و در بعضی صدها است تا آنکه تخریب از آنجا بسیار بر دیده نا ایشان

صاحب از صحت

صاحب از صحت

صاحب از صحت

کاشن دویم

۵۰۰ که در نیکوئی از ملک کمال عثمان انجا رسیده و در سبب بود پس در این شهر منور و قوی از اوقات خردم انجا نام افغانی بجای  
 رو آورد و کشته مردم و کشته قتل آمد بعد از ان احوال با آب شیرین گشت و جماعت اندک و قرانرا از مردم بپسوندان  
 و حکم کردند که با مردان بحجاب معاشرت و مجامعت کنند و اگر از فرهاد مسافران و شهریان ایشان بجست نمایند بنده مشرک  
 کنند این فاعده در آمد بار کسرا دریافت و بدین تیر گشت و از زمام روی نمود اکنون در بستان از یاد روی گشاده دلی سنا  
 با هر که خواهد اتفاقا بناید اما اگر قبلی از خود مشرکی فساد می از ایشان فکاسه شود یقین آنها را قتل رسانند و ان زمان در بجا  
 باشند و خود را از نامحرمان در شهید و دارند علی اذن شهر پسران نروند که از یاد ترک زبان از خلاف شیخ قمره چشمه  
 ذکر کوز آب در شش فرنی کف که از آن جهت غنچه در آن است از که بر زود و او پیشی در جفاست که زود است لا که  
 بو جنوب به قسم با مبع الواده جمع کردن مع الواده و او در احوال نظر بو جنوب و معلوم نیست که فارسی است یا زبان پرسی است  
 از بلاد و نرمانان را مضمون نیده اما مردم انجا را بسیار مشاهده کرده است و ذکر کوز آب تیره کوزه که کوز و انات را دیده و نمان این  
 حرکت از فارس است و مثقال پیر از و مسافت پنج مرحله دور و روزی که سرد می کش موفراست است پاره قره صوره در است  
 این حرف جوایش بنایت نیک است و مخرج قسری از یاد در میان که مصادراتع شده است باین جلین هم فسیخ باشد در  
 کم دارد و یکی مثنوی در بیته عالی از ادب باشند ذکر می مویف چون انقباض از غایت می مویف یاد شده اند  
 آنچه را بنی مویف که نید از نصیبت مهر است بیت فرنی فابره واقع و اطرافش واسع است قریب هزار خانه در است مضمون  
 در آن منزل کزیده و ذکر بهار نام دو موضع است اول نام صوبه است از بلاد بکلاد و مثل است بر بلاد خلیف و در آن می  
 یکی از قسیم دوم و خاکش خرم و جوایش کرم و کمور و هر چه پیشش موفرا دویم نام قریه است از بدهان محلی است خلوت  
 و تقریر در وقت و در سنه هجری همان واقع و جوانان اربعه اش است باغات و کشت و باستان خلط ندارد و قریب هزار باب  
 در است آب جوایش بنایت نیک است مردمش ترک و شیعی غیر از اگر چاره دارند ذکر همه این گویند و انرا گویند که  
 یکویه است را مضمون دو روز در آنجا بوده و بنیده تخمین مشاهده نموده به بدهان از قسیم نیم جوایش کرم و آتش از رود خاکش  
 حاصل خیز و انقدر در زمین جو را اتفاق افتاده و جوانان اربعه اش گشاده است که در خاکش قریب که مصادراتع بود که  
 دارد قریب هزار خانه در است و نواحی بسیار مسافت است است رنگس زاری در قریب جوایش بنایت که از در مسافت  
 هر چه گویند رواست سکنه اندبار و در سنه نه دانه کرد عرب و هر دو غایت می اویند از معارف انسانی دور اما در همان نواحی  
 مشهوره یکی در سبب مانده اند و نقل شهید فارسی زبان و در طبیعت سادات عالی درجات آنهار معروف و در سفره و سخاو  
 و مروت در تمامت فارس موصوفه نیز گویین خاندان سادات میرزا منصور خان حاکم انکان بود اکنون در محل در شيراز  
 محذول است از باب فضل و کمال و اصحاب و جدو حالی از انجا نوشته اند بنده از متاخرین مولانا مویف صاحب سخات شخصی  
 عارف و صوفی و فاضل و جامع بوده و بنده مولانا افانجه قسرها که کلامی معنی عالم معلوم اصول و فقه و مجتهد بوده در تمام  
 کرد اورا دیده در سال مساکل نروان خوانده است باری مویفانی اقلی در حال انجا حاصل میبرد و ذکر شماره چشم بار و سکن  
 او قریب رادوسگون مارشانی نام طایفه است در کجرات که ایشان در بنده بمبانی و بندر صورت و کنسبات اما در کجرات  
 سگوت دارند گویند ایشان اسمی در سبب مردمان بحال خود باشند و ذکر سجا نور صوبه است از کشور و کن از قسیم دویم  
 و جوایش که در انجا از چاه و عایم عورت بر جا مشهوره و بدین صوره و نواحی و کشت و نصیبت حجت فرا سکان انجا

کاشن دویم  
 کاشن دویم  
 کاشن دویم  
 کاشن دویم  
 کاشن دویم  
 کاشن دویم

حرف البار

مقدون و دیگر سلطان در بگرازی ایستادند و با هم گفتند که با او است که در حرفه گفتند که هر که از اسامی است (۱۶۹)  
 که در میان کرم شهری بزرگ در مدینه سترگ بوده قدیم از زمان ساجک و در ملکات ایتهای جم سوکت بود و اکنون گویند  
 در ایالت خانی در اوست در اعیان خاندان است او است از اتم و در تیم سوارش کرم و در تیم سوارش اغلب بنده و آن دیگر  
 سلطان در بناد گور دکن است که در کفری کسیر بر زمین بی نظیر است که بر آن زمین در میان واقع و در جانب  
 از بر آن واقع است حاکم راجه باشوکت در آنی با شمشیر است شمشیر زیاد و کوارا در ایش کرم و در جهت خرا از اتم  
 میوه و قند شمشیر حکم دکنی مکنه اش بنده و آن وقتی مسلمانند که در کرم سیرام که فقط کله ترکت است یعنی آمدن باشد  
 که با آن را بر افغان در گمان مسیبه اهرامی بنده و سنان احداث کرده است می فریاد است خسته مانده و خلق است ظاهر  
 پس در میان جبال عاقبه واقع شده شاید در موسم زمستان آفتاب در آنجا تابد قریب یا خدیو یا بخانه در اوست که  
 قله حکم در مسکه و مسافات است وی در چهار منبری کشید واقع و مجموع آن مکان از دور نزدیک در شکل پر درخت  
 که در مسلمان تحت اطلاق افتاده در حاشی غاب غرق و مسرور و بعضی اشجار شمس شمس است حاکم آنجا محمد عیسیان بود  
 علی القدر شرح الصدر سینور دت باز در روز قیوم بر رسم جهانی نگاه داشت در آن مسکنام درین بودم از لوازم بود  
 و پرستاری در غریب نوازی میگویند فرود آمدند از طرف جوان مردی بود آنجا سلام معلوم نموده که از اهل حران بوده و در  
 احوال و احوال جالی میسر و نوبی قیوم از او سوال نمود که در این که مسلمان میان اشی مسلمان در مراتب بر خان  
 ذوق و وجدان چون باقی در این شکل و اصل حل در وادی مسلمان و ایمان چگونه مشتافی در جواب فرمود که جو عرض و نفس  
 قیاس مطلق در هر جا و هر کس برابر و یکسان و اگر با درت نیست و هو بکلیتی محیط بر خوان و منور عاقلی و فانی آن  
 میں تصاویر معلوم کردن حضرت و ابطلال جال را که منت رحمی است بر نفس و هو التخیل التیجیم بر غلب ساکنان که  
 محبت و اخلاص بطریق خاص نماید و سلطان را از سودان با او ایسی را از قرن سلطان با از فارس با نرید از خراسان باید و با  
 از اهل و موسی از مصر و صبی را از نامرود و محمد صرا از کرم سیر و در آن آورد و هر یک را با اعلام آتیب خویش رساند و کسوت نبوت و غنیمت  
 رسالت و شرف خانست پوشاند و در از زده نفس از این مقام الاسباب را صاحب لایت مظهر گرداند و ابولس از زده  
 خویش بر آید و سلطان را از فارس بخزند و عمیر و در بردن قتی و نهامی مقتدی غایب باطن ما از دینس در این حالی اگر بعض  
 تلفات غایت خود حق جل و علاین قسیر از آنرا و آفتاب نفس و کرم از سجانه و تعالی بر این تده میمدار نباید و از من حالت  
 این که بضاقت در این ایالات در باید عرب بدین نباشد بیت چشم کشا که جسطوه در دار منجی است از زده و در  
 سخن اقرب الی الله است دور افتاده تو از دستدار او پیش تو کساده چو مر مرفه بوده تو کس و  
 سره گرد و رسب جبری کبکی در چشم بزرگوار اندرون بدون نشیب و فراز و زمین پوشش و زمین بیابا  
 شاهد لاله الا هر من تو پرده کسید از رخا و صلی الله علی محمد و آله و سلم ذکر بیت المقدس  
 او را در ششم و ایما نشیند گوید و بار تعالی در مقام مجید خود ذکر کسید بود میخان الله استری بکده و لیلای من  
 المسجد الحرام الی المسجد الاقصی که با او کجا حوله لیس پریمین الی ایشنا الی حسه خنی فاند که در قدیم بیت المقدس  
 اور ششم و موجوده و ایما بزرگیند چنانچه در کتاب انجیل خدین جاد عمل ذکر است لفظ اور ششم و لغت عبری یعنی بیت المقدس  
 آشد در میان جبال لقال واقع و جانب مشرقش فی الجمله کوه و اطراف ثلاثه بن فی الجمله کشاده است وی در بیت منبری و

تاریخ  
 حرم  
 حرم

تاریخ  
 حرم  
 حرم

کاشف دوم

در طرف جنوبی افاده و از حضرت مرقد در ...  
از اهل سینه و اهل اخانت کم و همی ...  
خالدات سون و عرض از خط استوی ...  
و خاک آنجا فراوان را اگر مشتبه ...  
است اما تان عظیم دارد که در قرآن ...  
شده است و جمعی ادوا لیا یکبار در جبل ...  
عرف جنوب شهر رسوده و مدفن آنحضرت ...  
نماده است و جمعی را عقیده است که قبل ...  
گفته اند که اسرافیل با سارست ...  
اصحاب تاریخ گویند نخستین کسی ...  
و صحبت کرده بود که از اهل کنگان ...  
و حیت و الله بزرگوار فریت سفر کرده ...  
نمود که نزد بانی غضب شده است ...

آنا لله لا اله الا الله قد وثقتك هذه الاذن ...  
آنحضرت پیدا شد موجب و ما محل ...  
و آن چنان بود که چون علیه طاعون ...  
شما خد چنان ...  
بعضی صورت ...  
اینست ...  
نور گشته ...  
اخصی کرد و بواسطه ...  
پایه ...  
مطهر و متعاده آنحضرت ...  
در راه ابان ...  
و مسانت و حفت ...  
ده ...  
حد و ...  
دیوار ...  
داشت بعد از فراغت آن مسجد حضرت ...

# حرف الباء

(171)

پارتیالی کشود گفت که این خازن کجی خاصه و مخلص است عبادت حق خانی ساخته شده است بلکه آنی در زمانی از علی ای تالی و عیالی  
 هم جاوداتی خالی نباشد و تقسیم و تکریم و تکریم برایشان ذکر و نزدیکه و در مدح و عجب لازم باشد آورده اند که بیت المقدس در زمان نبی  
 اسیر لیل و دولت اشکان بزرگتر از ششم مصر بوده و چون حضرت سلمان از جهان غالی اسقال نیز چند لاه بر وقت و نوازه گشت تا آنچه در  
 بطون کون و فساد بوده ظاهر گشت و حکمت این چهار خاصیت خویش قاسم که ساخت و اساس مسیحت و بیاد فراموشی ایشان است  
 بر آنه اخت لبتا اسباب بساط افساد را از خانهای قنوت و راه و سبیلان بر چند مردی اقیاد از احاد آن حضرت گردانیدند و فرستادند  
 از گردن خویش بر آورده و طریق حوک العرافه ایشه کردند و هیچ و هیچ را اختیارش تمام در ملک دولت ظهور یافت و هر کس بر او  
 خود سری و مستکبری شایسته است و دست و شفت یکساله بر این سوال داشت روز بروز بیفته بفته و ماه به ماه فساد و فحشا ایشان  
 زیاده گشت و جمعی کثیر از بیسیاد او صیاد و در دستمان خدا خلیل آوردند و جمعی خیر از اشراف و اعیان ملت و نقل حضرت را نوا  
 و بی اعتبار گردیدند بر آن شمس هر حضرت باری استمال یافته ابروی آن یاد پیمان با هر خاک پاک ریخت و خیار دولت بزرگش  
 سخت و سخت انصر با ششصد هزار کس از دیار بابل برانگشت بعد از آن که اگر حادثه شام را تصرف کرده آنگاه روی توجیه  
 بیت المقدس آورد پس از آنکه زمان اشهر را سفر نمود و در میان اشراف آنجا را بقتل رسانید و بنام او  
 نفر از اولاد حوک و اجار و اخباری استر ایل را اسیر گردانید و عمارت بنا نامی حضرت سلمان را در بران ساخت و جان شری  
 که قوتهای بسیار از حوادث در زنگار صورت از حیرت ابدی برانداخت چندین اشش ظلم و جور او درخت که توریه حضرت موسی با  
 بوخت چون خرابی اندیاریت رسید و در برانی بنیاست تا امید خداوند کریم از لطف محیم خود صحن بن اسفند یا در آن سخت  
 کوه بعد از آنی طرح عمیر و آبادی بیت المقدس را بر بخت کوهت مسوری بر بخت اولایت پوسانید و در عمیر انصر مسای  
 جمید بنور رسانید از دستل در مقام جمید از دست فرموده در آیه **لَمْ يَجْعَلْنَا لَكُمْ الْكُفْرَةَ حِكْمًا وَ لَمْ يَجْعَلْنَا حَسَنَةً**  
**بِأَمْثَالِ قَوْمِ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ أَخْرَجْنَاهُم مِّنْ دِينِهِمْ لِيُجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** آن خبر چون در این سوال گذشت یکباره رسم حیوان  
 در حیوان بی اسیر لیل ظاهر گشت چرا که حضرت عیسی را در کشتید و در قتل و از او اخبار که شنیدند و جمعی کثیر از ایشان با  
 قتل رسانیدند عاقبت به عاقبتان زهر بوفند از جام میکانات چشیدند چون از دفع حضرت عیسی چهل سال منتفی گردید صلیب  
 روحی از او از فرنگ با لشکر بسیار بکلیت نامه رسید و بیت المقدس را اقتدار و جها بجزره تصرف در آورد و مجموع امانی داد  
 و از اول و آن نفس از زهر قتل کرده بقیه سیف از قبلی بودند اسیر نمود و بعد از آن حضرت صلیبش چند کسی که در روز و ایامی خود بود  
 پرون آمدند چنانچه در رسم تمامی در عی بر روی خاک بر خاک نهاده و در بر روی خون قهری ریخته و در رسم کف می ماه بیکر  
 افتاده و در رسم که در باران پودش خناری از او خویش بکلیت شده از ضلالت آن واقعه نامه در می کرد و در کبریه واقعه ای بود  
 آنرا از امرای قتل بران میباید بزرگ اوینان نور و باران بر سر او و استخاره به زیمی و شمس بسیاری بود حضرت باری  
 گرفت و مسجد اتقی و منزه خار و قش برینت تا آنکه بیاد ما در قنطیس نامی بران از حضرت در عمیر و توسیع آن با نواز  
 و بعد از آن حضرت بر مساجد باری حصار می کشید قضیه نام نهاد اما اصل بیت المقدس همواره مکان تریف و تقدیر است  
 و در اول بوده و است او در قوم عیسی و حاجت کینه مستحکم عبادت بر آن سخت توجیه می نمودند و آن بجهت از آنست که  
 بگرد و چون خاتم نبی بود و هر کس که در کشت آن حضرت نیز در آن بجهت نماز می برد تا  
 در سنه دو یا سه هجری درین صورت حضرت بر اهلین روی توجیه تصرف اید و در قول خدا **وَلَا تَقْبَلُوا لَهُم مِّنْ عِبَادَتِهِمْ**

# کتاب دوم

فَبَلِّغْ رُؤْيَا قَوْلِ رَبِّكَ أَصْحَابَ الْمَدِينَةِ الْفَرَادِيسِ وَمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَأَوْجِبْكُمْ صَلَاتَهُ فِي أَيَّامِ الْحَجِّ وَالْحَجَّ وَالْحَجَّ وَالْحَجَّ  
حکایتی است مشهوره و معتبره در بیان اینست که اهل اسلام آمدند و هر یک مسجد اقصی را بگردانید و بگردید که مسجد نبوی است  
و بعد از آن زمان خوف خلفاء ایالت از اینست که ایام اقامه عید المکات این مروان مسجد اقصی و صخره تنهار را تعمیر کرد و خرج  
بخت ساله معمره در اینجا صرف نموده در نهایت دست تمام بصل آورد و چون لید خلیفه کرد دید تا خلقی کرده اند  
پیدا شدند که در اینجا و غمره آن را که زود بعد از آن راه که خراب کرده بودند چون دولت بی اتمه منضمی کرد به محبت شهر  
بی عباس آمد و در زمان خلافت ایشان در مسجد و قبا و جبری اولیا و المعتبرین اقصی از بی عباس است و در  
غزوه در ایام دولت استنبی باقی چون بارکان خلافت اقصی رسید بعد از مدتی نام با هزار هزار نفر از اهل جنگ از دیار  
فرنگ توترا انجامد و دولت چهل روز حاضره نموده در روز پنجم شبان المظهر سنه چهارصد و نود و دو هجری منکر کرده تنگ میدرخ  
با اهل اسلام نهاده زیاده از قبا و هزار کس میرسد خدمت فرستاد و دولت نمود و کمال در تصرف اهل فرنگ بود و دولت خدا  
بر مسلمانان ظلم و عدوان نمود که اهل اسلام بتوجه آمدند تا آنکه سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب کرد و بعد از فتح حلب و عک  
و بیروت و جبل و عسقلان استند او هر چه تمامتر روز یکشنبه پنجم رمضان المبارک بظاہر بیت المقدس مغرب خیار نموده است  
بزار فرنگی متوجه و متظاهر فرمود و فرنگان مجز و انگار و روخات و زکار خود و به طالب صلح شدند سلطان قبول نموده فرنگان  
بیت المقدس به آنکه اشتد و خیال فرنگی را در دست راه فرنگی پیش گرفتند در وقت در شهر زیاده از هزار نفر در روزن بود و بود  
و کرد و شور و عوام بروی بشارت نمود و اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و هفت هجری است قرب چهار باب خانه در دولت  
در یکی از سنگ تراشیده و حدادی تیر از سنگ بر او کشیده است در محل بیت المقدس واقع شده و مسجد اقصی و صخره خاصیت شرقی در  
میان آنه اتفاق افتاده و آن حکومت بر فضای وسیع و قبا مبارک علامت مقام مصلای بسیار در مصلی و اهل که تقریب  
و صخره صفا شانی مسجد اقصی در بنده می واقفند پس تقریب آنست که کام فاعله است قبا المعراج و قبا المیزان و قبا المحرقه و قبا السلسله از جمله  
قبای آن خصاست و شبان ۱۰ و بیان موجب باب الشبی و باب الحراب یریم و باب حیون که قبا و او از آن طرف واقع شده است  
و باب شعی باب الولید باب البرهیم باب ام خالد باب القرمه مثل مسجد اقصی مقصد و شتاب و چهار مندرج و عرض آن چهارصد  
پنجاه و پنج ذرا است شتاب چهار ستون یکپارچه دارند و حلقه مسامی ستون بجهت از سنگ کانی در دولت و شرح  
با دعای مسجد اقصی و صخره تنهار با صراحی سرسب قریش اندود است و خارج صخره دو دانه در هر دو محل شصت تقریباً است و هجری که در این  
المنار را در آورده بود که در آن حضرت خاتم الانبیا از آن نبویان شریف است منقح منقح بوده در هوا متعلق استند آنست که در  
کعبه با لایحه بر زمین ایشان افتاده و در دست است از سنگ نیران نهاده اند و آنان که در کان ترس و بیم نگذشته نهایی مسجد اقصی  
و صخره تنهار یکی تقریباً است که آنرا در بعضی بنده در بعضی تقریباً است در بعضی بنده در بعضی بنده در بعضی بنده در بعضی بنده  
در هر حضرت در میان است شرقی مسجد اقصی متصل مسجد است شهر بیت المقدس است و دانه در باب حیون باب تلبیه است  
چهار باب است که باب العبر باب انور باب انکار باب انوار باب انوار مسجد اقصی مندرج و با صخره قذیب او دیده شده و در صخره  
صخره چهار صد شصت و چهار قذیب است در بعضی بنده در بعضی بنده در بعضی بنده در بعضی بنده در بعضی بنده در بعضی بنده  
مصلی آنی در آن مقبره است تقریباً که باب انار مسجد اقصی بنده در بعضی بنده در بعضی بنده در بعضی بنده در بعضی بنده  
آن در حضرت آمده و در روز ۵۰۰۰ باب انار مسجد اقصی بنده در بعضی بنده در بعضی بنده در بعضی بنده در بعضی بنده



حرف الباء

(۱۷۴)

اندر آنجا که مشارف چهار باشد نموده اند که اگر کسی با او در آنجا تمام کرده اند از بلاد دمشق و حلبین خبر گرفته اند خاک که  
 موشخان ذکر است از آنکه که قولی از ابن هاشم و طبری است صحاحی است صحاحی است صحاحی است صحاحی است صحاحی است صحاحی است  
 موشخان غایب تمام گفته اند که از دمشق آنجا که از دمشق میسر شد به قزوین رسیدند و از قزوین به تبریز رسیدند و از تبریز به  
 آورده است و بعضی از حقایق آنجا که نوشته اند که در بلاد شام است قریب بیست و پنج روز است و بعضی از آنجا که  
 در قزوین دو روز است و بعضی از آنجا که نوشته اند که در بلاد شام است قریب بیست و پنج روز است و بعضی از آنجا که  
 در حضرت موسی و روحی جانب مشرقی است مقدس آورده و جانب غربی در قم قسمتی است که هر دو در حضرت یوشع و در حضرت  
 راحت فرموده و حضرت صالح در آنکه که در کتاب آمده حضرت ابراهیم و یونس و اسحاق و یوسف و ساره و چهار قسمتی در قون  
 شده اند و بعضی دیگر در آن نواحی از اولیای مختلف نام آورده اند هر یک در موضع خود ذکر خواهد شد است خدا را که بر  
 ایشان حقوق شده و هر یک استان ملک است باستان ایشان بوده و امید در جات قریبات از باطن فیض موطن آن مقرر است  
 حضرت فاضلی الحاکم است پرشیده مانند که ساکنان آنجا را اگر مشایخ مذکور کنایه و دیگر خفی اذلال ایمان است  
 عرفان بسیار اقل عقل دارند و موافق مردم مشرب نواز و همان در دست و تسلیم نفس و خوشحالی و سعید رخسار و از مشایخ حسن و علی  
 برخوردارند و راقم طرفه احوالی از آنجا که مشاهده فرموده از آنجا که مشاهده فرموده از آنجا که مشاهده فرموده از آنجا که مشاهده فرموده  
 و زاری به انولات تردد و آمد و شد می کنند جمیع ایشان را اطلاع کرده با حسن و بر مردمش نماند و دیگر قدرت سواد در  
 آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده  
 که اشطری از آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده  
 برابر با مردم مشرب و صاحب سرفروزی مشرب مخفی و پرشیده مانند که آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده  
 رحلت او بعد از آنکه مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده  
 فرود از ایشان گویند که نفر و نفس و ظلم و جور بر ایند تعالی پرور باشد و ثواب و عقاب خدایان بقدر افعال ایشان باشد و با ربیبانی  
 جسم و جهانی و روح و روحانی نیست و او را جای و مکان نماند و در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده  
 و جهانی است و بر پیکر انسانی چند مثالی دارد و گاه بر آنکه که در در و چون شایع آفتاب بعضی گویند که ایند تعالی بر مردمش خود  
 نشسته و جدا جدا دارد و او را توان دید و بر نفسی گویند که روح جسم یعنی است پیکر انسانی که منظر او این جسم محروس است  
 و ثواب و عقاب در دارد دنیا است چون انسان میروشد شود و جدا جدا در صورت جاد و مقداری نبات و قدری حیوان  
 و انسانی آن کرد و چون بعد از آنکه مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده  
 در منزه بجز آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده  
 نیست عقلاً و بعضی گویند که مشایخ عقلاً است اما شرح می فرموده و موسی فرموده که شرح من منشرح شود و عقلاً از ایشان  
 گویند که شرح شد و عقلاً است عقلاً و مشربها و گویند که شرح رسول خدا بود و لیکو او را بعد از فرستادن از پیغمبری است که از آنجا که مشاهده فرموده  
 که جمعی و سلمان و قدس رسول نموده و خود را در جاده پیغمبر نموده و فرستاده گویند که ابراهیم پیغمبر بود و انانولی بود و فرموده  
 جمعی را با او کشیده و با عقلاً خود کشند و گویند که جمعی پیغمبر بود و فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده  
 توریه و حوی الویه است چون ذکر فرستاده اند و در عالم بود و بعضی است که در آنجا که مشاهده فرموده و در آنجا که مشاهده فرموده

این سخن از پیغمبر است

در حین تسبیح قبول نشد لاجرم فرق کردید تا بنحی سیدان در اول ماند و قابل شده اند بر آنکه او را در بار بگشایند و سنا  
 نازن او را بگیرد و احترام امام جان کرده و بعضی از آن فرق قابل شده اند بر آنکه تو اهری که از او در شوله شود او را بکلیج خود  
 توان آورد و خود آنکه بر او برود و بر او آید که در آن او نشاید را تم که در آن آن فرق و در دست بر او برود و دیده شده خصوص  
 در بلاد روم و شام و مصر و ایران فسر او این مشاهده گردیده که از جهت و معاشرت ایشان معلوم شده و از کلمات  
 و کردار آنکه یافته اندست ام خلاصان اینست که عموماً فرقه جود اهل صورتی ظاهر میسبب میباشند با مسلمانان در نصاری مد فایت  
 کین اند و در تحصیل معاش نهایت تلاش دارند و در قید از دکانی اوقات خود را در بطالت گذرانند و در جمیع بلاد عالم و معهود  
 بی آدم پادشاه دارند و در بلاد و دیار خود اولی اعتبارند خصوص در مذنب شیوا اما تمهید بیایست شهره از در برده حیا  
 در اند و اهل محبت در میان ایشان قلیل در ارباب باخت مجاهده از آن قبیل است عبادات ریاضات آن فرق و حکم خود  
 ایچند صفات حمیده و اعمال پسندیده موصوف با اخلاق گردید و کمالات سرور قدس جلد برای است خویش مروت خود  
 دارند و طریق رجم و شقت بر یکدیگر بسیارند و در هم مروت مکرمت بر زیر و ستان از دو دیگر جمیع فرق پیوسته کنند  
 و در ریاضات و نسیب و بیخ خلاف فت خورند و در خستند و اشالی اینها احکام بسیار دارند اگر یکی نوشته شود بطول انجام  
 و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین ذکر عیت اللهم وی قریه ایست خدیو اند و محلی است خاطر بند و در فتنی  
 سریت القدس طرف جنوب ان واقع و در دامن تل فدا حاق افتاد است جنوب مشرق می و اوج است آبش کم درواشما  
 عالم قرب بقصد باب خازر است و مواضع چند صفات است ازین بگو اکثر بلاد و طلیبن موقوف بر عت  
 نرد ایست بنا و جود آن بعد چیرش در غایت از دانی است از فو که بچیرش منازد نمیش باقیار است گویند قدیم الزمان  
 نردک بوده و برود امام روی بخیرال نموده کلمه ای عظیم که شقت بر چهل ستون نردک کبار بیدار سسکه تمام در غایت استکام  
 در نجاست این کلمه با حقایق نصاری بود و نگاه حضرت عیسی است و چیز که آنحضرت ادا نجاست میخواند است و نجاست  
 چون حضرت جمیع در تمام نوله نمود و در ظهور کرده اند اگر تمی از مذنب ایشان بیان شود مناسب خواهد بود در میان  
 مذنب سپید و عقاید صلیویان و انصالی از اعمال ایشان پوشیده نماند که در اخبار آمده که بعد از صعود حضرت عیسی  
 با میان قوم انصورت عقاود بسته شد بیکدیگر از ایشان باجی بسیار فسق و ایشان اکتفا اند جانیده بقدر بیگانه اند که عیسی خود  
 و که گاه در میان خود بنام بود که عیسی این را تا در بر او بود که نه که تا ثا شده و هر یک از این طوائف ظاهر بچندین  
 فرق متفرق است و در اینها با یکدیگر وجود و جوهریت از آن اقوام می گرداب گویند و آن قدرت و ایم را این خوانند  
 و آن که است بیهم باج القدس و نجاست نیم ذات اندر عبارات از اصل رنگ اند و آن وجود علم و حیانت و نجاست  
 گویند که سلوات با جوهر است با عرض و نشاید که خدیویتی در من باشد پس باید جوهر محسوس باشد و نشاید که مرکب باشد پس جوهر  
 بیط باشد و کله را معنی است که خلق وجود در راه باشد و روح القدس می که این باورند که دو شیشه گویند که عیسی جوهر نهم  
 است گویند اجزای خدای ایشان چارده است بنحی مختص الیست است بیعت بکرات جمعی اختصاص دارد که خدیو  
 بارستانی است اول فسق و کون که گفته می شود و عیسی است دوم ایمان آوردن با کون خانی است سیم  
 ایمان آوردن با کون ایست چارم ایمان آوردن که پرستند سیم ایمان آوردن با کون روح پاکت سیم  
 ایمان آوردن با کون خنده بیست سیم ایمان آوردن با کون سلامی و نهند است آن بیعت دیگر که مختص دوم و سیم

در بیان مذنب و عقاید  
 صلیویان